

۱۹

شهروندانِ نافرمان
بدن‌هایی که رنج می‌کشند
پرونده باز جنبش ژینا
زنان و فضاهای شهری

فروغ

نشریه واحد حقوق و معاضات زنان اجمن اساتذ دانشگاه علامه طباطبائی

شماره نوزدهم، سال چهارم، شهریور ۱۴۰۲



شهروندانِ نافرمان

«ما دگر از حصار
ترس رد شدیم»

فروغ

نشریه وحد حقوق و مطالعات زنان انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف

شماره نوزدهم / سال چهارم / مرداد ۱۴۰۲
عنوان شماره: زن؛ شهروندِ نافرمان

فهرست

شهروندانِ نافرمان مهدی رجبی	۳
جامعه‌شناسی جنبش ژینا سروش افخمی	۸
پروندهٔ باز جنبش ژینا پرستو فرخی	۱۰
بدن‌هایی که رنج می‌کشند شیلا قاسم‌خانی	۱۸
آنچه در دستان من است سنا شاه‌نظری	۲۰
زنان و فضاهای شهری زهره رجبی	۲۲
یک مبارز و هزار حریف نامرئی سوگند شایان‌فرد	۲۶
دانشگاهِ پساجنبش کیانوش بابایان	۲۷
نگاهی به قانون مجازات شبنم سیاره	۳۰
لایحهٔ حجاب هدیه احمدی	۳۲
بهای نافرمانی بهراد حسینی	۳۴
تجربهٔ زیسته: گذرگاه آزادی هلیا سرلک	۳۸



انجمن اسلامی دانشجویان
دانشگاه صنعتی شریف

صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان
دانشگاه صنعتی شریف

مدیر مسئول: مانده آغاز

سر دبیر: مهدی رجبی

صفحه‌آرا: سمیه حسینی

طراح جلد: امیرارسلان احمدی

گروه ویراستاری: هستی داداشی / سروش شرافت /
چیستا آذری / دیار الهوردی / نگار باباشاه

همکاران این شماره: هدیه احمدی / سروش
افخمی / کیانوش بابایان / بهراد حسینی /

زهره رجبی / هلیا سرلک / شبنم سیاره / سنا
شاه‌نظری / سوگند شایان‌فرد / پرستو فرخی / شیلا
قاسم‌خانی / مهتاب محمودی

شهروندانِ نافرمان

مروری بر چهار دهه نافرمانی زنان در آستانه سالگرد جنبش ژینا

مهدی رجیبی

• اجباری شد

اولین اظهار نظر در مورد مسئله حجاب، یک ماه پس از انقلاب و در اسفند ۵۷ صورت گرفت تا این پیام به جامعه مخابره شود که حکومتی که به تازگی مستقر شده، عزمی جدی برای کنترل زنان از جمله در زمینه پوشش دارد. با وجود فضای انقلابی حاکم و به تبع آن حضور و تأثیرگذاری نیروهای تندرو در روزهای پس از بهمن ۵۷، روز ۱۷ اسفند - به گزارش روزنامه کیهان - ۱۵ هزار زن معترض به سخنان آیت‌الله خمینی، در محدوده خیابان انقلاب و دانشگاه تهران دست به تظاهرات زدند. تظاهرات گسترده‌ای که تا شش روز ادامه داشت و با وعده‌های سران حکومت تازه مستقر شده و شاید تصور به نتیجه رسیدن اعتراضات، توسط معترضین پایان یافت. اهمیت پرداختن به تظاهرات ۱۷ اسفند از آن جهت است که مخاطب متوجه شود فرآیند اجباری شدن حجاب اسلامی، حتی در روزهای ابتدای انقلاب هم - که فضای سیاسی اجتماعی حاکم انقلابی بود - برای بسیاری از زنان غیرقابل پذیرش بوده است؛ به طوری که اشاره‌ای از سوی رهبر انقلاب در سخنانش و ممانعت از ورود زنان بی حجاب به ادارات در فردای آن روز، هزاران زن را به خیابان کشاند. ژاله بهروزی، از مؤسسان «جمعیت بیداری زن» که آن روز در دانشکده فنی دانشگاه تهران مراسم روز جهانی زن را برگزار می‌کرد، می‌گوید که برنامه آن‌ها شامل راهپیمایی و تظاهرات نبوده و به یک سخنرانی محدود بوده است؛ در همین حین عده‌ای از زنان معترض به داخل سالن می‌آیند و فضا به نوعی تغییر می‌کند که همگی تصمیم به تعطیلی برنامه و حرکت به سمت ساختمان نخست‌وزیری می‌گیرند. همچنین شهین نوایی، خودجوش بودن این حرکت را این‌طور روایت می‌کند:

روز هشت مارس، من ساعت ۷ صبح داشتم می‌رفتم طرف سرکارم در دانشگاه تهران که در خیابان تخت جمشید (طالقانی فعلی) دیدم سیل زنان و دانش‌آموزان راه افتاده‌اند. ماشین را نگه داشتم و سوال کردم چه خبر شده؟ گفت نشیدی که دیشب [آیت‌الله] خمینی گفته زن‌ها باید باحجاب بروند سرکار؟ ما داریم برای تظاهرات می‌رویم دانشگاه تهران. یعنی بعد از آن سخنرانی، زن‌ها از همه اقشار مختلف به طور خودجوش طرف دانشگاه آمدند و این تظاهرات در واقع یک عکس‌العمل خیلی شدید بود که هیچ سازماندهی‌ای نداشت و هیچکدام از گروه‌های زنان آن را برنامه‌ریزی نکرده بودند.

از بررسی وقایع اسفند ۵۷ می‌توان نتیجه گرفت که اجباری شدن حجاب اسلامی در ابتدا امری نبوده که بخش بسیاری از زنان بتوانند آن را تحمل کنند. اما در فاصله سه سال، شرایط به نحوی پیش می‌رود که می‌توان گفت با تصویب قانون جرم‌انگاری بی‌حجابی در مجلس در ۱۸ مرداد ۱۳۶۲، حجاب کاملاً اجباری شده است و تا پایان دهه شصت، این اجبار به صورت کامل به عنوان یک نرم اجتماعی توسط جامعه پذیرفته می‌شود. پرداختن به دلایل پذیرفته شدن حجاب اجباری توسط جامعه، در فاصله چند سال از اسفند ۵۷ از اهداف این نوشته نیست، اما به طور خلاصه می‌توان اشاره کرد که غرب‌ستیزی افراطی در ابتدای انقلاب، خفقان حاکم بر دهه شصت، جنگ و درگیری‌های داخلی، حجاب را از حتی از رده اولویت‌های فرعی بخش عمده جامعه خارج کرد و حقوق زنان را به انتهای صف مطالبات جامعه فرستاد.

شاید بتوان سیر نافرمانی در برابر حجاب اجباری را از بعد از پایان تحولات دهه شصت بررسی کرد. با تثبیت فرآیند اجباری شدن حجاب





• گشت ارشاد؛ تقابل در خیابان

گشت ارشاد، جدا از سیر شکل‌گیری و فعالیتش در دهه هشتاد، در تابستان ۱۴۰۰ به شکلی گسترده به خیابان‌های تهران و شهرهای دیگر باز می‌گردد. هدف از بازگشت این چینی گشت‌ها، ناامن‌سازی فضای شهر و خیابان‌ها برای زنان است، حتی زنانی که که پوشش‌شان با استانداردهای مطلوب حکومت اختلاف اساسی ندارد. برای درک هدف اول، زنی را تصور کنید که هر روز برای رفتن به محل کار، دانشگاه و... از مراکز پرتدد تهران عبور می‌کند؛ مراکزی که در این دوره پایگاه دائمی گشت‌های ارشاد بودند. این ترس و احساس ناامنی دائمی و هرروزه، حتی اگر آن زن پوشش آن‌چنان متفاوتی با استانداردهای حکومتی هم نداشته باشد، هزینه هرگونه تلاش برای نافرمانی را به صورتی فرسایشی بالا می‌برد. گشت‌ها در نقاط اصلی شهر به صورت دائمی مستقر می‌شوند، در بسیاری از موارد هر زنی که از مقابل دیدشان عبور کند را به ون انتقال می‌دهند، تا با ناامن‌سازی خیابان، امکان نافرمانی را از زنان سلب و در مراحل بعدی آن‌ها را از فضاهای شهری حذف کنند.

این حضور در شهر به غیر از ناامن‌سازی خیابان برای زنان، هدف دیگری هم دارد؛ افزایش درگیری‌ها در فضای خانه و خانواده بر سر مسئله حجاب و بازگرداندن سطح تقابل به مرحله اول. برای درک هدف دوم، زنی را تصور کنید که با تلاش‌های بسیار در خانواده و به واسطه موقعیت‌هایی مثل دانشگاه، که با یک استقلال نسبی به زنان آزادی بیشتری در زندگی شخصی می‌دهد، توانسته کمی حق پوشش اختیاری را در خانواده و اطرافیان خود جابیندازد. او توسط گشت بازداشت می‌شود؛ حالا همان خانواده باید برای او «لباس مناسب» به وزرا بیاورند و تعهد بدهند. بنابراین طرحی مثل گشت ارشاد علاوه بر ناامن‌سازی خیابان‌ها، با درگیر کردن زنان در سطح اول یعنی خانواده، به نوعی تلاشی برای حذف موثر زنان از صحنه جامعه در طولانی مدت است.

در مجموع این دو هدف در راستای افزایش هزینه پافشاری زنان بر حق پوشش اختیاری است. اما این برنامه یک روی دیگر هم دارد؛ رویکرد قهری این چینی که اکثریت جامعه را مورد هدف قرار می‌دهد، با افزایش خشم و نارضایتی عمومی، می‌تواند به تحولات اجتماعی سرعتی ببخشد که در چشم‌برهم‌زدنی، کنترل اوضاع را نه فقط در زمینه پوشش، بلکه به

در سال‌های ابتدایی انقلاب، جامعه ایران حالا از جامعه‌ای که بخش زیادی از زنان آن، مخصوصاً در طبقه متوسط، به حجاب - مطابق خوانش حکومت - اعتقاد نداشتند، به جامعه‌ای تبدیل شده که همان خوانش حکومت از حجاب و اجبار در آن جا افتاده است. جا افتادن حجاب اجباری در جامعه به این معناست که حجاب هم در خیابان اجباری بود و هم در خانه؛ از یک سو حکومت با تصویب قوانین جدید و اجرای طرح‌های مقابله با بدحجابی (از طرح‌های مقابله با بدحجابی در تهران در دهه هفتاد گرفته تا گشت ارشاد در دهه هشتاد) فشار را بر زنان در خیابان افزایش می‌داد، از سوی دیگر حجاب اجباری - به معنای نوع خاصی از حدود پوشش که به افراد تحمیل شود - به هنجاری جاافتاده در جامعه و بسیاری از خانواده‌ها تبدیل شده بود. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت بخش عمده مبارزات زنان از ابتدای دهه هفتاد تا انتهای دهه نود در مرحله قبل از خیابان و مواجهه با گشت ارشاد متمرکز بوده است. در این سه دهه، زنان بیشترین توان خود را برای مبارزه با باورهایی در جامعه و خانواده، به عنوان بخش کوچک‌تری از جامعه، صرف کردند که اجباری بودن حجاب را پذیرفته و اساساً حق پوشش اختیاری را برای زنان قائل نبود. به عنوان مثال، در همین سال‌های نه‌چندان دور در گذشته، در بخش زیادی از خانواده‌های طبقه متوسط و حتی در شهرهای بزرگ، بدحجابی، حتی نه بی‌حجابی، نوعی نقص و مشکل اخلاقی تلقی می‌شد و اصولاً آزادی در پوشش به مرحله مطرح شدن هم نمی‌رسید. یا همین شش سال پیش که ویدا موحد با شمایل عادی یک زن بر روی یک سکو در خیابان انقلاب ایستاد، بخش عمده همین طبقه متوسط با این اقدام او به لحاظ فکری همراهی نداشتند، این کنش را رادیکال و تأکید بر این حق را غیرضروری می‌دانستند. حق انتخاب در پوشش، حق ارتباط عادی با جنس مخالف، حق بر بدن، حق انتخاب سبک زندگی و مواردی از این دست، در این بیش از سه دهه حتی در طبقه متوسط فرهنگی هم برای زنان به رسمیت شناخته نمی‌شد، و پیش از آن‌که زنان اصلاً به مانع اجبار و تحمیل حکومت برسند، در حال مبارزه برای جانداختن حقوق خود در خانواده‌ها بوده‌اند. بنابراین به صورت خاص در مورد پوشش می‌توان نتیجه گرفت که در این سه دهه، بخش عمده انرژی زنان صرف جانداختن حق آزادی پوشش در خانواده و جامعه و برداشتن مانع اول در این راه شده است، تا آن‌هایی که از مانع اول گذر کردند به سد دوم برسند؛ خیابان.

صورت کلی از اختیار حکومت خارج کند.

مرداد ۱۴۰۰ تا شهریور ۱۴۰۱، دوره‌ای بود که با اراده حاکمیت بر بازگرداندن ون‌های گشت ارشاد به خیابان‌ها شروع شد، و با اراده جامعه بر بازگرداندن آن‌ها به پارکینگ‌های ساختمان وزرا به پایان رسید. البته نه شروع و نه پایان این دوره، مسیر آینده جامعه پس از شهریور ۱۴۰۱ را به صورت قطعی پیش‌بینی نمی‌کند، اما تغییری این‌چنینی در فاصله یک‌سال، گواه بر همان گزاره‌ای است که پیش‌تر گفته شد؛ طرح‌هایی مثل گشت ارشاد به تحولات اجتماعی سرعت غیرقابل‌تصور می‌بخشند. مسیر پیش‌روی این تقابل بر سر حجاب اجباری قابل‌پیش‌بینی نیست، اما چیزی که با قطعیت می‌توان گفت این است که این مقطع یک‌ساله، در نگاهی دقیق‌تر مقدمه‌ای برای وارد شدن جامعه به دوره‌ای جدید است؛ دوره‌ای که مبارزه زنان را به خیابان‌گره می‌زند.

• اجباری که تحمل‌ناپذیر شد

پس از سال‌ها تقابل در لایه‌های پیدا و پنهان جامعه بر سر حجاب اجباری و در انتهای سالی که تحقیر زنان با ابزار گشت ارشاد به اوج خود رسیده بود، مرگ مهسا امینی در بازداشت برای جامعه به امری تحمل‌ناپذیر تبدیل می‌شود. اقدامات حکومت در یک ساله منتهی به شهریور ۱۴۰۱ در راستای افزایش فشار بر زنان، در واقع جامعه را به سمت تحمل نکردن این اجبار سوق می‌دهد. زمانی که زنان در بسیاری از خیابان‌های شهری مثل تهران در معرض بازداشت قرار دارند، زمانی که سپیده‌رشنو با آن اوصاف بازداشت و در مقابل دوربین‌های صداوسیما از او اعتراف گرفته می‌شود، و زمانی که یک زن ۲۲ ساله، به راحتی جان خود را پس از بازداشت توسط گشت ارشاد از دست می‌دهد، حجاب اجباری برای بخش قابل‌توجهی از جامعه تحمل‌ناپذیر می‌شود و این تحمل‌ناپذیر شدن، مردم را به سمت تغییری بزرگ هل می‌دهد؛ تغییری که به واسطه اعتراضات گسترده و طولانی‌مدت خیابانی، تأثیر خود را بلافاصله در واقعیت جامعه می‌گذارد.

برای جمع‌بندی می‌توان گفت که جهش جامعه در راستای به دست آوردن آزادی‌های فردی و اجتماعی در ماه‌های اخیر، به طوری که گشت ارشاد برای ماه‌های متوالی به طور کلی توان فعالیت نداشته باشد، اگرچه به وسیله اعتراضات خیابانی و تداوم نافرمانی‌های مدنی پس از آن اتفاق افتاد، اما عامل آن تحمل‌ناپذیر شدن وضعیت موجود -مخصوصاً حجاب اجباری- بود. وقتی هزینه تقابلی که حکومت با ون‌های گشت ارشاد در خیابان ایجاد کرده به حد جان شهروندان می‌رسد، بدیهی است که جامعه تصمیم می‌گیرد با سرعتی بیش از روند نافرمانی‌های سه دهه گذشته، به تقابلی بنیادین با نظام حاکم روی آورد؛ که نتیجه این تقابل را می‌توان در ماه‌های اخیر مشاهده کرد. در این روزها، نافرمانی از حجاب اجباری همچنان هزینه‌های بسیاری دارد و مشکلات زنان در خیابان هنوز پابرجاست، اما با وجود همه این مشکلات و هزینه‌ها، زنان با مقاومت بسیار سعی دارند سطح نافرمانی را در حدی بالاتر از روند سه دهه گذشته حفظ کنند؛ به طوری که نتایج آن با سرعت بیشتری در جامعه مشهود باشد. گزاره «ما دیگر به عقب بازمی‌گردیم»، بهترین توصیف از فضای جامعه در ماه‌های پس از جان باختن مهسا امینی است؛ به این معنا که چون حجاب اجباری -و نه فقط برخوردهای قهری مانند گشت ارشاد- برای جامعه به امری تحمل‌ناپذیر تبدیل شده، هزینه‌های نافرمانی از آن -هرچند گزاف- برای بخشی از زنان نسبت به وضعیت مشابه گذشته، تحمل‌پذیرتر می‌شود. سیر نافرمانی از حجاب اجباری در تمام این سال‌ها ادامه داشته، اما وقایع پس از شهریور ۱۴۰۱، فرصتی طلایی برای جهشی در این مسیر بوده است؛ جهشی که با توجه به ماهیت کلی نافرمانی‌های مدنی و آرام بودن روند اثرگذاری آن، بسیار باارزش است.

• پس از شهریور؛ پیشروی زنان

پس از شهریور ۱۴۰۱ و بروز ناگهانی خشم و نارضایتی عمومی، مقامات در بسیاری از موارد و متأثر از شرایط خیابان، اظهار نظرهای مختلفی در مورد حجاب



اجباری داشتند. نکته مهم این است که محور اصلی واکنش‌های افراد نزدیک به جریان‌های حکومتی نه اصل حجاب اجباری، که شیوه برخورد با جامعه در این مسئله بوده است. آن‌ها در عمده اظهار نظرهای مقطعی خود در جریان وقایع پاییز، در جهت آرام کردن جامعه، گشت ارشاد را روشی ناکارآمد دانستند و روش‌های جاگزین را پیشنهاد دادند.

با گذشت چند ماه، اعتراضات خیابانی جای خود را به نافرمانی گسترده زنان داد. همان‌طور که در قسمت قبل گفته شد، شعله‌ور شدن اعتراضات پس از مرگ مهسا امینی، جهشی بزرگ برای جامعه در مقابل قدرت حاکم بود که اثرات این جهش را می‌توان در سطح نافرمانی زنان پس از اعتراضات مشاهده کرد. با وجود تعطیلی چند ماهه گشت ارشاد به شیوه مرسوم گذشته و با وجود نمود عینی پیشروی زنان در زمینه پوشش اختیاری، از همان ابتدا واضح بود که عزمی برای پذیرش خواست جامعه وجود ندارد و تقابل بر سر حجاب اجباری در خیابان ادامه خواهد داشت. حجاب اجباری برای حکومت و پایگاه اجتماعی‌اش، همواره خط قرمزى چندجانبه بوده و نکته مهم این است که گذر جامعه از این خط قرمز، نمود عینی دارد. مطابق معیارهای مختلفی از جمله بررسی رسانه‌های نزدیک به جریان حاکم، بررسی محتوای تریبون‌های حکومتی از جمله نماز جمعه، تجمع‌های صورت‌گرفته توسط مدافعان حجاب اجباری و...، می‌توان مشاهده کرد که پیشروی زنان در ماه‌های اخیر، برای پایگاه اقلیت مدافع حجاب اجباری قابل پذیرش نبوده و آن‌ها را به ستوه آورده است؛ مخصوصاً که این پیشروی محصول نافرمانی پس از اعتراضات، نمود عینی و روزمره دارد و افراد نتایج آن را هر روز در کوچه و خیابان مشاهده می‌کنند. طبیعی است که در چنین شرایطی، نیروی حاکم باید به خواست پایگاه اجتماعی‌اش پاسخ دهد. در ماه‌های پس از شهریور، حکومت از طریق طرح‌های مختلفی سعی در کنترل جامعه داشت؛ طرح‌های تذکر حجاب در مراکز پرتردد شهری (بدون وابستگی آشکار اجراکنندگان به نهاد مشخص)، ارسال پیامک، پلمب مراکز خرید و مراکز اجتماع شهروندان، توقیف خودرو و...، طرح‌های مقطعی حکومت برای کنترل جامعه و به نوعی راضی نگه داشتن پایگاه اجتماعی‌اش بود که البته تأثیر محسوسی نداشت. اوج این طرح‌ها، تهدید به استفاده از سامانه‌های هوشمند و دوربین‌های تشخیص چهره از آن شبیه معروف بود که در اجرایی بودنش از همان ابتدا تردید بود. پس از گذشت چند ماه، می‌توان گفت طرح‌های این چنینی نه انسجام و نه قدرت لازم برای مقابله با اراده جامعه در این ماه‌ها را نداشته‌اند. به عنوان مثال، پس از تهدید فرمانده پلیس به استفاده از سامانه‌ها و دوربین‌های هوشمند برای شناسایی افراد بی حجاب از شبیه ۲۶ فروردین، با وجود تردیدهای جدی در مورد امکان اجرای این طرح، در ابتدا نگرانی‌هایی در آن بخش از جامعه که مسیر نافرمانی را در پیش گرفته بودند به وجود آمد، اما پس از گذشت مدتی کوتاه و زمانی که جامعه مطمئن شد اجرای چنین طرحی حداقل به صورت گسترده از توان پلیس و دستگاه‌های حاکمیتی خارج است، اطمینان زنان به ناتوانی حکومت از مقابله این چنینی با بی حجابی بیشتر شد و مدافعان حجاب اجباری باز هم از بازدارنده نبودن این طرح‌ها ابراز نارضایتی کردند.

در بازه تابستان ۱۴۰۰ تا شهریور ۱۴۰۱، حاکمیت یکدست در طرحی مشخص با بازگرداندن گسترده گشت‌های ارشاد به خیابان‌ها، جامعه را زیر فشار سرکوب خود نگه داشته و اثرات اجرای این طرح هم برای مدافعان حجاب اجباری محسوس بود. می‌توان گفت در آن دوره جامعه از حکومت در مسئله حجاب یک قدم عقب‌تر بود و این زنان بودند که متأثر از افزایش ناگهانی فشار تقابل در خیابان، امکان پیشروی نداشتند. اما پس از شهریور ۱۴۰۱، جامعه با باور پیدا کردن به امکان اثرگذاری جدی نافرمانی مدنی، مسیر خود را با نوع مشخصی از نافرمانی انتخاب کرد

و این بار حکومت بود که متأثر از افزایش ناگهانی فشار جامعه بر خود، امکان پیشروی و حتی حفظ وضعیت قبلی را از دست داد.

به طور خلاصه می‌توان گفت باتوجه به نافرمانی گسترده زنان، طرح‌هایی مثل جریمه‌های نقدی موردی، پلمب مقطعی مراکز خرید، توقیف موردی خودروی شهروندان و... به علت عدم گستردگی و نبود انسجام کافی اثرگذاری مورد انتظار مدافعان حجاب اجباری را ندارند. از طرفی طرح‌هایی مثل استفاده از سامانه‌های هوشمند و دوربین‌های کنترل چهره هم واضحاً اجرایی نیستند و تذکرهای حجاب نیمه سازمان‌یافته در مراکز پرتردد شهری هم به نوعی نسخه ضعیف‌شده گشت ارشادند که باتوجه به احتیاط نسبی اجراکنندگان، فاقد اثرگذاری گسترده‌اند. بنابراین از همان ابتدا هم مشخص بود که اگر بنا بر به رسمیت شناختن خواست جامعه نباشد -که نیست-، فقط یک طرح اثرگذار پیش روی حکومت باقی می‌ماند؛ گشت ارشاد.

• تابستان ۱۴۰۲؛ بازگشت گشت، تصویب لایحه

پس از چند ماه انفعال نسبی در مقابله با نافرمانی زنان، سرانجام در تابستان ۱۴۰۲ طرح‌های جدی حکومت در این زمینه مطرح شدند؛ «بازگشت گشت ارشاد» و «تصویب لایحه عفاف و حجاب».

گزارش‌های شهروندان در اواخر تیرماه نشان می‌دهد که ون‌های پلیس برای مقابله با بی حجابی به خیابان‌ها بازگشته‌اند. گزارش‌هایی که اظهارات رسمی سخنگوی فراجا در ۲۵ تیر آن‌ها را تأیید کرد. البته میان بازگشت گشت‌ها در مرداد ۱۴۰۲ و اتفاق مشابه در مرداد ۱۴۰۰، تفاوت‌های محسوسی وجود دارد؛ نافرمانی زنان گسترده‌تر شده، سطح نافرمانی پیشرفت کرده، باور شهروندان به اثرگذاری نافرمانی بیشتر شده چراکه اثرگذاری آن را در ماه‌های گذشته دیده‌اند و مهم‌تر از همه، این‌که اعتراضاتی گسترده نقطه شروع این مرحله از تحولات بوده است؛ اعتراضاتی که در پی برخورد گشت ارشاد با یک زن ۲۲ ساله شروع شد. همه این‌ها، حکومت را در بازگرداندن گشت‌ها به خیابان -به شیوه گذشته- محتاط کرده است. همین احتیاط هم بازگشت گشت ارشاد به خیابان‌ها را ماه‌ها به تعویق انداخت. حتی در همان انتهای تیر که پلیس به صورت رسمی بازگشت آن‌ها را تأیید کرد و ویدیوهایی از هم‌درگیری مأموران با زنان در سطح شهر منتشر شد، تسنیم نوشت که «به هیچ‌عنوان ون‌های گشت ارشاد به خیابان‌ها برنمی‌گردند» و فعالیت گشت‌های پلیس به «تذکر لسانی» محدود خواهد شد. تسنیم همان روز ۲۶ تیر خبر داده بود که «برخورد با پوشش‌های نامتعارف از سوی پلیس، دستور رئیس‌جمهور، وزیر کشور و قوه قضائیه است.» با پیگیری‌های یک خبرگزاری دیگر از دولت، این نهاد خبر تسنیم را تکذیب کرد و تسنیم هم در ادامه از فشار مقامات دولتی برای حذف خبر قبلی از خروجی رسانه‌اش خبر داد. مجموعه اتفاقاتی که تلاش دولت برای سلب مسئولیت از بازگشت گشت‌ها به خیابان و تکذیب بازگشت آن‌ها توسط یک خبرگزاری نزدیک به جریانات امنیتی را نشان می‌دهد.

همچنین، گزارش‌های متعدد شهروندان در انتهای تیر و اوایل مرداد نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد، ون‌های مستقر در خیابان فاقد نشان یک نهاد مشخص و فاقد پلاک بوده و فرم مرسوم ون‌های پلیس امنیت اخلاقی را نداشته‌اند. همچنین حضور گسترده نیروهای دیگر از جمله مأموران لباس شخصی یا نیروهای یگان ویژه در اطراف این ون‌ها دیده شده که قبلاً سابقه نداشته است. در گزارش‌هایی گفته شده که مأموران فقط به تذکر یا فیلمبرداری اکتفا کرده‌اند و خبری از انتقال افراد به ون و بازداشتگاه نبوده است. متن پیش‌رو، آخرین بار در همین مرحله از تحولات ویرایش شده اما واضح است که موارد فوق‌تر نشان‌دهنده تغییر رویه گشت ارشاد،

بلکه نشان‌دهنده احتیاط اجراکنندگان در بازگشت کامل این طرح به خیابان‌هاست.

تقریباً به صورت همزمان با بازگشت گشت ارشاد، تصویب لایحه عفاف و حجاب هم به طور جدی مطرح شد. لایحه‌ای که نتیجه ایده «جایگزینی برخورد قهری گشت ارشاد با مجازات‌های فردی و محرومیت از حقوق شهروندی» است؛ ایده‌ای که از همان ابتدای اعتراضات پاییز توسط طیف گسترده‌ای در حکومت و حتی برخی نیروهای تندرو مطرح شد. جریان‌هایی که معتقدند «بساط بی‌حجابی باید جمع شود»، اما نه به وسیله برخوردهای قهری که ممکن است مانند پاییز ۱۴۰۱ خطرانی را برای نظام حاکم به وجود آورد، بلکه به وسیله مجازات‌های فردی. ایده‌ای که سرانجام در قالب یک لایحه توسط قوه قضائیه تهیه شد، در دولت اصلاح شد و در پایان کمیسیون قضائیه مجلس در ۷۰ ماده محتوای آن را نهایی کرد. هدف همچنان ناامن‌سازی خیابان، فضاهای شهری و جامعه برای زنان است، اما مطابق این لایحه، به جای برخوردهای قهری و بازداشت‌های خشونت‌آمیز، مجازات‌های بی‌سابقه قرار است این هدف را محقق کند. مجازات‌هایی که حتی طبق قوانین کیفری و قانون مجازات جمهوری اسلامی نیز به صورت آشکار ناقض اصولی اساسی مانند تناسب جرم و مجازات هستند. در زمان آخرین ویرایش این متن، این لایحه با رأی اعضای ساختمان بهارستان، قرار است مطابق اصل ۸۵ به جای صحن علنی در کمیسیون بررسی و احتمالاً تصویب شود.

در مجموع می‌توان گفت حالا و پس از گذشت چند ماه از پایان اعتراضات خیابانی، جریان فکری حاکم دو برنامه متفاوت برای «مقابله با بی‌حجابی» و «ناامن‌سازی خیابان برای زنان» دارد. گشت ارشاد و لایحه حجاب. هر دو طرح نقاط ضعف و قوت مشخصی دارند؛ گشت ارشاد شیوه‌ای قهری است که همچنان می‌تواند خیابان را به شکل مؤثری برای زنان ناامن کند، اما در عین حال و با توجه به اعتراضات پاییز، استفاده از آن می‌تواند خطر قابل توجهی هم برای نظام حاکم داشته باشد. حکومت اگر قصد بازگرداندن گشت ارشاد به خیابان را داشته باشد، احتمالاً برای «اجرای کامل» این طرح به شیوه گذشته، تا پس از سالگرد اعتراضات پاییز صبر می‌کند و در این ماه‌ها با محک جامعه، سعی می‌کند میزان واکنش آن را پیشبینی کند.

از طرف دیگر، لایحه حجاب نسبت به طرح‌های اجراشده در این چند دهه طرحی کاملاً جدید است. همین جدید بودن پیشبینی پیامدهای اجرای این طرح را سخت می‌کند. در گام اول باید پرسید با توجه به گستردگی نافرمانی زنان، آیا اساساً اجرای این طرح و اعمال چنین مجازات‌های سنگینی علیه این تعداد از شهروندان ممکن است؟ تغییر شیوه برخورد با زنان از بازداشت موقت به مجازات‌های کیفری از جمله حبس‌های طولانی مدت اصلاً اجرایی است؟ واکنش جامعه به آن چه خواهد بود؟ بانیان این لایحه شاید این‌طور فکر کنند که مجازات‌های سنگین کیفری و نقدی و محرومیت از حقوق شهروندی در میان شهروندان به صورت مؤثر رعب و ترس ایجاد می‌کند، اما این طرح یک روی دیگر هم دارد؛ شاید برای سال‌های متوالی بازداشت‌های یک‌روزه زنان توسط گشت و فرآیند تعهد و... پس از آن برای جامعه قابل تحمل بود، اما زمانی که بخش عمده شهروندان با احکام حبس و جزای نقدی مواجه شوند، ممکن است واکنش جامعه حتی شدیدتر از قبل هم باشد. مهم‌تر از همه، تحمیل جزای نقدی سنگین به شهروندان و کسب‌وکارها، آن‌هم در این شرایط اقتصادی، می‌تواند حاکمیت را وارد بازی خطرناکی کند و در نقطه عطف بعدی، نارضایتی‌های اقتصادی را به طور کامل به خشم جامعه درمورد مسئله حجاب گره بزند.

جمع‌بندی

در نقطه مقابل تمام این طرح‌ها، اکثریت جامعه ایران قرار دارد که در این روزها هم قابل پیشبینی و هم غیرقابل پیشبینی است؛ به این معنا که در عین مشخص بودن مسیر کلی تحولات اجتماعی، پیامد رفتارهای حاکمیت و احتمالات پیش‌رو، نمی‌توان زمان، شکل و شدت واکنش جامعه به هر اتفاق را پیشبینی کرد. در پایان، می‌توان گفت نافرمانی زنان در مقابل اجبار حاکم، متعلق به امروز و دیروز نیست و چند دهه پشتوانه دارد. پس از شهریور گذشته، زنان بیش از هر زمان دیگری به میزان اثرگذاری نافرمانی خود آگاه شده و طعم اتحاد را چشیدند. مسیر نافرمانی در این چند دهه از راه مبارزات فردی - در خانه و خیابان - می‌گذشت، اما در این ماه‌ها همدلی و اتحادی بی‌نظیر این مبارزات فردی را به اراده‌ای جمعی تبدیل کرد؛ به گونه‌ای که امیدوارکننده‌ترین بخش مبارزه امروز، همدلی بی‌سابقه جامعه است. از ماجرایی که برای سپیده رشنو پیش آمد تا امروز، بیش از یک سال است که همدلی جامعه و حمایت مردم از کسانی که در کنارشان ایستاده‌اند را دیدیم؛ این همدلی و اتحاد مرکز ثقل مبارزه است. بارها از زنان شنیده‌ایم که با وجود هزینه‌های طاقت‌فرسای نافرمانی،

چون مثل خود را هر روز در خیابان می‌بینند و چون حس می‌کنند که این مبارزه همچنان در جریان است، ادامه می‌دهند. روایتی از یک زن در روزهای آخر تیر را به یاد می‌آورم که در مواجهه با گشت ارشاد دچار ترس و اضطراب جدی شده، ولی زنی ناآشنا که او را با نگاهی مصمم در آن لحظه همراهی کرده برایش دلگرمی بوده است.

در آخر می‌خواهم همان گزاره آشنا را تکرار کنم: «این جنبش بازگشت‌ناپذیر است.» این گزاره در عین درستی، نیاز به واقع‌گرایی در پذیرش هم دارد؛ بازگشت‌ناپذیر بودن جنبش ژینا به معنای بی‌اثر شدن سرکوب و اجبار نیروی حاکم نیست. نیروی حاکم ابزار اعمال قدرت دارد و این ابزار بسته به پیش‌زمینه‌های موجود، می‌تواند شرایط را در عمل به کلی تغییر دهد. بنابراین، ارائه این تفسیر از بازگشت‌ناپذیری جنبش به این معنا که در زمینه پوشش همه چیز تمام شده یا اوضاع از کنترل جریان حاکم خارج شده، عجولانه و غیرواقع‌گرایانه است. مسیری که زنان در آن قدم گذاشته‌اند، مسیری سخت و این مبارزه، مبارزه‌ای طولانی و فرسایشی است. تمام شده دانستن ماجرا که در بسیاری از تحلیل‌ها از وضعیت خیابان مخصوصاً در ماه‌های ابتدایی نهفته بود، به نوعی نادیده گرفتن مبارزه هرروزه زنان است. زنان مبارزانی خستگی‌ناپذیر نیستند که به صورت مداوم متحمل هزینه‌های مضاعف شوند، مخصوصاً در این دوره که تمام بار نافرمانی بر دوش آنان است. بنابراین می‌گوییم این جنبش بازگشت‌ناپذیر است؛ به این معنا که باور جمعی به اثرگذاری نافرمانی، تجربه حرکت به سمت آزادی و تصاویری که در این ماه‌ها خلق شد را نمی‌توان از حافظه جمعی جامعه پاک کرد. می‌گوییم ما دیگر به قبل از شهریور ۱۴۰۱ بازنمی‌گردیم، به این معنا که جامعه محال است از دست رفتگان این یک سال را فراموش کند. نافرمانی زنان در این ماه‌ها، اثرگذاری بی‌نظیری داشته، اما نباید از یاد برد همان‌طور که حکومت سیاست‌های تحمیلی‌اش را در این یک سال به صورت مداوم آزمو و تغییر داد تا به خروجی مطلوب برسد، جامعه هم باید پویایی و انعطاف در نافرمانی را در نظر بگیرد، تا از بخشی از هزینه هرروزه‌ای که بر زنان تحمیل می‌شود بکاهد. این مسیر، مسیری سخت و طولانی و این راه، راهی پر از هزینه‌های طاقت‌فرساست، اما بی‌شک هر که در مقابل این اراده جمعی بایستد، بازنده خواهد بود.

جامعه‌شناسی جنبش زینا

آیا جامعه ایران برای جنبش «زن زندگی آزادی» آماده بود؟

سروش افخمی / دانشجوی ارشد جامعه‌شناسی

با گذشت حدود ۹ ماه از آغاز اعتراضات پس از مرگ مهسا امینی و آرام شدن نسبی فضای اجتماعی و سیاسی ایران، اکثر ناظران سؤالاتی را پیش روی خود می‌بینند: آیا جامعه ایران برای جنبشی پر دامنه و پیش‌رو مانند جنبش زن، زندگی، آزادی آماده بود؟ آیا فوران ناگهانی خواسته‌های نادیده انگاشته شده از سوی و جسارت و پیگیری حاملان آن از سوی دیگر، قابل پیش‌بینی بود؟ در نهایت آیا جامعه ایران توان هضم این حرکت را دارد و یا جنبش ۱۴۰۱ تک‌اخگری جدا افتاده بود؟

هم باور نداشتند به این زودی و با این شدت چنین جنبشی خیابان‌های ایران را درنوردد. قدرت‌های خارجی نیز که در کش وقوسی بی‌پایان برای محدود کردن برنامه هسته‌ای و نفوذ منطقه‌ای ایران بودند، گرچه به تدریج از حصول نتیجه‌ای از مذاکرات دلسرد شده بودند، اما پس از ترامپ امید و اراده‌ای برای شکل‌گیری اعتراضاتی پر دامنه نداشتند. بنابراین اگر مرادمان از آمادگی، انتظار وقوع چنین چیزی بود، باید گفت خیر؛ این آمادگی حداقل در بازیگران مذکور وجود نداشت.

در بافت سیاسی و اجتماعی پس از جنبش سبز سال ۸۸ و ناامیدی علاقه‌مندان قشر متوسط و متعلقات آن، عموم پژوهشگران سیاست، جامعه و اقتصاد، هشدار «به خیابان‌ریزی» فرودستان را می‌دادند؛ خشم فرودستان، شورش حاشیه‌نشینان و جنبش گرسنگان بی چیز، گویا چوب جادویی تحلیلی شده بود که در هر مسئله‌ای راه را باز می‌کرد تا سبیل نظرات تحقیرآمیز و گاهی همدلانه به قشر تهی دست و البته هشدارآمیز به حاکمیت مطرح شود. شاخص‌های اقتصاد کلانی چون تورم و بیکاری و افق تاریک اقتصادی کشور و همچنین روند بی چیزشدگی حاشیه‌نشینان، مبنای عموم این نظرات و خیزش‌های دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸، قرینه‌هایی برای این تحلیل بودند. اعتراضات جسته‌گریخته کارگران، معلمان، کشاورزان، و دیگر اقشاری که هر چه سریع‌تر به پایین هل داده می‌شدند نیز نشان می‌داد که این تحلیل‌ها آن‌چنان هم بی پایه نیستند. البته این در صورتی است که این حرکت‌ها را تنها دارای وجهی اقتصادی - معیشتی بدانیم و از نارضایتی عمیق سیاسی مستتر در درون هر کدام چشم ببوشیم. پیش‌بینی‌ها مبنی بر این بودند که اگر قرار است جنبشی در آینده شکل گیرد، خواسته‌هایش حول محور معیشت می‌چرخد.

جنبش شهریور ۱۴۰۱ البته نادرستی این تحلیل‌ها را نشان داد. شاید آمار رسمی از ترکیب جمعیتی آن در دست نباشد، اما مشاهدات میدانی حاکی از آن است که قشر متوسط شهری و حتی متمولان بالاشهری نیز حضور پررنگ و ثابتی در این اعتراضات داشتند. شهرها و محله‌هایی که شاهد وقوع حرکت‌های اعتراضی بودند، از شهرهای کوچک و حتی روستاها تا کلان‌شهرها و مناطق متوسط به بالای تهران را در بر می‌گرفتند. عموم شعارهای سر داده شده و البته شعار اصلی،

پاسخ کوتاه این است که جامعه ایران در این زمان خاص، هم برای چنین حرکتی آماده بود و هم نه. اساساً شاید این سؤال از بنیان اشتباه باشد. در علوم اجتماعی، هیچ‌گاه نمی‌توان با قطعیت پیش‌بینی کرد که چه پدیده‌ای، با چه خصوصیاتی، در چه زمانی و در کدام بافت اجتماعی رخ می‌دهد. از سوی دیگر جامعه مدرن به صورت اعم و جامعه ایران به صورت اخص، حد بسیار بالایی از پیچیدگی و تنوع بازیگران را در خود دارد. غیر منتظره‌ترین اتفاقات در نامحتمل‌ترین زمان‌ها در جهان رخ می‌دهند؛ ظهور ترامپ در آمریکا در زمان پایان تاریخ، وقوع اصل بهار عربی در چندین کشور عربی، برکشیده شدن اسلام‌گرایان اخوانی در مصر پس از بهار عربی، جنبش‌های دانشجویی ۱۹۶۸ پس از دوران شکوفایی پس از جنگ جهانی دوم، و البته انقلابی همچون انقلاب ۱۳۵۷، با تحلیلی پیشینی به هیچ وجه محتمل نبودند؛ گرچه همیشه کسانی هستند که روز پس از وقوع در سودای تصاحب اعتبار برای تحلیل‌هایشان، خود را پیشگویان آن می‌دانند. از طرفی دیگر سؤال از آمادگی جامعه برای وقوع پدیده از اساس سؤالی هنجاری است؛ یا آن حرکت بسیار پیش‌رو قلمداد می‌شود که جامعه آماده آن نبوده است و یا جامعه به حدی متمدن است که ممکن نبوده حرکتی خلاف نظم پیشرفته آن محقق شود.

اگر از خیر این پرسش‌های سخت‌گیرانه بگذریم، شاید بتوانیم پاسخ‌هایی سردستی به این پرسش بدهیم. در ابتدا باید گفت چرا جامعه آماده این حرکت نبود. پس از یکدست‌سازی نهایی حاکمیت و حل کردن نهاد نیمه‌دموکراتیک دولت در لویاتان غیر مقید حاکمیت، هسته درونی قدرت مست از تکمیل پروژه‌های ۲۰ ساله، باروهای قدرت سیاسی را هر چه محکم‌تر بنا می‌کرد. در فضای سیاسی داخلی، دسته‌ای از نیروهای سیاسی عموماً اصلاح طلب که کورسوی امید به نظام سیاسی داشتند، جامعه را به آرامش و صبر دعوت می‌کردند، تا شاید در نتیجه این صبر، روزی بیاید که در تصمیمی ناگهانی زندگی شیرین شود و حاکمیت دوباره آغوش خود را به روی آنان بگشاید. گروهی دیگر این امکان را منتفع می‌دانستند اما دائماً ترسی در وجودشان می‌خلید: «نکنند سوره پایان راه خیابان باشد؟» نیروهای سیاسی خارج از حاکمیت نیز گرچه در انتظار روز موعود نشسته بودند، اما خودشان

«زن، زندگی، آزادی»، خواسته‌هایی سیاسی و اجتماعی بودند که البته خواسته‌های اقتصادی نیز در شمار آنان دیده می‌شد.

تعجب‌آورتر از همه آن است که خطر کردن و مبارزه، از مسئله‌ای همچون حجاب برخاسته بود؛ چه کسی فکر می‌کرد جوانانی که هم توسط حاکمیت و هم دیگرن با عنوانین متفاوت تحقیر شده و به گیمرها و بزدل‌ها و توده‌هایی بی‌شکل تعبیر شده بودند، برای مطالبه متریقی «زن» به میدان بیایند؟ بله؛ به این معنا نیز هیچکس منتظر چنین چیزی نبود.

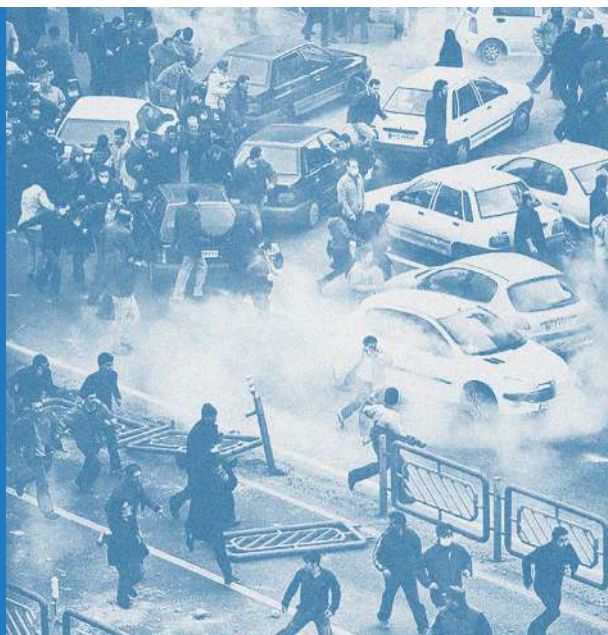
حال بیایید درباره پاسخ دوم صحبت کنیم؛ چرا جامعه برای «زن، زندگی، آزادی» آماده بود؟ اگر بخواهیم به نحوی تبارشناسانه پیدایش گفتمان آزادی و حقوق فردی را در تاریخ معاصرمان ردگیری کنیم، دست‌کم ۱۵۰ سال از شروع مبارزات ایرانیان برای به دست آوردن آزادی و احقاق حقوق فردی اجتماعی و سیاسی‌شان می‌گذرد. انقلاب مشروطه که پیش از هر کشور همسایه و حتی آسیایی در ایران اتفاق افتاد، از گفتمانی آزادی‌محور، عدالت‌طلب، و قانونی دفاع می‌کرد. تجددطلبی و خواست پیشرفت، آزادی، حاکمیت قانون، و عدالت در تمام دوران پس از مشروطه از جمله جنبش ملی دکتور مصدق، انقلاب پیش از پیروزی، اصلاحات و جنبش سبز ۸۸ و دهه ۹۰ نقش پررنگی در تفکر جمعی ایرانیان داشته و همواره از منابع مختلفی برای غنا بخشیدن به خود بهره جسته است. ترجمه آثار کلاسیک غربی، تفکر در بنیان‌های اندیشه مدرن در قالب رسالات و کتب نگارش شده توسط روشن‌فکران، تأسیس روزنامه‌ها و احزاب و انجمن‌های گوناگون، ارائه تفاسیر جدید از سنت ایرانی و عرفانی، و حتی اجتهاد فقهای نواندیش و تبعات روشنفکران دینی، شمه‌ای از تلاش‌های فکری ایرانیان در جهت هضم گفتمان مدرن آزادی و البته بومی‌سازی آن بوده است. ایرانیان گرچه در ۴۰ سال اخیر اسماً از جامعه جهانی جدا افتاده‌اند، اما همیشه از نزدیک پیگیر تغییرات فکری-فرهنگی جهان بوده‌اند؛ حضور نزدیک به ۷ میلیون ایرانی در خارج از کشور، که تعداد قابل توجهی از آنان دارای تحصیلات عالی هستند، و ارتباط قوی دیاسپورای ایرانی با هموطنان‌شان در داخل، باعث شده است که ما ضمن اطلاع از وضعیت کشورهای دور و نزدیک، در مقایسه با آنان متوجه شکاف وضعیت‌ها شویم. جامعه ایران با نگاهی به دنیا، سال‌هاست که در سواد کاهش این فاصله و زیستی معمولی است. «زن»، «زندگی»، و «آزادی» واژگانی غریب با فرهنگ سیاسی ایرانی نیستند و اتفاقاً همه تلاش‌های معاصر ما در جهت تحقق یکی یا همه آن‌ها بوده‌اند.

از سوی دیگر طی دهه‌های اخیر، جامعه ایران تحت فشاری از بالا برای همرنگ شدن با ایدئولوژی حاکم بوده است که نه تنها در قالب برداشت‌هایی شاذ از اسلامیت در زمان جمهوری اسلامی اعمال می‌شد، بلکه در روندی مشابه در زمان پهلوی اول و دوم نیز در جهتی عکس، گرچه یکسان از جهت فرمی، سعی می‌شد ایرانیان را به شکل مطلوب خود در بیاورد. اراده‌ای خارج از مردم و بر مردم، گرچه مدتی توانست با همراهی انقلابی جامعه درگیری قابل توجهی برنیا نگیزد، اما با تغییر محسوس جامعه در تقابلی آشکار با خواست زیست مردم ایران قرار گرفت. به صورتی خاص در این فقره، مقاومت و مبارزه خاموش زنان ایرانی در چند جبهه شکل جامعه ایران را تغییر داده است؛ از مقاومت زنان در برابر تن دادن به وضعیت تحمیلی از طریق انحراف از پوشش رسمی تا پیش‌روی مؤثر در دانشگاه‌ها و مشاغل مختلف، در تقابل با آموزه‌های تلویحی تبلیغ شده، و همچنین تلاش زنان و دختران در خانه برای احقاق حق مالکیت بر تن خود، همه و همه سر و شکلی جدید به جامعه‌ی ایران داده‌اند. تغییر شیوه زندگی انسان‌ها در رفت و برگشتی دیالکتیکی، اندیشه آنان را نیز متفاوت خواهد کرد و البته، این تغییر فکری در زندگی مادی آنان نیز دوباره منشأ اثر خواهد بود. جامعه ایران این روندهای عینی تغییر را به صورت مداوم تجربه کرده است؛ از این جهت جنبش ژینا، غرابنی با وضعیت جامعه ایران نداشته و اتفاقاً به تعبیری، جنبشی ارگانیک و طبیعی در فضای جامعه‌ای چنین پویا است.

وضعیت سیاسی و اقتصادی ایران به خصوص در ۱۰ سال اخیر، مردم و

به خصوص جوانان را به این نتیجه رسانده است که آینده‌ای متفاوت از طریق پیگیری خواسته‌هایشان درون ساختار حاکمیت غیر ممکن شده است. هیچ‌کدام از جریان‌های مختلف سیاسی در برابر حکومت نتوانستند شعارهای مرکزی خود را محقق کنند و البته در اکثر موارد مورد غضب و تعقیب حاکمیت قرار گرفته و در نهایت حذف شده‌اند. از سمت مردم نیز، همه نوع تلاشی از شرکت در انتخابات تا تظاهرات خیابانی آرام و اعتصاب و تحصن صورت گرفت اما هیچ‌کدام به نتیجه نرسید. افق اقتصادی ایران تاریک است و البته گویا هیچ عزمی نیز در جهت برافروختن چراغ صورت نمی‌گیرد. رشد فارغ‌التحصیلان بیکار در کنار کوچک شدن سفره مردم و هزینه بالای درمان و آموزش و مسکن، امکان زیستی عادی را نیز از دهک‌های پایین جامعه سلب کرده است و البته هر روز تعداد بیشتری از مردم به دهک‌های پایین‌تر سقوط می‌کنند. در این شرایط، طبیعی بود که جنبش‌های اواخر دهه ۹۰ و البته جنبش ژینا، از چارچوب مورد انتظار حکومت فراتر روند و خواسته‌هایی رادیکال‌تر را در مرکزیت خود قرار دهند. عقلانی‌ترین نتیجه چنین وضعیتی برای کنشگر، عصبان و شورشی در جهت شکستن خفقان سیاسی و محرومیت اقتصادی بود. از این جهت در جامعه ایران عموم مردم بازنده‌اند؛ یکی خانه و کارش را باخته است، فردی دیگر از هر حق سیاسی محروم است، دیگری کیش و آیین خود را در خطر می‌بیند، آن یکی نمی‌تواند به سبک خود زیست کند و البته بازی‌ای که تعداد و وزن بازندگان آن بسیار بیشتر از بازندگان باشد، دیر یا زود به هم خواهد خورد. البته که بازندگی، تنها و در نهایت اقتصادی نیست.

افزون بر نکات ذکر شده در این سطور، مطالب دیگری قابل طرح هستند که به فرصت دیگری موکول می‌شوند. بنابراین اگر پرسش آمادگی جامعه ایران را در مقابل حادث شدن جنبش ژینا را پرسشی قابل پاسخ بدانیم، جامعه ایران به تعبیری برای این حرکت هم آماده بود و هم نبود. جنبش ژینا در نگاه بسیاری از تحلیل‌گران، اپوزیسیون، و خود حکومت، نامنتظر بود و ناگهان بر سر تحلیل‌های معیوب حق به جانب‌شان نازل شد و چند ماه ایران را درنوردید و ما را به وضعیتی جدید و احتمالاً غیرقابل بازگشت رساند. در مقابل، سیر تفکر معاصر ایرانی در کنار تلاش‌های جامعه و به خصوص زنان در مقاومتی دامنه‌دار و مداوم و همچنین احساس محرومیتی که چون شیخ جامعه را فرا گرفته بود، جنبش زن، زندگی، آزادی را به نتیجه محتمل چنین شرایط و مناسباتی تبدیل می‌کند. ذهنیت و عینیت زندگی ایرانی در زمانی طولانی دگرگون گشته و در مقابل مقاومت متعصبانه حکومت و کنار نیامدن با جامعه، باعث می‌شود جنبش اخیر حداقل در نگاهی تحلیلی-پسینی بسیار طبیعی جلوه کند.



پرونده باز جنبش زینا

پژوهش جامعه‌شناختی تاریخ زن ایرانی و بررسی افق‌های پیش‌روی جنبش

پرستو فرخی / دانشجوی جامعه‌شناسی و پژوهشگر حوزه زنان

زمانی که از افق‌ها و چشم‌اندازهای آینده سخن می‌گوییم، در پی پیشگویی اخبار غیر مترقبه نیستیم؛ چرا که کار جامعه‌شناسی رمالی نیست، بلکه این «آینده‌پژوهی» است که جامعه‌شناسی را به مثابه علمی راه‌گشا و واسطه تبدیل دیروز به امروز و امروز به فردا می‌نماید. تاریخ، چیزی نیست که به یک‌باره، همچون بلای ناگهانی حادث شود. آینده در حال ساخته شدن و یا به قول «دریدا»، آینده در راه است. آینده بیش از آن که امری عینی باشد، امری ذهنی است؛ بدین معنا که آینده چیزی نیست که امروزه بتوان آن را به چشم دید یا لمس کرد، بلکه مجموع انباشت‌های فکری افراد جامعه است که آینده را می‌سازد. چنانچه «مارکس» نیز با اتکا بر پیش‌گویی عینی تاریخ اضمحلال سرمایه‌داری را پیش‌بینی کرده بود، غافل از آن‌که چگونه اندیشیدن افراد و وضعیت فکری آنان است که آینده را می‌سازد و نه مجموعه شرایط عینی. چگونه اندیشیدن افراد یک جامعه، نشانه‌ای است از آن‌چه در راه است. رویاهای افراد یک جامعه، یکی از مهم‌ترین ابزارهای دست‌یابی به چگونه اندیشیدن آن‌هاست؛ در واقع، آینده ترسیم‌شده در رویاهای افراد، امکان‌های جدیدی برای بودن و شدن ترسیم می‌کند. چنانچه «بودا» از اراده انسان‌ها برای ساختن آینده سخن می‌گوید، اراده‌ای که ناشی از تمایلات، آرزوها و رویاهای نیل به اتوبیای ذهنی و جمعی است. تحولات اجتماعی، برگرفته از تحولات لایه‌های زیرین نگرش و جهان‌بینی افراد است. از این منظر، در مطالعات آینده، فردا نوعی امکان است که با پیگیری الگوها و تجزیه و تحلیل آن‌ها، می‌توان آن را در آینده امروز دید.

شماره نوزدهم



شماره ۱۴۰۲

از این مقدمه، می‌توان چشم‌اندازهای آینده قیام زن زندگی آزادی را بر مبنای آینده‌پژوهی مورد بررسی قرار داد. این مقاله در پی آن نیست که پاسخی سراسر است و تک‌خطی به پرسش «آینده جنبش چگونه رقم خواهد خورد؟» ارائه دهد. چنانچه فوکو معتقد بود، تاریخ deterministic و مبتنی بر امر محتوم نیست. نمی‌توان به قطعیت از تکامل تاریخی دم زد. آینده لزوماً نسخه‌ی پیشرفته گذشته نیست و در خلال تحولات اجتماعی، بارها عقب‌گرد رخ داده است. ما در این نوشتار، بر داده‌های گذشته و تحلیل تحولات امروز و محتمل آینده اتکا می‌کنیم. این‌که که بوده‌ایم، که هستیم و احتمالاً که خواهیم شد را با دریافتن این‌که چگونه می‌اندیشیدیم، چگونه می‌اندیشیم و احتمالاً چگونه خواهیم اندیشید، صورت‌بندی می‌کنیم. می‌توان بدون این‌که زن زندگی آزادی را یک اتفاق دفعی دید، سیر ظهور آن در ایران پس از مدرنیته رادیکالی و پیش‌بینی کرد، ردپای آینده را تا رسیدن به آرمان‌شهر جمعی ترسیم کرد و در پی اثبات این امر بود که «زن زندگی آزادی برگشت‌ناپذیر است».

برگشت‌پذیری یا برگشت‌ناپذیری زن زندگی آزادی، امروزه تبدیل به یک بحث داغ اجتماعی شده است. آیا می‌توان یک جامعه را از رویاپردازی منصرف کرد؟ آیا می‌توان آرمان‌های جمعی را دست‌کاری کرد؟ آیا می‌توان به دنبال فروکش کردن اعتراضات خیابانی، زن زندگی آزادی را پرونده‌ای مختومه اعلام کرد؟

برای پاسخ به این سوالات، به دلایل زیر، بررسی موقعیت زن را مبنا قرار دادیم:

- جرقه این قیام با خشونت برعلیه یک زن زده شد و با کنش فعالانه زنان ادامه یافت.
- زن، نخستین و اصلی‌ترین عنصر سرکوب‌شده اجتماعی است.
- موقعیت زن، معیاری برای سنجش وضعیت اجتماعی است.
- میان درجه آزادی زن و درجه رهایی اجتماعی تناسب برقرار است.
- مبارزه با بنیادگرایی، که از اهداف اصلی قیام زن زندگی آزادی است،

بسیاری پاسخ این سوالات را با استناد به برگشت‌پذیری مطالبات زنان در انقلاب ۱۳۵۷ (تجربه عقبگرد تاریخی زنان در انصراف از مطالبه پوشش اختیاری پس از سیل راهپیمایی‌های عظیم)، آری می‌دانند. اما قصد داریم بررسی کنیم که چرا وضعیت زن امروز متأثر از جنبش زینا قابل مقایسه با زن دیروز متأثر از انقلاب اسلامی نیست؟ زن ایرانی از دیروز تا امروز چه مسیری را طی کرده و بین این دو چه تفاوتی وجود دارد؟ چرا مطالبه زن امروزی برخلاف زن دیروزی برگشت‌ناپذیر است؟ آیا همان‌گونه که زنان در انقلاب ۱۳۵۷ از مواضع خود کوتاه آمدند و به صف مطالبات مردمی ارجاع داده شدند، می‌توان زنان همراه با قیام زن زندگی آزادی را به‌شيوه مجازات‌های تنبیهی به عقب راند و آن‌ها را در مواضع پیشین تثبیت کرد؟

معیار آزادی هر جامعه میزان آزادی آن جامعه است

• تفاوت ماهیت انقلاب‌ها

برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌های اساسی، باید تغییر مواضع زن ایرانی را تحلیل کرد و متقابلاً این سوال را پرسید که آیا زن ایرانی وضعیت ایستا و ثابتی دارد که در خلال این سال‌ها تغییری نکرده و با نگاه ذات‌گرایانه، به‌صرف زن بودن می‌توان او را مستعد سرکوب و رضایت به آن دانست؟ مسلماً این دیدگاهی تقلیل‌گرایانه به زن است که گمان کنیم که در درجه اول، زن، اصلی ثابت و غیرپویاست و در درجه دوم، زن بودن موضعی اصالتاً انفعالی و چماق سرکوب بر زن، تجدیدپذیر است، و زنان تقریباً همواره نه در مقام انقلابیون، بلکه متأثر از انقلاب مردان زیسته‌اند و مسائل زن‌محور انقلاب‌ها، ذاتاً قابلیت حل شدن در فضای انقلاب سیاسی مردم‌محور را دارند.

برای پرتوافکنی بر ابعاد مختلف این موضع، انقلاب و تاریخ تحولات آن را از منظر زنان بررسی می‌کنیم. زن که بود و چرا مجبور به رضایت شد؟ اکنون کیست و چرا طبق پیش‌بینی جامعه‌شناختی، رضایت نخواهد داد؟ بنابراین به تاریخ و وضعیت زن در ایران در طی انقلاب ۱۳۵۷ و قیام کنونی زن زندگی آزادی و فاکتورهای اصیل تحولات اجتماعی زن دیروز و امروز می‌پردازیم تا وضعیت زن فردا را تا حدودی تجسم کنیم.

• ایهام آزادی و حقوق زن

زمانی که از واژه چندپهلویی چون «آزادی زن» سخن گفته می‌شود، باید پرسید کدام آزادی؟ در چه بستر فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیکی؟ در کدام ظرف زمانی و مکانی؟ چرا که آزادی، به‌ویژه از نوع زنانه، ایهامی تاریخی دارد. فضای حاکم بر انقلاب ۱۳۵۷، بیش از آن‌که آزادی را رهایی از هر

قید و بندی اعم از دینی، سنتی و سیاسی بدانند، قیود ایدئولوژیک سیاسی و مذهبی را به مفهوم آزادی تعریف می‌کرد. آزادی به مفهوم دموکراتیک آن به بی‌بندوباری تعبیر و از نشانگان امپریالیسم شناخته می‌شد. آزادی، واژه ای بود دستکاری شده و تقلیل یافته که زن ایرانی را در برابر «زن غربی» قرار می‌داد. در خلال این تقابل، مطمئناً آزادی نیز مفهومی تقابلی با آزادی های زن غربی داشت. آزادی، در گفتمان غالب آن دوران، صرفاً رهایی از دسیسه امپریالیسم و دست‌نشانده‌های آن بود و هیچ ارتباطی با دموکراسی و حقوق شهروندی زنان نداشت. کنش‌گری زن، استقرار در جایگاه سمبلیک سیاسی تعریف شد. هرآنچه زن غربی ندارد، نه محدودیت، بلکه آزادی نمادین زن ایرانی شناخته شد. بنابراین آزادی، تقبلی نمادین بر زن ایرانی بود تا نماینده نوعی از تفکر سیاسی و نوعی جهان‌بینی باشد. در نتیجه، آزادی، زن‌محور نبود بلکه نمادین‌سازی مردسالارانه زن، به‌بهای سرکوب او بود- زنی که می‌بایست از حقوق انسانی خود در مسیر آرمان‌های مردم‌محور چشم می‌پوشید تا بر تنور ضدانقلاب ندمد. زنانی که پایه‌پای مردان در مبارزات شرکت داشتند، به ناگاه به خاطر پوشش‌شان، برچسب طاغوتی و غربی و غیرخودی خوردند. جبهه‌ای دوگانه که صرفاً نگاه مردانه به زن را به رسمیت می‌شناخت و هیچ ارزشی برای زن و انتخاب او قائل نبود. مهم نبود که زن چه می‌خواهد و چرا و چقدر برای مبارزات هزینه داده‌است، آنچه اهمیت داشت این بود که زن باید چه باشد و چه نقشی را برای تحقق آرمان‌های انقلابی ایفا کند. در گفتمان مزدورسازی، زن از عامل قوت نیروی هم‌رزم، به نیروی بالقوه دشمن بدل شد که پافشاری بر حقوق انسانی‌اش، می‌توانست مصداق خاک‌پاشیدن در چشم مبارزان باشد.



دست‌نشانده غرب، با تکیه بر حداقل یک دهه تبلیغ یک‌جانبه ارزش‌های ضدغربی، که نمی‌شد یک‌شبه آن را خنثی ساخت، به عقب رانده شدند. سردرگمی اولیه و عجیب زنان در مصاحبه‌های اوایل انقلاب، نشان می‌دهد که آن‌ها هنوز تکرار گفتمان سرکوب زن در جبهه خودی را باور نکرده بودند. گویا حس می‌کردند کلاه گشادی بر سرشان رفته و فریب خورده‌اند.

به قیام ژینا بازگردیم؛ شمشیر دوسر اقتاع - زور دیگر برای زنان امروری بی‌اثر شده است. چرا که تمام استدلال‌های پشتیبانی‌کننده نادیدنی‌سازی و برجسب‌زنی به زن و تقدیر جبر زنانه، توسط استدلال و عقلانیت فمینیستی پاسخ داده‌شده و زنان دیگر نه ابژه‌های دست‌نشانده سمبلیک، بلکه عاملان مستقل انقلابی شناخته می‌شوند. چماق زور تاکنون لحظه‌ای از سر زنان فرود نیامده و کوبنده‌ترین ضربه کاری خود را با باتوم بر سر ژینا امینی کوبید، ولی با این حال زنان هم‌چنان پای مواضع خود هستند و خیال کوتاه‌آمدن ندارند.

در دوران انقلاب ۱۳۵۷، «حقوق زن»، نقطه ابهامی بیش نبود که در سایه فقدان معرفت فمینیستی جامع و شایع، هر گروه تلاش داشت تا آن را برای خود مصادره به مطلوب کند. عده‌ای حقوق زنان را تقید در بند ایدئولوژی دینی، عده‌ای آن را تقید در بند ایدئولوژی سیاسی غرب‌ستیزی و حتی عده‌ای آن را رسالت احیای حقوق مرد انقلابی تفسیر می‌کردند. اما همین «پای‌بندی به تقید»، تنها نقطه اشتراک و تفاهم آنان بود. حقوق زن در منظومه فکری زنان نیز، بیش از آن‌که متأثر از ارجاع به خود و مطالبات جمعی زن‌محور باشد، گرتبه‌برداری شده از موقعیت انفعالی با ارجاع به خواست دیگری و وضعیت انطباقی با انقلاب مردان بوده است.

در آن سال‌ها، حتی شعار برابری و آزادی هم در جبهه سرکوب زن عمل کرد؛ چرا که انقلاب و مبارزه بیش‌تر هم ارز با «برادری» و مفهومی مردانه بود و برابری، بیش از آن‌که برابری جنسیتی و حقوق برابر زن و مرد باشد، برابری بین مردان بود و کانسپتی طبقاتی داشت که زن را حتی نه کارگر، بلکه همچون سیاهان، پرولتر پرولتر می‌دانست که جای او همان جاست که اربابان و مردان سفید در خلال تحولات اجتماعی تعیین کنند. آموزه‌های مدرن دوران پهلوی نتوانسته بود برابری جنسیتی را از حق رای و پوشش فراتر برده و تا جهان‌بینی و بطن ذهنیت افراد جامعه پیش برد. بنابراین سنت،

گزینه سومی وجود نداشت؛ یا روسری یا توسری. گزینه حق آزادی و انتخاب زنان، در ذهنیت انقلابیون جایگاهی نداشت. «یا با ما، یا بر ما»، دوگانه برساخته مردان انقلابی علیه زنان هم‌رزم‌شان بود. تا دیروز مبارزه زن و مرد نمی‌شناخت و هدف یکی بود؛ مبارزه بر علیه دشمن خارجی، غربی، استعماری و امپریالیستی. ولی کم‌کم، هدف مرد مبارز، از دشمن بیرونی به سمت زنان هم‌رزم خود نشانه رفت. ستون پنجم امپریالیسم، اتهامی بود که هر زن می‌بایست با چشم‌پوشی از انتخابش و تن‌دادن به یونیفرم متحدالشکل تیره، و دست‌شستن از تشخیص و هویت فردی و بدن خود، با قرارگرفتن در پوششی فاقد جنسیت و بی‌شکل، خود را از آن تبرئه می‌کرد. در غیر این صورت، او یک نفوذی دست‌نشانده و غرب‌زده بود که به ضدانقلاب یاری می‌رساند. هدف، چنان یگانه و مقدس به نظر می‌آمد که وسیله را توجیه می‌کرد. هم‌نوایی عده زیادی از زنان با پروژه حجاب اجباری نیز برگرفته از اراده‌ای برای تقابل با پروژه کشف اجباری حجاب بود و بدین صورت، عده زیادی از زنان نه با زور، بلکه با هدف مقابله به مثل با نظم پیشین، اقتناع شدند. این درحالی بود که آموزه‌های سنتی خانواده‌ها در درونی‌سازی تسلیم زنان هم بی‌تأثیر نبود. هرچند که رژیم پهلوی کوشید پروژه مدرن‌سازی جامعه را پیاده کند، اما در خانه‌ها، زن چیزی متفاوت از زنی بود که در تلویزیون و بیلبوردها تبلیغ می‌شد و اتفاقاً آن‌چه توسط دولت تشویق می‌شد، نوعی از زنانگی بود که زن ایرانی باید خلاف آن عمل می‌کرد.

آن عده از زنان حتی باسواد، که در مسیر انقلاب همراهی کرده بودند، به این نتیجه رسیدند که می‌توانند با تن‌دادن به یک اجبار، بر علیه جبر دیگری برخیزند و با تغییر جلوه‌های بصری اجتماعی به پرتوهای متضاد بازن غربی، جلوه‌ای نمادین به انقلاب و خیابان‌ها بدهند و به‌نوعی فاعلیت زنانه را در انفعالی خودخواسته از یک قطب جبر (کشف اجباری حجاب) به قطب دیگر جبر (حجاب اجباری) جابجا کنند. گویا جبر، سرنوشت محتوم زن است که گریزی از آن نیست و زنان فقط در انتخاب نوع جبر مختار بودند. اختیار در بی‌اختیاری، تاکنون وضعیت آبرونی پارادوکسیکال تاریخی زن ایرانی بوده است.

دسته دوم از زنان که اقتناع نشده و در اعتراضات بر ضد حجاب اجباری به‌صورت گسترده شرکت کرده‌بودند، با توسل به زور و زدن برجسب زن

همچنان قلب پتنده جامعه به ظاهر همگام با مدرنیته بود. این تناقض فاحش بین درون و بیرون خانه‌ها، عده ای از زنان را بر آن داشت تا بر علیه آزادی ناخوانده خود شورش کنند؛ حال یا با انصراف از تحصیل و خانه‌نشینی، یا با مقاومت در برابر روند مدرنیزاسیون و یا با پذیرش تقلیل خود به موقعیت نامادین ولو به قیمت محدودیت. درست در نقطه مقابل وضعیت زن در دوران پهلوی، که جامعه فرسنگ‌ها از تدابیر مدرن حکومتی عقب‌تر بود و در لاک دفاعی سنتی خود فرو رفته بود، امروز جامعه فرسنگ‌ها از تدابیر سیاسی حاکم پیشروتر است و اذعان به واپس‌گرایی این اقدامات را با پس‌زنی مداخلات سنتی به شیوه‌های گوناگون به نمایش می‌گذارد؛ با تغییر نوع پوشش، سبک زندگی، تربیت متفاوت فرزندان، متحول ساختن آمار ازدواج و طلاق و حتی با اعمال تغییر در بعد خانوار. امروزه حقوق زن چیزی نیست که جوهر قانون آن را تعیین کند، بلکه در بطن جامعه و فاهمه ایرانی، مسلم است و فرهنگ عمل‌گرای جمعی، عملاً بسیاری از قوانین نوشته‌شده در کتاب قانون را منسوخ و قوانین نانوشته دیگری را راساً وضع کرده و در سبک زندگی مرسوم، جاری ساخته و حتی مردانگی را نیز متأثر از خود ساخته است. مردانگی هژمونیک، فرهنگ غیرت و ناموس‌پرستی یا تقلیل زنان به ابژه جنسی، در دیالکتیک درونی جامعه مطرود و محکوم به منسوخ‌شدگی است. برعکس وضعیت زن دیروز، امروزه آموزه‌های خانواده چنان پیش‌رو است که تناقض پیشین میان سیاست‌های بیرونی و درون خانواده در جهت معکوس از گذشته رخ می‌نمایند و هر بار زنی پا از در خانه بیرون می‌گذارد، گویی به سال‌ها پیش بازمی‌گردد و با هنجارها و ارزش‌های متحجرانه‌ای روبه‌رو می‌شود که به هیچ وجه با جهان و اعتقادات او تناسبی ندارد. همین شکاف بین سیاست و مردم و تضاد خانه و خیابان، تنها نقطه مشترک بین زن انقلابی دیروز و امروز است. هر دو بر علیه چیزی مبارزه می‌کنند که آن را وصله ناجوری بر تن خود می‌یابند.

بنابراین موقعیت زن امروزی، برخلاف تصور عامه، بیش از آن‌که به موقعیت زن پساانقلابی که همگام با جو اکثریت انقلابیون، در برابر جبر پوشش تسلیم شد شباهت داشته باشد، قابلیت انطباق با موقعیت زن پیشانقلابی دارد که در برابر جبر کشف حجاب در تضاد با اعتقادات خود، همگام با جو اکثریت منتقد قیام کرد.

• اصالت خود

برای زن امروزی، که تجربه دو اجبار (کشف حجاب اجباری و حجاب اجباری) را پشت سر گذاشته، کاملاً عیان است که هر انقلاب، مادامی که با حذف زنان به نمایندگی از آنان سخن بگوید، و مادامی که مصالح زنان را به صورت فرمایشی و از بالا به پایین به او دیکته کند، چه لباسی بر تن او بیفزاید، چه بکاهد، برای زن مصداق آزادی نخواهد بود و فرار از یک زندان به زندانی دیگر و صرفاً تغییر شیوه اسارت است. چنانچه صدیقه دولت‌آبادی می‌گوید: «آزادی به وسیله دیگران، برای ما اسارت است.» آزادی زن، مقوله‌ای نیست که به فراندوم گذاشته شود. تا زمانی که حقوق زن به شور گذاشته شود و جزئی از اصول بدیهی انسانی شناخته نشود، هم‌چنان زنان، ابزاری سیاسی در دست منافع دولت‌مردان خواهند بود که می‌توان برای آنان تصمیم گرفت، بر آن‌ها حکم راند، حذفشان کرد و حتی می‌توان سرکوبشان را به جای حقوقشان جازد.

به دنبال بسط مفاهیم مدرنیته و تجدد با مرکزیت انسان و فردگرایی، با توجه به فراگیری رسانه‌های اجتماعی و گسترش سبک زندگی جهانی در میان ایرانیان، زنان ایرانی بیش از پیش به موضوع «هویت»، «خود» و «فردیت» در رد نقش سایه‌بودگی و شانه‌خالی کردن از موقعیت استیصال

از خودگذشتگی و نادیدنی‌سازی زنانه برآمدند. ردیابی و پیگیری این پیش‌روی زنانه از مشروطه تا به امروز، نوید پیش‌ازموعدی از وقوع یک قیام زن‌محور می‌داد؛ زنان برای خود هویتی قائل شدند که به همسر، متعلقه، عیال و منزل کسی بودن یا مادر فلائی بودن رضایت نمی‌دادند؛ آنان از حاشیه به متن آمدند، نقاب از سر واکردند، مقابل دوربین قرار گرفتند، پست‌نوشینی و لوکیشن انفعالی اندرونی را به موقعیت حضور پویای اجتماعی تغییر دادند و صاحب مناصب اجتماعی و مستقل اقتصادی شدند. این مسیری است که گاه زنان، هزینه آن را با جان خود پرداخت کرده‌اند. بالاخره زن در پی کشف وجودی خود و خودشکوفایی قرار گرفت که ذره‌ای با خصوصیات زنی که در قوانین ایران نوشته شده هم‌خوانی ندارد. بنابراین این زن، زنی نیست که حاضر شود دوباره منافع خود را با اهداف سیاسی زن‌ستیزانه، تاخت زند. او به مفهومی به نام «خود» رسیده است که در هیچ‌کدام از انقلاب‌های پیشین تاریخ ایران، از مشروطه گرفته تا انقلاب ۱۳۵۷، مطرح نبوده‌است. اصالت خود و حق انتخاب و آزادی، میوه درختی چندصدساله است که با خون هزاران زن در قالب زن‌کشی‌ها و قتل‌های اصطلاحاً ناموسی آبیاری شده و نمی‌توان ریشه‌هایش را به همین سادگی قطع کرد، خشکاند و با از رویش ناگزیر جوانه‌های آن چشم پوشید.

اگر در سیر مشروطه تا انقلاب ۱۳۵۷، گفتمان زن آزاد با ناموس از دست‌رفته مردان به رسمیت شناخته می‌شد و یا مجلات و نشریات مدافع حقوق زنان، زن آزاد را به مادر آزاد برای فرزندان سالم‌تر تعبیر می‌کردند، امروزه زنان چیز دیگری را مقابل خود و در توجیه آزادی خود نمی‌پذیرند. زنان، انسان بودن را دلیل کافی برای انتفاع از تمامیت برابری و آزادی می‌دانند و هیچ توجیهی را در رد آن نمی‌پذیرند. رد اصالت ذاتی مرد و تایید اصالت برابری، هرگونه انصراف از خود در جهت استمرار برتری مردانه را پس زده و توقعات بی‌جای از خودگذشتگی‌های زنانه که «پشت هر مرد موفق زنی وجود دارد» را به چالش می‌کشد. حال، او خود زنی است که سند موفقیت را شخصاً برای خود و به نام خود می‌زند. بنابراین، تغییر دیدگاه زن دیروزی و امروزی نسبت به جایگاه خود سبب می‌شود که این زن، برخلاف گذشته، به چیزی کم‌تر از آزادی تام انسانی و نه ذره‌ای کمتر، رضایت ندهد و مطمئناً این اصرار بر آزادی تام و تمام، در ایستگاه حجاب و پوشش متوقف نخواهد شد و فراتر از آن خواهد رفت.

• کنش‌گری زنانه بر علیه اولویت‌بندی و ویت‌ترین‌شدگی

سیاسی

در انقلاب ۱۳۵۷، حقوق زنان در میان اولویت‌بندی‌های مردسالارانه، به ته صف رانده شد. حقوق زن، به موضوعی دست‌چندم در میان انبوه مطالبات فرعی بر اصل سیاست‌گذاری‌ها بدل شد ولی کم‌کم حتی حالت فرعی بودن خود را از دست داد و به اصلی برای مقابله بدل و نفی کنش‌گری زن با هویت جنسی خود و سرکوب جنبش‌های زنان، به اسم رمز انقلابی بدل شد. اما امروزه و در خلال قیام ژینا، این زنان هستند که پیشتا‌زان این قیام‌اند و بر علیه اولویت‌بندی برخاسته‌اند و دیگر حاضر نیستند نقش ویت‌ترین سیاسی را بازی کنند. این رویکرد را به وضوح می‌توان از پیش‌گامی زنان در این قیام (چه از لحاظ مشارکت و حضور، چه از لحاظ محتوای شعارها و چه استمرار بخشی به این قیام با پوشش اختیاری و چه حتی میدان‌داری در شعاردهی و مخابره پژواک صدای زن) مشاهده کرد.



زن ایرانی تاکنون تجربیات مختلفی را پشت سر گذاشته است، او گاه نقش ویتترین اجتماعی مبارزه با امپریالیسم و استعمار و عروسک غربی را بازی کرده، گاه ویتترین سنت و مذهب و نماد زن ممتاز تراز اول بوده و گاه ویتترین فرهنگ بومی و گاه ویتترین حمایت از طرح‌های جمعیت‌شناختی، فرزندآوری و مادری نمونه بوده است. به زن، تاکنون جایگاهی والاتر از «میراث فرهنگی» داده نشده است. او همانند آثار باستانی، می‌بایست حامل نماد و نشانه و سمبل برای یادآوری تاریخ مردانه باشد. همان قدری تغییر و ثابت همچون دستاورد تاریخی پرشکوه مردان انقلابی. او تعلق به خود نداشته، اموالی عمومی بوده که می‌بایست برای حفظ ایستایی آن هزینه کرد. هرگونه تغییر در وضعیت آن، تهدید و زنگ خطری برای تاریخ رشادت‌های مردانه به شمار می‌رود. حال، او بر علیه وضعیت تاریخی نمادین خود به پا خاسته و اجازه حکاکی و یادگاری نوشتن بر کالبد زنانه‌اش را به کسی نمی‌دهد. او نه تنها به ته صف بودن رضایت نمی‌دهد، بلکه زیر میز فلسفه همین اولویت‌بندی مطالبات و سمبل‌سازی سیاسی از زن می‌زند. او از کل ساختار سلسله‌مراتبی، شالوده‌شکنی می‌کند و در پی مقابله با هرگونه دوگانه من-او و دیگری‌بودگی و به دنبال برکشیدن تکثرگرایی و نفی انحصارگرایی است؛ چرا که به تجربه دریافته است هم‌چنان که ستم، سلسله‌مراتب ندارد و چندوجهی است، مبارزه با آن نیز نمی‌تواند تک‌خطی و مشروط به تعیین اولویت باشد.

• تحول در شعارها

شعار «یا روسری یا توستری» به شعار «نه روسری، نه توستری، آزادی و برابری» و شعارهایی نظیر «عدالت، آزادی، پوشش اختیاری» تغییر یافت، شعارهای بازتولیدکننده اقتدار مردانگی هژمونیک و استبدادی و ایدئولوژیک توسط فیلترهای اجتماعی تصفیه شد که این امر نشان از اشباع آگاهی جنسیتی جمعی داشت؛ که شعارهای انقلابی را از کانسپتی مرگ‌آفرین به کانسپتی زندگی‌آفرین ارتقا داد و صرفاً هدف را در غایتی سلبی نمی‌دید، بلکه برای آن، چشم‌اندازی ایجابی نیز قائل بود که در ترسیم مانیفست زن زندگی آزادی متبلور شده است. سرکوب‌شدگی، سلب زندگی و آزادی و در زنجیرشدگی، که فحوی شعارها و از مولفه‌های اساسی زنانگی در انقلاب‌های پیشین بود، در هیچ سطحی از این قیام جایگاهی ندارد و برعکس، آن‌چه که در شعارهای انقلابی آرمان است، تأکید بر جایگاه اجتماعی و موقعیت زنانگی، به‌مثابه تمرکز بر وضعیت گروه‌های در حاشیه و مطرود اجتماعی و اعتراض به نظم انحصاری مردسالارانه‌ای است که قدرت خود را از تحدید زن، تحدید زندگی و تحدید آزادی می‌گیرد و اتفاقاً آزاده‌وردهای انقلاب‌های پیشین است.

• باور به تکثرگرایی و پذیرش تفاوت

زن امروز از هر ثنویت‌گرایی که او را در دوگانه غربی-شرقی، بی‌حجاب-باحجاب، زن اصیل (سنتی)-زن عروسکی (مدرن)، باحیا-بی‌حیا قرار می‌دهد، فراتر می‌رود و از آن ارزش‌زدایی می‌کند؛ چرا که به تجربه دریافته هرکدام از این تقابل‌ها ولو در ظاهر به او نقش برتری دهد، به حصاری مشروعیت‌بخش به خشونت تبدیل شده که در آن، آزادی برای هر دو گروه تقابلی، مشروط شده است.

چنانچه گفتمان ضدزن و تاکتیک بی‌اثرسازی جنبش زنان در انقلاب پیشین، با هدف قراردادن قلب «موضوع زن» به‌عنوان نقطه اشتراک کلیت زنانه، به‌وسیله ایجاد انشقاق و صف‌آرایی زنان مقابل هم و از بین بردن اشتراک عمل میان آنان با قطب‌بندی ضدامپریالیسم/ مزدور امپریالیسم قوام گرفت. زنان امروزی در قیام ژینا در برابر بازتولید این خط‌کشی‌ها با فرمول جدید زن مذهبی/ غیرمذهبی مقابله کرده و آن را خنثی می‌کنند. چرا که تجربه تاریخی زن ایرانی نشان داده که جیره‌بندی حقوق انسانی، در خلال همین باور به تقسیم بین خودی و غیرخودی صورت‌بندی می‌شود، که به‌عنوان تنها مسیر مطمئن برای سازمان‌دهی و عادی‌سازی ستم در پیش گرفته می‌شود، و این امر را می‌توان به‌وضوح از تصاویر و ایرال‌شده قیام ژینا که زنان چادری و غیرچادری دست در دست هم داده و شعار زن زندگی آزادی سر می‌دهند، دریافت. اکنون زن ایرانی مسیر باور به تکثرگرایی را در پیش گرفته تا بی‌دفاعی اقلیت را سپر بلای اکثریت نسازد. او به‌خوبی دریافته که ستم و جبر بر «او»، از ستم بر «من» جدا نیست. این تحول در نگرش اجتماعی را به‌وضوح می‌توان حتی در شعارهای انقلابی که فاصله‌ای بین ستم جنسیتی، طبقاتی، نژادی، و ایدئولوژیکی نمی‌گذارد و اذعان به درهم‌تنیدگی آن‌ها دارد، دریافت. زن، چون یک سوزن‌بان، مسیر قطار تاریخی انقلاب‌ها در ایران را که همواره بسته به تار موی زنان، حجاب و بی‌حجابی، بلندی و کوتاهی دامن و مانتو، میزان نمودار بودن بدن زن و میزان و چگونگی آرایش او بوده، تغییر می‌دهد، تحولات را به سمت و سویی نوین هدایت می‌کند و در واقع، موضوع و هدف انقلاب‌ها را تغییر می‌دهد، دست دخالت تاریخی مردسالاری بر تن و بدن زنانه را کنار می‌زند و انقلاب را از کانسپت معیار غیرت مردانه برای تعیین حدود کنترل سیاسی بدن زن و انسانیت‌زدایی از زن، به سمت حقوق شهروندی، حق انتخاب و پرتوافکنی بر نیمه تاریک زنانه انقلاب‌ها هدایت می‌کند.

به‌سبب بافت دینی جامعه ایران، نمی‌توان نقش پررنگ خوانش‌های جدید از اسلام در تغییر ماهیت انقلاب به سمت دیگری‌پذیری را نادیده گرفت. فراروی از دوگانه زن سنتی مذهبی-زن مدرن سکولار، یک‌طرفه نبود، بلکه هر دو قشر زنان در پی یک واگرایی افراطی در تجربه انقلاب ۱۳۵۷، به این نتیجه رسیدند که مسیر آزادی زن، از دلان‌های ستیز و زور و تفرقه نمی‌گذرد. گفتمان تفرقه‌اندازی مرسوم پیشین، در قالب تقابل زن مدرن و سنتی یا غربی و شرقی، جای خود را تا حدود زیادی به هم‌گرایی، ائتلاف و «تفاهم در عین تفاوت» می‌دهد. همان تفاوت میان زنان که به‌عنوان نقطه ضعف و عامل دیگری‌سازی در جنبش‌های زنان، مانع اتحاد و همبستگی نوع زن بود، در قیام ژینا کم‌کم جای خود را به نقطه قوت و پذیرش تکثر و هم‌بستگی زنانه می‌دهد که این اتحاد، مانع از تبدیل شدن زن و پوشش او به ابزاری سمبلیک برای تقابل سیاسی می‌گردد. در میان اقشار مذهبی نیز، به‌سبب تحول در خوانش‌های اسلامی و حاشیه‌زنی‌های فمینیستی بر دین، زن مذهبی هم از موقعیت پیشین خود فاصله گرفته و امروزه در میان آنان نیز حمایت از حق انتخاب پوشش زنان به چشم می‌خورد.

اسلام سنتی که خوانشی تک‌بعدی از فقه داشت، جای خود را به نحله‌های مختلف روشنفکری دینی داده که در این میان، تلاش‌های زنان فمینیست نقش بسیار مهمی ایفا کرده‌است و در سایه این مجاهدت‌ها، بحث حجاب از شکل کشمکش خارجی، به یک منازعه میان جناحی داخلی تغییر کرده‌است. هر چند که هنوز شیوه تفکر سنتی آمیخته به تعصبات مذهبی مانع بزرگی پیش روی زنان محسوب می‌شود، اما بستر پویای انتقاد و تبادل نظر فراهم است و خانواده‌ها بیش از پیش، فارغ از سبک زندگی و پایه‌های اعتقادی، مسیر تربیت آزادی‌بخش و نه سرکوب‌گرانه را در پیش گرفته‌اند و تحولات عظیمی در سطح خانواده‌های ایرانی، چه از نوع تغییر دیدگاه نسبت به نقش زن در خانه و خانواده، چه از نوع تقسیم جنسیتی کار، چه از نوع رد تربیت

جنسیت‌زده، صورت گرفته که تا حد زیادی، زن را از اسارت ایدئولوژیک خانه، خانواده، مذهب و سنت می‌رهاند؛ لذا زنجیرهای بسته به پای زنان، هرکدام به تدریج شکسته می‌شوند و حتی به تفسیر بسیاری از روشنفکران دینی، و جوب حجاب نیز در همان بستر دینی، از قطعیت و یقین، به محل تردید و شبهه دینی بدل، و اجبار آن در اسلام نیز به محل مناقشه تبدیل و کلیت فلسفه حجاب و پرده‌پوشی زن، زیر سوال برده می‌شود، چنانچه در شعار «هیز تویی، هرزه تویی - زن آزاده منم»، به‌وضوح، اذعان به کارکردگرایی مزورانه مستورگی زن به نمایش گذاشته می‌شود.

هیز و هرزه، همان القابی هستند که همچون داغ و درفش، درازای آزادی زنان نثارشان می‌شده و زنان در حال از مفهوم تهی کردن القاب زن‌ستیزانه و تجدید فرهنگ‌سازی و اصلاح دایره لغات زبان جنسیت‌زده‌اند. آنان اکنون فرهنگ می‌آفرینند، نه این‌که همچون مبارزان گمنام انقلاب پیشین، در فرهنگ‌های مردانه در سایه بمانند. آنان فرهنگ تجاوز و حجاب اجباری را که مصونیت زن را مشروط به سترونی و اندرونی و نامرئی‌شدگی می‌داند، به چالش می‌کشند.

به‌چالش کشیدن فرهنگ مردسالارانه در سطح کلان و «خلق فرهنگ»، شیوه‌ای است که زنان امروزی به‌صورت گسترده در پیش گرفته‌اند که این تقلا برخلاف انقلاب پیشین، محدود به فعالین حقوق زنان نمی‌شود. به عبارتی هر زن، یک مبارز است که مشعل را به دست زنی دیگر می‌سپارد و این وضعیت بی‌سابقه زن ایرانی در تاریخ است که این جنبش را زنانه، فمینیستی و بازگشت‌ناپذیر می‌سازد.

اعتقاد به برابری سبب شده که زن نیازی نبیند که یک قدم عقب‌تر از مردان بایستد. او اکنون مطالبات را فراتر از حجاب برده و در مورد حقوق ناقص خود نظیر ازدواج نابرابر، حق طلاق و اشتغال و خروج از کشور و... چون و چرا می‌کند؛ چیزی که ما کم‌تر از زن دیروزی انقلابی سراغ داریم. زن امروزی رضایت نمی‌دهد که در خانه بنشیند تا دیگری برای او تصمیم بگیرد و همین نارضایتی خود را با نافرمانی مدنی به اشکال مختلفی از بی‌حجابی تا مقابله با فرزندآوری و بالا بردن آمار تجرد و طلاق به معرض نمایش می‌گذارد. او از پذیرش مقدرات تاریخی زن سر باز می‌زند که این طغیان، بازی سیاست‌مداران و قانون‌گذاران را هر بار کیش و مات می‌کند. جسارتی که زن امروزی در پیش‌گامی انقلابی دارد، از این لحاظ بی‌نظیر است که به هر مکتبی، حتی هم‌زمان سابقش اگر که به حقوق زن خیانت کنند، پشت می‌کند. این خودباوری، خصلت قیامی بی‌بدیل و زنانه است که قدرت خود را از انتقام نسلی سوخته از زنان و مادران و مادر بزرگان سرکوب‌شده با توسل بر اسم رمز زنانگی می‌گیرد. برخاستن برای حق زن و نه صرفاً مقاصد سیاسی عمدتاً مردانه، همان چیزی است که جای آن در انقلاب ۱۳۵۷ که قدرت خود را از طرد و حذف زن و اتفاقاً از نیروی اتحاد زنان برای پذیرش انفعال می‌گرفت، خالی بود.

• قیام زنان در ایران؛ الگوی مبارزات فمینیستی جهان

در عصر ارتباطات، با پیوستن زنان ایرانی به دهکده جهانی و تبادل اطلاعات و دانش و آگاهی، نگاه شرق‌شناسانه به زن ایرانی نیز در معرض تغییر قرار گرفت و زنان جهان سوم، از موقعیت قربانیان منفعل در دیدگاه غرب خارج شدند؛ تا جایی که جنبش ژینا را نخستین انقلاب فمینیستی جهان می‌خوانند و روزنامه دانمارکی تیتیر می‌زند: «اگر زنان ایران بایزند، زنان تمام دنیا خواهند باخت». موقعیت زن ایرانی، برای نخستین بار به‌عنوان یک مسئله نیازمند فمینیزه‌شدن سیاست‌ها در سطح جهانی شناخته می‌شود - برعکس فضای انقلابی ۱۳۵۷ که فمینیسم، از دستاوردهای منحوس غربی و کارخانه تولید عروسک فرنگی در باور جمعی بود که انقلابیون بر علیه آن شوریدند. بازه چهل‌ساله‌ای که فمینیسم از تلقی به‌عنوان انحراف تا استقبال عمومی پیمود،



سیر مدرنیته در ایران، به‌ویژه پس از شیوع شبکه‌های کنش‌گری و اکتیویسم مجازی، قوام خود را از دست داده و روزه‌روز، بدن از موضوعی در حاشیه و حامل مضامین شرم خارج و تابوردایی از آن شایع‌تر می‌شود. تابوردایی از بدن، به این دلیل موضوعی بسیار اساسی و حیاتی است که بدن‌ها، ابزار کار دستگاه قدرت برای انضباط‌بخشی‌اند و این بدن‌های مطیع‌اند که قوام‌بخش نظم سلسله‌مراتبی قدرت‌اند. چنان‌چه بدن‌ها عصیان کنند و سیاست قدرت بر بدن بی‌اثر شود، هم‌چنان‌که قدرت نیروی مولد سرکوب‌شده بدن را آزاد می‌کند، پادقدرتی برعلیه آن نظم غالب می‌سازد و این تهدیدی برای بقای ساختار است. لذا «بدن‌مندی» پرفورمنس‌های اعتراضی زن زندگی آزادی را می‌بایست از زاویه تهدید علیه مختصات قدرت و استراتژی‌های شورشی علیه «بدن‌زدان» (بدنی که پتانسیل رهابخشی‌اش متأثر از بردارهای قدرت مسلط، به رانه‌های انقیادبخشی بدل شده) و «زندانی بدن» (سیستم تعذیب، کيفردهی بدن‌های شورشی) دید. تقلیل آشکارسازی بدن و اجراگری‌های بدن‌مند، به انگ‌هایی نظیر بی‌بندوباری جنسی و برهنگی، توسل سیاسی به سوپاپ‌های اطمینان‌تحدیدکننده فرهنگی است که سالیان سال در سرکوب سیستماتیک بدن و پروژه رام‌سازی ابدان و به‌ویژه بدن‌های زنانه نقش داشته است.

اگر «تابوانگاری بدن» را در تحلیل وضعیت زن دیروز و امروز مورد بررسی قرار دهیم، آن را در عدم تحقق مطالبه حق آزادی و انتخاب زنان در اوان انقلاب ۱۳۵۷ بی‌تأثیر نخواهیم یافت؛ چرا که بدن و به‌ویژه بدن زن، در کانسبت سنتی و فضای انقلابی آن دوران، مایه شرمساری، جزئی از اموال مردان و به‌ویژه نمادی از انحطاط زن غربی بزک‌کرده بوده که با حیا و عفت می‌بایست آن را نادیدنی ساخت تا الگوی زن شرقی را تحقق بخشید. درحالی‌که امروز، پوشش انتخابی و رقصیدن که تاب‌دادن ارادی و آزادانه همین بدن‌هاست و بوسیدن که میل بدن است برای وصل بی‌محابه، در صدر مطالبات این نسل است و بدن زن نیز در این میان از هاله گناه‌آلود خود خارج شده و نه‌تنها فردیت خود را مستقل از مالکیت مرد، و بدن خود را هم‌ارز با بدن مرد می‌بیند، بلکه با جرح و تعدیل در بینش فلسفی نیز بر کهنتری و تضاد بدن با ذهن نیز خط بطلان می‌کشد، چشم‌ها را به دیدن «بدن» عادت می‌دهد و سیاست تحمیل دیده‌شدن و شنیده‌شدن خود را اعمال می‌کند. همان‌طور که پنهان‌ساختن بدن‌های زنانه در آن دوران، امری سیاسی و دیکته‌شده از بالا به پایین بوده، رویکرد آشکارسازی آن با به‌دست‌گرفتن عاملیت زنانه نیز، امری سیاسی با کنش‌گری از پایین است که با مقاومت مدنی زنان تحقق یافته‌است و این قیام را به «انقلاب بدن‌ها» موسوم می‌سازد؛ تاکتیکی که در آن «قدرت بر بدن»، جای خود را به «قدرت بدن» می‌دهد.

برهه بالندگی تفکر ایرانی بود. اگر در انقلاب ۱۳۵۷، زنان غربی پیش‌گامان فمینیسم شناخته می‌شدند که می‌بایست شاکله زن ایرانی را در تقابل با آنان و آموزه‌های آنان بنیان کرد، امروز زن ایرانی، خود را نه در تقابل با زن غربی، بلکه هم‌داستان با او بر سر موضوع مشترکی به نام حقوق زن می‌داند و حتی رجحان نژادی و جغرافیایی را در پیگیری مطالبات زن‌محور، و تقلید صرف از پیشکسوتی فمینیسم غربی را بی‌معنا می‌داند. او همچنان که دنباله‌روی از آزادی را لزوماً با پیشگامی زن غربی نمی‌پذیرد، خود را از هرگونه نقش نماد بومی و تزیین فرهنگی نیز بری می‌داند و خود شیوه مبارزه بدیع را به دست گرفته که نه تکرار گذشته است و نه لزوماً تقلید از غرب.

• اهمیت موضوع زن و میزان اقتناع افکار عمومی

هرچند که موضوع زن، تقریباً همواره در طول تاریخ ایران مسئله بوده‌است، اما برخلاف انقلاب ۱۳۵۷، این نخستین قیامی است که «زن بما هوزن» صدایی می‌یابد و حتی بعد پرابلماتیک آن نیز، از حیث چاره‌یابی مردانه برای تشخیص جایگاه زنان، به هویت‌یابی فاعلانه زنانه برای تعیین جایگاه خود تغییر جهت می‌دهد. موضوع زن، از حاشیه به متن آمده و نیازی به ایستادن در صف مطالبات مردمی ندارد و شاید بتوان گفت این نخستین قیامی است که ما در ایران در آن شاهد مقاومت زنان در برابر تبدیل از «سوژه اجتماعی و فاعل مستقل» به «ابژه برای اهداف نیروهای سیاسی» هستیم. با وجود این‌که در فقدان آمارها و پژوهش‌های مستدل، نمی‌توان میزان اتفاق نظر جمعی بر سر موضوع واحدی به نام حقوق زن را مقایسه کرد، اما می‌توان با توسل بر فضای انقلابی ۱۳۵۷ و قیام ژینا به‌راحتی دریافت که حقوق زن به‌معنای امروزی آن، مورد توافق حداکثری آن دوران نبوده و شاید مطالبه اقلیتی از فعالان حقوق زنان بوده است؛ طبق استنادات آن زمان، شرط نخست پذیرش مشارکت زن، انکار هویت جنسیتی و حقوق متناسب با آن بود، درحالی‌که امروز، زن به نخستین واژه مانیفست زن زندگی آزادی تغییر موضع داده‌است و از جایگاه هویت جنسیتی خود و از منظر و موقعیت زنانه سخن می‌گوید. بنابراین توجه به این موضوع هم از لحاظ کیفیت و هم از لحاظ کمیت ارتقاء یافته و در کانون تمرکز عمومی قرار گرفته‌است.

• تحول نگرش به بدن در سیر تحولات اجتماعی

بدن، به‌صورت تاریخی، در دوگانه ذهن-بدن جایگاه درجه‌دوم داشته‌است. فلاسفه و اندیشمندان نیز از دیرباز بر جایگاه برتر ذهن بر بدن و خوارشماری تن و مسائل مربوط به آن صحه گذاشته‌اند. این امر تاریخی، با پیوستن به

• جای خالی «حق انتخاب» در تاریخ انقلاب‌ها

میزان آزادی زن و حجاب او، همواره محل منازعه اصلی انقلابیون از مشروطه تا به امروز بوده است. گویا انقلاب‌ها تاکنون، دعوی مردانه بر سر حدود آزادی و اختیار زنان بوده‌اند. زنان، در طول تاریخ، به‌عنوان مهره‌های بازسازی نظم اجتماعی مورد نظر سیاست‌مردان به‌کارگرفته شده‌اند. مسیر قدرت‌نمایی دولت‌مردان در این سرزمین، همواره از دالان‌های دست‌کاری در پوشش و تضییع حق انتخاب زنان گذر کرده است. عده زیادی با تشبیه مطالبه آزادی زنان، مخصوصاً پوشش اختیاری، به موقعیت زنان در دوران پهلوی، از آن دوران، به‌عنوان «ایام طلایی» یاد می‌کنند که ولو پوششی تحمیلی بوده، ولی زنان می‌بایست آن را به‌منزله توفیقی اجباری با جان و دل می‌پذیرفتند. درحالی‌که این عده، فرسنگ‌ها با فحوای شعار زن زندگی آزادی فاصله دارند و هنوز از جوهره این شعار، که عصبان بر هر نوع اجباری بر بدن زنانه است، بی‌خبرند و به تفاوت میان مطالبه پوشش اختیاری و کشف اجباری حجاب (علی‌رغم امکان تشابه ظاهری در جلوه‌های پوشش زنانه) و نقش برجسته آزادی و حق انتخاب و اختیار زن، بی‌توجه‌اند. به‌تعبیر عده‌ای از پژوهش‌گران، حجاب اجباری نیز از تبعات کشف اجباری حجاب بوده که در تقابل با آن خلق شد، که تا به امروز گریبان‌گیر زنان است.

از بی‌حجابی دستوری تا بی‌حجابی امروزی زنان به‌مثابه دستاورد، فاصله بسیار است. زنان نسل امروز هنوز هم زخم خورده تدابیر آن پروژه مدرن‌سازی‌اند که هم‌گام با مطالبه مردمی نشد، بلکه بر آنان به‌شیوه اجباری مسلط شد. بنابراین توان زنان در اوایل انقلاب ۱۳۵۷، برای مقاومت در برابر مقابله به مثل هیجانی حجاب اجباری کاسته شد؛ چرا که بدن زن، سال‌ها قبل با پروژه کشف حجاب، کالایی شد برای ویرین سیاسی، و این برخورد سیاسی شی‌واره تقابلی امروز نیز، ثمره همان بی‌تدبیری است که هنوز هم زنان بابت آن تقاص پس می‌دهند. اما امروز، زنان علیه تروماهای تاریخی خود به پا خاسته‌اند و وجب‌به‌وجیب این آزادی را با تابوشکنی‌های روزمره و به‌دست‌گیری میکروقدرت‌های آرام فتح کرده، و آن را به‌مثابه یک دستاورد عملی و آگاهانه همگام‌شده با تحولات فکری و فرهنگی، و نه دفعتی و ناپخته مطالبه می‌کنند. ذهنیت

جامعه و سبک‌های زندگی برای پذیرش آن آماده شده و همین امر، انصراف از آن را ناممکن می‌کند.

• تغییر استراتژیک، آری! انصراف از استمرار، هرگز

آن‌چه که این قیام را به‌خصوص در به‌باخیزی زنانه برگشت‌ناپذیر و متمایز می‌کند، بیداری جمعی در ناخودآگاه جنسیتی جامعه است که ماهیت استمرارپذیر به آن بخشیده و درحالی‌که امکان «تجسم آرمان آزادی» را به ارمغان آورده، کنش‌گران را قادر به تغییر مداوم استراتژی مقاومت ساخته است. این رویاپردازی جمعی، صرفاً در مولفه‌های تکنیک و متفاوت طبقاتی و اقتصادی خلاصه نمی‌شود؛ چرا که هیچ هدفی جز آرمان رهایی، نمی‌تواند حلقه مفقوده و فصل مشترک تمامی مطالبات جمعی باشد. ماهیت پویایی این قیام، متکی بر خصلت درونی شدن آگاهی جنسیتی آن است که از چشم‌انداز زن‌محور، به سنتز عمل (نافرمانی مدنی) و نظر (آگاهی فمینیستی) منجر شده که نه تنها زنان را مجهز به سلاح قدرت و مقاومت ساخته، بلکه به‌کل، فرهنگ ایران و ایرانی را دستخوش تغییر و تحول قرار داده است. خصلت‌های زن‌محور این قیام که برخلاف انقلاب‌های گذشته، آرمان زندگی و امتداد لذت را به‌جای آرمان مرگ، پایان و انصراف، پیش می‌کشد، آن را به جدالی تقابلی میان دو جهان‌بینی مردسالارانه و زنانه‌نگر بدل می‌کند و فرصتی نو برای تعمق همگانی حول بازبینی مجدد جهان‌شان و نمایاندن امکان‌های دیگری از بودن و به‌چالش کشیدن کلیشه‌های درونی شده را فراهم می‌سازد.

در مجموع، می‌توان گفت جنبش زن زندگی آزادی، در گفتار و شعار و حتی عمل متوقف نشده است؛ بلکه در رفتار، شیوه اندیشیدن و اعماق ذهن و روان جامعه، از والدین سنتی و مردان و زنان گرفته تا بچه‌های دبستانی تأثیر گذاشته و سنگر تفکرات ارتجاعی را قدم‌به‌قدم اما پیوسته، به‌شکل قدرت مقاومت روزمره، به عقب می‌راند و درحال جابه‌جایی مداوم مرزهای متقابل است. این بیداری جمعی، چیزی نیست که بتوان آن را به یک وضعیت موقت تقلیل داد و یا از آن صرف‌نظر کرد، لذا پافشاری بر استمرار آن ولو به شکل‌های کم‌هزینه‌تر از اعتراضات خیابانی و به‌صورت خودجوش، حتمی است. رویاها ساخته شده، آینده مجسم شده، پروانه، زیرلب پرواز را زمزمه می‌کند که پيله ابدی نیست.

زندگی

بدن‌هایی که رنج می‌کشند

مروری بر مسئله حق بر بدن و رنجی که بر تن زنان می‌رود

شیلا قاسم خانی / دانش‌آموخته
ارتباطات اجتماعی

«بدن» از مفاهیم پرتنش، مسئله‌ساز و مسئله‌محور، در طول بخشی از تاریخی است که نشانه‌هایی از جمع و جماعت و شهر پدیدار شد. ظهور ادیان، زیستگاه‌ها و جغرافیا هر کدام نقش‌هایی پررنگ در شکل‌گیری تاریخ بدن دارند. اما بدن زنان در این سیر پرفرازونشیب، چه‌ها که ندیده و چه رنج‌ها که نکشیده. آنچه بر بدن زنان رفته، همواره در جایگاه شی‌بودگی، مسیری را طی کرده که بخشی از رنج‌های انسان را با تمام سویه‌های تألم‌برانگیزش دربرگرفته است. زنان همواره بر بدن خود نقش‌هایی مانند امانت‌دار داشته‌اند؛ گویی که روحی بی‌جسم‌اند، فقط وزنی از اعضا و جوارح را تحمل می‌کنند و باید همچون نگاهبان از علاقمندی‌های مردان که نزد آن‌ها به عاریت گذاشته شده است، محافظت کنند. بیگانگی زنان از بدن خود را امروزه در حوزه‌های مختلفی مانند قوانینی که حکومت‌های مذهبی، سنتی و ایدئولوژیک وضع می‌کنند، بدون در نظر گرفتن زنان به عنوان هویت‌هایی مستقل و تشکیل‌دهنده ماهیت جامعه می‌بینیم؛ از نوع پوشش و رفتار، چهره، زبان بدن، تن صدا، طول و عرض البسه، ساعات خروج و ورود به خانه، تا رواج روش‌هایی چون پیکرتراشی، رژیم‌های غذایی سخت، ورزش‌های متنوع، نه برای حفظ سلامتی که حفظ زیبایی و یا افزودن بر زیبایی، علاوه بر صنعت پروتئو و تماماً تجاری‌ای که برای کارکنان این حوزه ایجاد کرده، بدن زنان را همچنان در حوزه تحقیر و مسخره‌شدگی قرار داده است که از موانع مهم بلوغ زنان و نشستن ایمن بر جایگاه زن بودن به شمار می‌رود. سویه‌های دیگر این آسیب‌ها در حوزه‌های فرهنگی و سنتی جوامع نیز به روشنی گویای آسیب‌هایی است که بدن زنان بر زنان وارد ساخته است. قرن‌هاست که بدن زن همچون مرزهای مقدس کشورها یا حتی قبایل و ایلات، شایسته حراست است، تا مبادا به دست اغیار و بیگانگانی غیر از پدر، برادر و همسر بیفتد. اگر چنین شود، جایز است شیپور شروع جنگ نواخته شود و طبق قوانین مردسالارانه مردان‌نویس، خونریزی و خشونت از اجزای لاینفک جنگ محسوب می‌شود. چنین جنگ‌هایی، به‌اسطوره‌ها و تراژدی‌های خوش‌نامی

اعتبار بخشیده است که شاید مهم‌ترینش کتاب «ایلیاد و اودیسه» هومر باشد.

اختیارداری مردان بر بدن زنان، حتی در داستان‌ها که واگویی‌هایی از سنت‌ها هستند عیان است. مثلاً در دوره‌هایی مرسوم بوده که وقتی به خواستگاری دختری می‌رفتند، دختر را به خزینه یا حمام‌های عمومی می‌بردند تا اندامش را واکاوی کنند، که آیا می‌تواند محل لذت‌هرچه بیشتر برای پسر خانواده، به عنوان نمادی از اربابان جامعه باشد یا نه. این روش به حدی برانگیختگی تخیل را به همراه دارد که می‌توان تصور کرد دختر اندامش را از خود جدا کرده و به نمایش عده‌ای گذاشته، و خود نیز همراه با آنان نظاره‌گر اشیانی است که حتی در مقام ناظر هم دست‌پایین را دارد. مبارزه زنان با شی‌وارگی بدن و تحمیل بایدها و نبایدها بر بدن زنان، با افرادی مانند سیمون دوبوار بیشتر مطرح شده است. اما نکته جالب آن‌که، برخی سنت‌ها و باورها به حدی با کهن‌الگوها آمیخته می‌شوند که سوژگی زنانی مانند سیمون دوبوار حتی برای خودشان با تناقض‌هایی همراه است. سیمون در کتابی به نام «مرگی بسیار آرام» از روزهای آخر عمر مادرش می‌گوید که در بستر بیماری‌ست. جایی از کتاب این‌گونه روایت می‌کند:

خانم فیز یوتراپ به تخت مامان نزدیک شد، ملحفه را کنار زد و ساق پای چپ مامان را گرفت. پیراهن خواب مامان باز بود و شکم چروکیده‌اش را با آن چین‌های ریز و شرمگاه بی‌مو، بی‌قیدانه در معرض دید می‌گذاشت... رویم را برگرداندم و مشغول تماشای باغ شدم. از دیدن شرمگاه مادرم یکه خورده بودم. بدن دیگر برایم اهمیتی نداشت. بچه که بودم، برایم سخت عزیز بود. در نوجوانی نفرتی آمیخته با نگرانی در من برمی‌انگیخت. تعجبی هم ندارد، چون به نظرم طبیعی می‌آمد که بدن مثل یک تابو هم نفرت‌انگیز باشد و هم مقدس. با این همه، شدت این تنفر و چندان متعجبم می‌کرد و بی‌قیدی مادرم بر شدت می‌افزود. او حالا محرمات و شعائری را کنار می‌گذاشت که یک عمر دست و پایش را بسته بود. می‌بینم که مبارزه کردن با ساخته‌های مردسالارانه، کاری نه سهل، که درگیر شدن با ذهن و مبارزه درونی زنان با سنت‌ها و باورهای قدرتمند جامعه و تاریخ است. نمونه این احساسات متناقض شخصی در جنبش مهسانیزه و فور نمایان بوده

و هست. به یاد دارم وقتی به عنوان زنی مخالف حجاب اجباری تصمیم گرفتم حجاب از سر بردارم، روزهای اول با دشواری‌هایی همراه بود. روزی به خودم آمدم و متوجه شدم دائم دیالوگی بین من و من‌های دیگرم در جریان است؛ مثلاً: بهتر نیست اینجا روسری‌ات را سر کنی؟ بهتر نیست فعلاً در محله رعایت کنی؟ بهتر نیست پیش فلائی روسری سر کنی و... این دیالوگ‌ها به شدت اندوهگینم می‌کرد. بادی که در موهایم می‌پیچید، یا دور گردنم را با مهربانی لمس می‌کرد، هنوز لذتش در من نهادینه نشده بود. گویی شرایطی تراژیک، با خونی که داده تا بخشی از حق نصفه و نیمه من را رها کند، که همچنان هم در حدود و ثغورش جنگی برپاست، هنوز رنجور است و غمش تا ابد با ماست.

در فضاهای مجازی مانند توئیتر نیز شاهدیم زنانی از تجارب خود می‌گویند که با حجاب اختیاری در جامعه ظاهر می‌شوند و با الفاظی جنسی و جنسیت‌زده از سوی مجریان قوانین یکسویه مورد خطاب قرار می‌گیرند، یا با آن‌ها برخورد فیزیکی می‌شود و این، تأییدی است بر اینکه مردان (و زنان) بدن زن و ذهن زن را محل تاخت‌وتاز، قدرت‌نمایی و انحصارطلبی خود قرار می‌دهند. غاده السمان، نویسنده مشهور سوری و فعال حقوق زنان در کتاب «دانوب خاکستری» از زبان زنی می‌گوید که گوینده رادیوست، صدای خوبی دارد و عاشق مدیر برنامه‌اش است. او در جنگی که در ماه ژوئن سال ۱۹۶۷ بین اعراب و اسرائیل رخ داد و شش روز به طول انجامید، با خواندن بیانیه‌هایی دروغ در رادیو، باعث کشته شدن افراد زیادی می‌شود و بعد که متوجه عمق فاجعه می‌شود، سرگردان و محزون از وطن می‌گریزد، بی‌آنکه بتواند تلخی و درد وطن را جا بگذارد. حالا او در پاریس است. روزی بعد از کورتاژی که انجام داده عشق قدیمی‌اش (حازم) را می‌بیند. حازم به او می‌گوید: «کاملاً از سر راهم کنار برو و تلاش نکن به بهانه‌ای با من تماس بگیری. تورو سپی بدنامی شده‌ای و من با خانم محترمی ازدواج کرده‌ام.» او در پاسخ می‌گوید: «شما پلیدی فحشا را فقط در تن زن می‌بینید، اما از کنار فحشای خودتان در سیاست و اخلاق و رفتارهای گوناگون می‌گذرید و پلک چشمتان هم هیچ نمی‌پرد... شما با دیدن زنی که تن و روان خود را به پلیدی سپرده، تا مثل شما شود... در برابر تن بی‌حرمتش دیوانه می‌شوید، ولی در برابر تن بی‌حرمت وطن هیچ حساسی ندارید. وطن من روسپی تاریخ است.» غاده در این داستان شعرگونه، دفاعی جانانه از بدن زن ارائه داده و با شناور کردن معنای رایج کلمات در حدودی دیگر، آدمی را به تأمل بیشتر فرامی‌خواند.

این استدلال غاده السمان بسیار به روزهای مهسای ایران می‌آید. بدون تردید، بخشی از این آزادسازی تنانگی، به عنوان رساناترین زبان انسان، به آزاد شدن مردان از کلیشه‌های قدرتمند ذهنی مربوط است که ریشه‌های عمیق و سترگی دارد. این آزادی، ارتباط مستقیمی با واگذاری قدرت دارد. سوزان سانتاگ در جستاری در این باره می‌گوید: «اکنون اغلب می‌شنویم که آزادی زنان بدون آزادی مردان امکان‌پذیر نیست. این یک کلیشه واقعی است تا یک نکته مهم.» سانتاگ، وجود کلیشه‌ها را خطرناک می‌داند، چون انگیزه مبارزه را از بین می‌برد و مهم‌تر از همه، «تفکر را خلع سلاح و خشم را فرومی‌نشانند.» پس آزادی زنان به‌واقع وقتی رخ می‌دهد که مردان بخشی از قدرت خود را واگذار کنند و این یعنی شکوفایی آگاهی و تغییر در ساختارها. اینجاست که مبارزه مردان برای آزادی زنان معنی پیدا می‌کند.

نمونه‌ای دیگر از حقی که مردان بیشتر بر بدن زنان دارند تا زنان نسبت به بدن خودشان، که حتی در قشر روشنفکر و فرهیخته نیز مشاهده می‌شود - هرچند به شکلی ناخودآگاه ابراز شده باشد - وقتی است که غلامحسین ساعدی، در یکی از نامه‌هایش به طاهره می‌نویسد: «اگر یک نفر آدم، نه، اگر یک نفر دیو، یا هرکسی که می‌خواهد باشد، صاحب بدن طلائی و موهای زرین و روح بلورین تو شود، اگر خودم را هم نکشم آن یک نفر، بله، آن صاحب تو را خفه می‌کنم. باور نمی‌کنی؟ خواهی دید.» (بهمنی، ۱۴۰۰) در توضیح چرایی این حق‌خواهی نابرابر، در مقاله

«ناز تو و نیاز من» آمده است:

مردان به واسطه امتیازات حقوقی، اقتصادی و اجتماعی بیشتر، ابزار اعمال اقتدار مالکانه بر بدن دیگری را بسیار بیش‌تر از زنان در اختیار دارند. در تملک‌خواهی عاشقانه، حس حسادت زنانه در حالی تقبیح و تحقیر می‌شود که حسادت و غیرت مردانه به‌عنوان واکنشی موجه نسبت به جریحه‌دار شدن احساس عاشقانه و غرور مرد پذیرفته می‌شود. به همین ترتیب در فرهنگ رمانس، بازنمایی پیوند میان تنانگی و عشق، هرگز برابر نیست، در حالی که در تنانگی عاشقانه، مرد به‌دست‌آورنده و فاتح بازنمایی می‌شود. زن خوب کسی است که فرض می‌شود تنها در تجربه‌ای عاشقانه، مایل به «تفویض» بدن‌اش به دیگری است. این گزاره عامیانه که «مردان برخلاف زنان، قادرند رابطه جنسی را بی‌آن‌که عاشق باشند تجربه کنند» هرگز به عنوان یک گزاره عمومی مقبول، در مورد زنان به‌کار نمی‌رود. زن محترم آن کسی است که تنها در ازای دریافت عشق بدن‌اش را در اختیار مرد بگذارد، درست برعکس زن «هرجایی» که پیش از آن‌که عاشق باشد، میل‌ورز است. (بهمنی، ۱۴۰۰)

صندوق جمعیت سازمان ملل متحد نیز در گزارش جدیدش (سال ۱۴۰۰) انتقاد کرده است که صدها میلیون زن و دختر در جهان، حق مالکیت بر بدن خود را ندارند؛ و نداشتن چنین حقی ارتباط مستقیم با افزایش خشونت علیه زنان دارد. مثلاً در دوران کرونا، این خشونت افزایش

بیشتری داشت و زنان در بخشی از کشورهای فقیر آسیایی و آفریقایی بیش از گذشته ختنه شدند. ختنه شدن زنان یکی از بی‌رحمانه‌ترین شکل تحمیلی ابژگی زنان نسبت به بدیهی‌ترین حق خودشان یعنی حق بر بدنشان است. واریس دیری اهل سومالی، مدل بین‌المللی و سخنگوی حقوق زنان در آفریقا، در کتاب گل صحرا می‌نویسد: «یکی از دوستان پدرم و خانواده‌اش همیشه با ما سفر می‌کردند. او مرد نق‌نقویی بود و هر وقت من و خواهر کوچک‌ترم او را کلافه می‌کردیم،... ما را از خود می‌راند. مسخره‌مان می‌کرد و می‌گفت: "از من دور بشوید، دختران فسقلی ناپاک، شما دختر کوچولوهای کثیف هنوز ختنه نشده‌اید." این لغات را طوری از دهانش بیرون می‌پراند،... چنان ما را نفرت‌انگیز جلوه می‌داد که گویی او به سختی می‌توانست نگاه کردن به ما را تحمل کند.» واریس بعدها به دلیل ختنه‌ای که شده بود دچار مشکلات عدیده

و دردناکی شد. پزشکی با عمل جراحی بخشی از مشکل او را حل کرد. وضعیت تازه‌اش را اینطور توصیف کرده است: «در عرض دو یا سه هفته به وضع طبیعی برگشتم... واریس زن تازه‌ای شده بود. می‌توانستم روی توالت بشنیم و ادرار کنم. ووش! امکان ندارد بتوانم آزادی جدیدی را که به دست آورده بودم، توصیف کنم.»

به نظر می‌رسد درهم‌تنیدگی سنت‌ها، فرهنگ‌ها و تاریخ‌گردن‌کلفت مردانه، همچنان مانع از رسیدن زنان به حق تام و تمام خود شود، ولی طلوع هر روزه خورشید نوید از مقاومتی بی‌پایان می‌دهد و قدرت نور.



آنچه در دستان من است

رهروان «زن زندگی آزادی» چگونه به مسیر ادامه می‌دهند؟

سنشاه‌نظری / دانشجوی داروسازی

خیابان همواره از ابتدایی‌ترین بستر شهروندان برای پیوند عقایدشان با یکدیگر بوده است. از همان روزی که «فریاد زن زندگی آزادی» در خیابان‌های شهر طنین‌انداز شد، این چشمه جوشید، از هر کوچه گذشت و به در هر خانه رسید. حال تقریباً یک سال از آغاز خیزش ژینا گذشته است و شاید دیگر در خیابان فریادی برنیاید، اما بانگ تغییر چهره، زیست روزمره، شهری رساتر از هر زمان به گوش می‌رسد. حصاری از ذهن و زنجیری از قلب‌مان باز شده که دست صد قانون و قانون‌گذار قادر به باز بستن آن نیست و شاید بزرگ‌ترین پیامد چشیدن طعم آزادی این باشد که دیگر هیچ بندی برای از پای نشانیدن آن فرد وجود ندارد. می‌توان با سبعت تمام جسمی را محصور کرد یا قلمی را به بند آورد، ولی با جوشش نهر آزادی در هر کوچه و خیابان چه می‌توان کرد؟



این روزها وزن آزادی بر شانه زن و زندگی سنگین است و تبعات در پی اش بودن سنگین تر، ولی شاید وزن هیچ چیز با اجباری که دهه‌ها به سر و گردن زنان آویختند برابری نکند. زنجیری از چند متر پارچه و شاید کمی طرح و رنگ، برای اندکی قابل تحمل کردنِ جوری که زن هرروزه از لحظه‌ای که پا به خیابان می‌گذاشت ناچار به تحمل کردنش بود. اکنون اما، اگر در یک روز معمولی قدمی در خیابان‌های شهر بزنیم، با انبوه گیسوان بر باد داده مواجه می‌شویم، و اگر به سال قبل در این تاریخ مراجعه کنیم، چنین تصویری تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسید. اما به دور از انصاف است اگر گمان کنیم دهه‌ها مبارزه زنان تنها برای این دستاورد بوده و اکنون می‌توان به زیست عادی پرداخت؛ بالعکس، در خیزش ژینا، این آغاز، نمودی جمعی از قدرت زنانی است که برخاستند تا زنجیر از موی و پای بگشایند و تمامیت سلطه پدرسالارانه نسل اندر نسل حاکم بر جامعه را براندازند و نقشی نو دراندازند. نقشی که از پس سالیان سال گذشت و ساخته و پرداخته شد، تا امروز به خانه‌ها و خانواده‌ها سرایت کند و سبب بازنگری تفکرات موجود شود، که گاه از سر عادت‌اند و گاه با آگاهی کامل ستم بر زنان روا می‌دارند. زن، زندگی و آزادی زنده است و این نقش را آن زنی که به اختیار خود، و بی‌توجه به قوانین نوشته یا نانشته وضع شده توسط مردان جامعه، تغییری در پوشش خود می‌دهد، یا دیگری که کار خانه‌اش را، که وظیفه سنتی او می‌دانند بین مردان خانواده نیز تقسیم می‌کند، زنانی که بر حق تصمیم‌گیری بر بدن خود و نقش خود در خانه و خیابان آگاه شده‌اند و روزمرگی‌شان را به مبارزه تبدیل کرده‌اند. این مهم که هر زن باید قادر به تصمیم‌گیری بر سرنوشت خود باشد، بتواند بدن خود را بشناسد، آشتی جویانه در پی بازپس‌گیری‌اش از هجوم استانداردهایی که مردان جامعه برایش وضع کرده‌اند باشد، و جایگاه اجتماعی‌اش را چه در خانواده و چه در جامعه خود تعیین کند، بخشی از بازتاب‌های این خیزش در یک زندگی زنانه است. اکنون و در واپسین روزهای اولین سالی که از خیزش ژینا می‌گذرد، اخبار تلخی بار دیگر بر سر زنان این سرزمین می‌بارد. از زمزمه‌های حضور دوباره گشت ارشاد در شهر تا لایحه جدید حجاب اجباری، از آمار فجع زن‌کشی تا کودک‌همسری، همه و همه حاکی از فشارهای فزاینده بر زن و جسم و جان زن است. اما آیا این فشارها می‌تواند کنترل زنان را دوباره به دست طبقه فکری حاکم برگرداند؟ همان‌طور که پیش‌تر عنوان شد، نمی‌توان طعم آزادی را از کسی که آن را چشمیده بازپس گرفت و علت دگرگونی برخورد جامعه با این فشارها شاید در همین باشد. از نادیده گرفتن تا ایستادن و دفاع کردن، هرروزه شاهد برخوردهای متفاوتی در خیابان

هستیم که به فراخور پیشروی این جنبش در بطن جامعه تعیین می‌شوند. نگرشی که از این جنبش به ما رسیده، حاصل دهه‌ها مراقبت از درخت مقاومی است که شاید دست بی‌رحم ستمگران زمانه ثمره‌اش را چیده باشد و شاخه‌هایش را بریده باشد، اما ریشه‌هایش هرروز جسورتر در قلب آزادی‌خواهان دوانده شده، و روز به روز زنان بیشتری را گرد خود می‌آورد. این نگرش که زیست روزمره در زیر سایه یک حکومت تمامیت‌خواه، خود عین مبارزه است، یک‌شبه به وجود نیامده که یک شبه هم از دست برود. به عنوان مثال، اگر بدون حجاب اجباری در خیابان قدم بزنید، متوجه همدلی مردم خواهید شد. شاید هنوز هم کسی باشد که شما را تشویق کند، یا با هراس از گشت ارشاد در سر خیابان به شما خبر دهد، هر یک از این واکنش‌ها نشان‌دهنده آن است که مردم ارزش همدلی و استمرار مبارزه را درک کرده‌اند و به پرچمداران این مبارزه درود می‌فرستند.

سیالیت در جنبش‌های مدنی را می‌توان به وضوح در نمونه‌های تاریخی و در همین سرزمین جست؛ از همان روزی که هما دارایی جان خود را به آتش کشید تا با گذشت از زندگی‌اش، صدای خود را به گوش مردم برساند، صدها زن دیگر صدای او و دیگر زنان رنج کشیده‌ای شدند که دست ستم، تیغ نابرابری را بر گلوئی آزادی‌خواهی‌شان می‌فشرد. هیچ استبدادی نتوانست صدای زنان را به طور دائم بگیرد و بر شمار این نام‌آوران روز به روز افزوده شد، چه زنانی که مناصب دولتی را پله رسیدن به عدالت کردند، مانند فرخ‌رو پارسا، و چه زنانی، از سپیده رشنو تا ویدا موحد، که روزمرگی‌شان را پرچمی برای این مبارزه کردند، و یا حتی زنان بیشمار و گمنامی که از جانشان، بزرگترین دارایی‌شان، گذشتند تا جسارت و مقاومت با زندگی زنان سرزمینشان درهم تند، همگی هموارکننده راهی واحدند که آغازش در گذشته‌های دیرین و پایانش ناپیدا است. وظیفه‌ای که این زنان بر گردن ما نهادند شاید بیش از یک چیز نباشد و آن همان ممارست و استمرار است. استمرار در آزادی است که بر آن واقعیت می‌بخشد و استمرار در امید داشتن است که نیروی قدم برداشتن در این مسیر را به رهروان آزادی می‌بخشد. دیدیم که از مهم‌ترین پیامدهای خیزش ژینا رهایی زن و بازپس‌گیری توانایی تصمیم‌گیری خود بر زندگی‌اش بود. رهایی از بند افکار طبقه حاکم، رهایی از خودسانسوری زنانه، و رهایی از استانداردهای وضع‌شده توسط جامعه مردسالار. اکنون آن‌چه این رهایی را هدایت می‌کند، نور امید است که از سوی زیست روزمره زنان تقویت می‌شود؛ زیستی نه چندان آسان اما مستمر که از طریق آن، میراثی که از پس سالیان دراز به امروز رسیده با ارزش‌های صحیح‌تر و ثمره‌های بیشتر به نسل‌های بعدی منتقل شود.





زنان و فضاهای شهری

بررسی موضوع فضاهای شهری جنسیتی و حق به شهر

زهرا رجیبی / پژوهشگر مستقل حوزه زنان و سلامت عمومی

این مقاله به مرور موضوعاتی شامل فضاهای شهری جنسیتی، حق به شهر و تشریح وضعیت فضاهای شهری یک نمونه جهانی (اورشلیم) و ایران بعد از حوادث شهریور ۱۴۰۱ و کشته شدن مهسا/ژینا امینی بر سر حجاب می‌پردازد.

اجراها و نمایش‌های جنسیتی مرتبط هستند. فضا تمایل دارد به دو بخش مردانه و زنانه تقسیم شود و این دسته‌بندی به «جنسیت فضا» منجر شده است. این قشر بندی در سطح اجتماعی است که به شکل ساختارهای سفت و سخت اجتماعی در فضای جغرافیایی تغییر شکل می‌دهد. و این در مورد هر جامعه و فضایی صرف نظر از مکان آن‌ها صادق است. در حالی که دسترسی یک زن به فضاهای مختلف با ماهیت کار او تعریف می‌شود، تحرک او فقط به حوزه‌هایی محدود می‌شود که به کار او نیاز است (داتا، ۲۰۱۱). گزارش سازمان ملل در دهه ۱۹۸۰ به این نتیجه رسیده که زنان تقریباً دو سوم ساعات کاری را در جهان انجام می‌دهند. (روز کاری زنان بسیار طولانی‌تر از مردان است) علی‌رغم داشتن ساعات کاری طولانی‌تر، فضاهایی که زنان به آن دسترسی دارند حداقلی است.

با این روند جهانی، مذاکره در مورد فضاهای عمومی به بخشی از واقعیت‌های زندگی روزمره در فضاهای شهری جهانی شده تبدیل شده است. این موضوع به سیاست هویت مرتبط است و شامل مبارزات برای کنترل سرزمینی بین افراد و جوامع از قومیت‌ها، نژادها، پسرزمینه‌های فرهنگی یا جهت‌گیری‌های مذهبی مختلف است.

تعارض‌ها بر سر استفاده از فضاهای عمومی نیز بین کامیونیتی‌ها و نهادها رخ می‌دهد که به نوبه خود گاهی نقش «مذاکره‌کننده» را بر عهده می‌گیرند - با درجات مختلف موفقیت.

در دهه‌های اخیر، مذاکرات در مورد استفاده از فضاهای شهری با اذعان به مفهوم لفقوری از «حق به شهر» در کنار انکار روزانه این حق به دلایلی مثل ملاحظات امنیتی، احساس ترس به ویژه از آنچه که معمولاً «دیگری» نامیده می‌شود، هنجارهای مذهبی، ارزش‌های فرهنگی و منافع اقتصادی، گفتمان مهمی شده است. این موضوع منجر به ایجاد وضعیتی شده که شهرهای جهانی شده برای عموم نسبت به قبل کمتر دسترسی‌پذیر هستند و مذاکرات روزانه درباره استفاده از فضای عمومی به بخشی از زندگی روزمره ساکنان شهر تبدیل شده است.

فضاها «جنسیتی» هستند. به همان اندازه که یک مکان نمایانگر فرهنگ ماست، این در فضا است که ما نیازهای درونی خود و هم‌چنین ایدئولوژی‌های خودآگاه و ناخودآگاه خود را مطرح می‌کنیم.

مارتینا لو اظهار می‌کند که «جنسیت و فضا هر دو به طور یکسان نتیجه موقتی از یک فرآیند انتساب و چیدمان - بدون استثنا زمان‌مند - هستند که هم ساختارها را شکل می‌دهند و هم بازتولید می‌کنند. هم جنسیت و هم فضا در انعکاس هنجارهای اجتماعی در تجربه زیسته روزمره مشابه هستند.» (لو، ۲۰۰۶)

در حالی که نظام سرمایه‌داری از مردسالاری برای تغییر و به هم ریختن سلسله مراتب قدرت استفاده می‌کند، شرایط کنونی زنان را به عنوان ضعیف‌ترین مولفه اجتماعی معرفی می‌کند. نتیجه منطقی بازتولید فضایی، پویایی قدرت خواهد بود: زنان، مقهور پارادایم‌های اقتصادی و اجتماعی هستند. و خانه، خیابان و کافه این اقتیاد را تکرار می‌کنند. (مقاله «زنان به عنوان فضا/ زنان در فضا»؛ جنانخال؛ مجله کحل)

در بخش نظری این مقاله درباره حق به شهر و نمونه‌هایی از کشمکش مدام زنان در استفاده از این فضاها و مذاکرات روزمره آن‌ها در حق استفاده از فضاهای شهری توضیحاتی ارائه شده است.

وضعیت فضایی شهرها و نوع و سطح دسترسی زنان به این فضاها، در واقع منعکس‌کننده ماهیت واقعیت‌ها و تجربیات زندگی روزمره زنان در بسیاری از شهرهای جهان است؛ زنان در مورد حق خود در شهر، مذاکره یا مبارزه می‌کنند، حتی که به نام هنجارهای مذهبی یا فرهنگی، ترس، امنیت یا منافع اقتصادی از آنان سلب شده است.

محققان با پس‌زمینه‌های نظری مختلف بررسی کرده‌اند که چگونه جنسیت در نحوه ساخت فضاها و مکان‌ها اهمیت پیدا می‌کند. جغرافی دانان فمینیست مدت‌هاست که استدلال کرده‌اند که جنسیت هم از نظر تاریخی و هم از نظر جغرافیایی متفاوت است و محصول اعمال، مکان‌ها، فضاها و گفتمان‌های خاص است (ماسی، ۱۹۸۴). ایده این است که فضا به جای خنثی بودن، جنسیت دارد و فضا و جنسیت هر دو به یکدیگر در زیربنای فضایی نقش‌ها،

• حق فرد به شهر

مفهوم لفوری از «حق به شهر» چیست؟ حق به شهر (لفور، ۱۹۹۱) یک حق هنجاری و نه حقوقی مبتنی بر سکونت را مطرح می‌کند. حق به شهر متعلق به کسانی است که ساکن شهر هستند. این حق از طریق زندگی در شهر به دست می‌آید و بین کسانی که در شهر مقیم و شهروند هستند، تقسیم می‌شود. مفهوم حق به شهر در درون خود دو حق اصلی را تحت تاثیر قرار می‌دهد (پروسل، ۲۰۰۳):

حق به فضای شهری مناسب به معنای حق استفاده، حق ساکنان برای «استفاده کامل» از فضای شهری در زندگی روزمره خود است. حق زیستن، بازی کردن، کار کردن، بازیابی، شخصیت‌پردازی و اشغال فضای شهری در یک شهر مشخص است - حق خلق کردن در فضای شهری. این محصول خلاقانه و زمینه‌ای برای زندگی روزمره ساکنانش است. دومین جزء حق به شهر، حق مشارکت است. حقوق ساکنان برای ایفای نقش محوری در تصمیم‌گیری پیرامون تولید فضای شهری در هر مقیاسی، خواه دولت، سرمایه و یا هر موجود دیگری که در تولید فضای شهری شرکت می‌کند. بسیاری از کارهای علمی از مفهوم حق به شهر در تحلیل زندگی روزمره شهری استفاده کرده‌اند. این تحلیل معمولاً در بحث از اشکال جدید شهروندی که اشکال سنتی، هژمونیک و دولت - ملت این مفهوم را به چالش می‌کشد، ادغام می‌شود.

این اشکال جدید شهروندی نه تنها به وضعیت حقوقی شهروندان که توسط دولت برای آن‌ها ارائه می‌شود، بلکه به عضویت و تعلق در یک جامعه و تاکتیک‌ها و شیوه‌های مطالبه حقوق شهروندی نیز اشاره دارد و شهروندی به عنوان مذاکره مستمر از طریق شیوه‌های روزمره دیده می‌شود (سکور، ۲۰۰۴). این اشکال جدید شهروندی، روابط قدرت سرمایه‌داری و افزایش کنترل سرمایه‌دارانه بر زندگی اجتماعی را به چالش می‌کشد (پروسل، ۲۰۰۳). اشکال جدید شهروندی، هم‌چنین تحلیل ایستا از بالا به پایین شهروندی را به چالش می‌کشد و رویکردی به شهروندی به عنوان استراتژی فضایی ارائه می‌دهند که شامل تعاریف خاصی از تعلق، هویت و حقوق است (سکور، ۲۰۰۴).

همان‌طور که پروسل نشان می‌دهد، این فرآیندها مستلزم تغییر مقیاس، قلمروییایی مجدد، و جهت‌دهی مجدد اقتصاد و اشکال شهروندی است. در این کانتکس بازسازی سیاسی و اقتصادی، ساختار لفوری و معنی «حق به شهر» را می‌توان به عنوان شکلی از مقاومت در برابر ساختارهای سنتی شهروندی تعبیر کرد. این یک عبارت هنجارگونه از شهروندی است و ماهیت مقاومتی آن با این واقعیت آغاز می‌شود که حق به شهر مبتنی بر سکونت است، یعنی کسانی که در شهر ساکن هستند، بر خلاف سایر اشکال که توسط شهروندی دولت ملی تعیین می‌شوند.

حق به شهر یا حق زندگی شهری که مبتنی بر سکونت است، مستلزم دو حق اصلی است: «حق فضای شهری مناسب» یا «حق استفاده» از فضای شهری و «حق مشارکت» در تولید فضای شهری (پروسل، ۲۰۰۳). همان‌طور که قبلاً ذکر شد، این حقوق هنجاری نه تنها حقوق منابع، بلکه حق ایجاد فضای شهری، حق تعلق در شهر و مشارکت در ایجاد آن را نیز دربر می‌گیرد.

برای تشریح وضعیت نفی حق استفاده از برخی فضاهای شهری و حذف زنان در فضاهای شهری نمونه‌ای مشابه در اورشلیم، با فضاهای شهری در ایران مقایسه شده است. این مقایسه نشان می‌دهد چگونه در هر دو نمونه فضاهای شهری، مقدس‌سازی فضاهای شهری و ساختن مفاهیمی مثل مجاز و حرام و تعیین کدهای لباسی گروهی برای گروه دیگر سبب تصاحب اموال، سیاست طرد، حفظ مرزها و فاصله گرفتن می‌شود. این سیاست‌های گروه‌های مذهبی سبب تعارض و در نتیجه باعث رنج زنان در استفاده از فضاهای شهری به دلیل پوشش آن‌ها می‌شود. این تنش‌ها در شهر بر حرکت زنان در فضاهای

شهری تاثیر می‌گذارد (سکور، ۲۰۰۲).

علاوه بر این، ترس از مجموعه تجربیات زنان محصول خشونت ساختاری سیستماتیک است (پین، ۲۰۰۱) و این که موقعیت‌های تهدیدآمیز در واقع یادآور آسیب‌پذیری زنان است (کسکلا، ۱۹۹۷).

به طور کلی گروه‌های تحت ستم مانند زنان، افراد مسن و گروه‌هایی که از استعمار، حاشیه‌نشینی، بی‌قدرتی، امپریالیسم فرهنگی و خشونت و آزار رنج می‌برند، در روند مقدس‌سازی فضاهای عمومی و نادیده گرفتن حق استفاده و مشارکتشان در فضاهای شهری بیش‌ترین آسیب را می‌بینند.

چنین ساختی از فضاهای عمومی به عنوان امری مقدس در هر صورت مورد مناقشه است (کنگ، ۲۰۰۱)، عمدتاً به این دلیل که مقدس‌مقوله‌ای مورد مناقشه است، زیرا نشان‌دهنده روابط سلسله‌مراتبی قدرت، سلطه و تبعیت، شمول و طرد، تصاحب و سلب مالکیت است. (چیدستر/لیننتال، ۱۹۹۵، کونگ، ۲۰۰۲) در اورشلیم و در محله «میا شیریم»، بیان فضایی حق تفاوت از آن‌جا ناشی می‌شود که جامعه افراطی ارتدوکس مفاهیم متفاوتی از مرزهای مجاز و حرام را تعیین یا تعریف کرده است. مفاهیمی که منعکس‌کننده باورهای مذهبی خودشان هستند.

آن‌ها آن‌چه را که «دیوارهای حیا» می‌نامند ایجاد کرده‌اند که در تابلوهای بزرگی که در دو ورودی اصلی محله در خیابان و هم‌چنین در ورودی‌های کوچک‌ها و مغازه‌های کوچک واقع در محله آویزان شده‌اند، بیان می‌شود. این علائم به زبان عبری و انگلیسی درخواست روشنی دارند. گاهی اوقات پیام عبری و انگلیسی شبیه به هم است، گاهی اوقات کمی متفاوت است: «لطفاً از محله ما با لباس‌های بی‌حیا عبور نکنید.»

در تابلوها نیز معنای دقیق لباس محجوب و باحیا را مشخص می‌کند؛ لباس‌ها عبارت‌اند از: بلوز بسته با آستین بلند، دامن بلند، نه شلوار، نه لباس‌های تنگ. این مشخصات هیچ فضایی را برای تفسیرهای فردی درباره معنای باحیا باقی نمی‌گذارد، زیرا این معنا به صورت فرهنگی ساخته شده است.

زنان سکولار ساکن اورشلیم این محدودیت را محرومیت از حق استفاده از فضاهای شهری و رفتاری می‌دانند که آن‌ها را مجبور می‌کند برای این حق محدود شده که شامل استفاده از فضاهای عمومی با لباس مناسب است مذاکره کنند. در مطالعه‌ای که در اورشلیم (فنستر، ۲۰۰۴) انجام شد، زنان در مورد این محله به‌عنوان یک فضای عمومی صحبت کردند که در آن احساس ناراحتی می‌کنند و زمانی که می‌خواهند از این محله عبور کنند باید از قبل با لباس مناسب آماده شوند. با این حال، این گفتمان وضعیت پیچیده‌تری را نشان می‌دهد که در شهرهای چندفرهنگی در سرتاسر جهان بیش از پیش قابل توجه می‌شود، مذاکرات دائمی برای استفاده از فضاهای عمومی زمانی که مقدس‌سازی فضا، در این مورد حقوق فردی زنان سکولار را انکار می‌کند. شهر اما منعکس‌کننده حق گروهی (ارتدوکس‌های افراطی) است که ادعای متفاوت بودن دارند.

در ایران در دوران قیام مهساژینا، زنانی که حضور بی‌حجاب در فضاهای شهری را انتخاب کردند با عواقب قانونی و هم‌چنین انگ اجتماعی و تبعیض مواجه شدند و این تبعیض‌ها هر روز شکل جدیدی به خود می‌گیرد و فشارها بیشتر شده است.

حجاب اجباری، فشار مضاعفی بر زنان ایرانی است؛ زنانی که به دلیل سایر هویت‌های خود (مذهب، طبقه، سن و...) به حاشیه رانده شده‌اند. این درهم‌تیدگی تبعیض‌ها منجر به وضعیتی شده که زنانی که قبلاً بر اساس هویت‌های دیگر خود به حاشیه رانده شده بودند، هنگام تلاش برای حضور در فضاهای عمومی با اشکال مختلف تبعیض روبرو می‌شوند. به عنوان مثال، زنانی که در جریان اعتراضات بی‌حجاب بودند، به دلیل عدم انطباق با هنجارها و انتظارات جنسیتی سنتی و مذهبی، با استرس و واکنش‌های احتمالی مواجه شدند. علاوه بر این، تجربیات آن‌ها بسته به عواملی مانند سن، هویت فرهنگی



و نحوه لباس پوشیدن آن‌ها متفاوت است.

این ستم‌ها و تبعیض‌ها می‌تواند تأثیرات منفی بر رفاه زنان داشته باشد، زیرا می‌تواند انتخاب‌ها و اختیارات آن‌ها را محدود کند و ممکن است منجر به احساس انزوای اجتماعی، ناتوانی و به حاشیه رانده شدن شود. به رسمیت شناختن و رسیدگی به همه اشکال ظلم و تبعیض، از جمله موارد مربوط به اعمال مذهبی و فرهنگی، به منظور ارتقای برابری و رفاه برای همه افراد مهم است.

• حق گروه برای متفاوت بودن

حق تفاوت گروهی نیز بیان فضایی خود را دارد، همان‌طور که قبلاً نیز اشاره کردیم، با تابلوهایی که از زنان می‌خواهند با لباس «بی‌حیا» از محله عبور نکنند. اما این بیان حق تفاوت پیشینه تاریخی دارد. میا شیریم قبلاً در سال ۱۸۷۴ به عنوان یک محله جداشده برای افراد افراطی ارتدوکس که مایل به حفظ هنجارها و اعتقادات مذهبی خود بودند - جدا از جمعیت اکثریت- تأسیس شد. (بن آری ۱۹۷۹)

در اواسط قرن نوزدهم، این محله از مرکز شهر (که در آن دوره شامل شهر قدیمی اورشلیم بود) ایزوله بود، اما با گسترش و رشد شهر، محله بخشی از شهر شد و اکنون حتی در نزدیکی مرکز شهر قرار دارد. واقعیتی که باعث می‌شود محله، عمومی و بیشتر در معرض دید و استفاده از خیابان‌های آن برای عموم مردم بیش از گذشته باشد.

این شیوه تفکیک فضایی، که نشان دهنده تمایل آن‌ها به تفاوت است، در بسیاری از محله‌های یهودیان فوق ارتدکس دیگر در شهرهای مختلف در سراسر جهان وجود دارد. حتی امروزه، جوامع فوق ارتدکس معمولاً مکان‌های دوردست را به عنوان مکان‌های ترجیحی خود انتخاب می‌کنند. این قداست، اعمال حیا و نوع لباس پوشیدن رانه تنها توسط زنان افراطی ارتدوکس، بلکه توسط زنان سکولار نیز ضروری می‌کند، زیرا حیای زنان یک قانون بسیار اساسی در سبک زندگی مذهبی یهودیان است (شیلاو ۲۰۰۴).

لباس زنان (مسلمان یا یهودی)، بدن و پوشش بدن را به عنوان محملی برای بیان ایدئولوژی‌ها و بازنمایی‌های مسلط از «زنان مسلمان» (دوایر ۱۹۹۸) یا «زنان یهودی» و هم‌چنین به عنوان جایی برای بازنمایی‌های فرهنگی مورد مناقشه نشان می‌دهد.

همان‌طور که سبیلی (۱۹۹۵؛ ۱۹۹۹) اشاره می‌کند، اشکال و هنجارهای طرد نه تنها رویه‌های اکثریت در برابر اقلیت، بلکه اقلیت در برابر اکثریت است - همان‌طور که در مورد میاشیریم رخ می‌دهد.

بنونیستی (۱۹۹۸) در رابطه با این گفتمان بین حق شهر و حق تفاوت، استدلال می‌کند که ادعای خودمختاری مذهبی یا مقدس‌سازی فضا تنها در صورتی موجه است که با هنجارهای اساسی و قوانین دولتی در تضاد نباشد. تنها مشکلی که

بنونیستی می‌بیند در این واقعیت است که چنین هنجارهایی که باعث ایجاد طرد می‌شود، می‌تواند به حقوق زنان آسیب برساند.

در ایران نیز قوانین محدودکننده و طردکننده حجاب سبب شده بسیاری از فعالان و شهروندان به قوانین حجاب اجباری اعتراض کنند و به عنوان نوعی «مقاومت مدنی» بدون حجاب در فضاهای عمومی ظاهر شوند.

توانایی بیان آزادانه خود، از جمله از طریق لباس و سایر اشکال ظاهری، جنبه مهمی از آزادی و بیان فردی است. وقتی افراد آزاد باشند تا خود را به طور واقعی بیان کنند، می‌تواند به ارتقاء تنوع و شمولیت در جامعه کمک کند. با این حال این موضوع باید با نیاز به احترام به حقوق و اعتقادات دیگران و جلوگیری از ایجاد آسیب یا توهین متعادل شود.

• نقش حاکمیت در مذاکره در تعارضات شهری

نقش حاکمیت محلی در مذاکره یا حل تعارضات شهری چیست؟ به عبارت دیگر، شهرداری‌ها در سیاست‌های خود بین دیدگاه لغوری حق بر شهر و حق گروهی بر تفاوت چگونه عمل می‌کنند؟ در مورد اول، شهرداری‌ها باید اعمالی مانند دیوارهای حیا را در شهر ممنوع کنند، زیرا آن‌ها حق استفاده از زنان را در شهر انکار می‌کنند. در مورد دوم، شهرداری‌ها می‌توانند استدلال کنند که این عمل بیانگر هویت گروه در حفظ فضای عمومی خصوصی شده به عنوان فضای مقدس است که باید مورد احترام قرار گیرند، به‌ویژه در دوره‌ای که مثلاً به نام امنیت، حق لغوری بر شهر را نادیده می‌گیرند.

در اورشلیم نقش شهرداری در مذاکره تعارضات شهری متفاوت است. گرچه تابلوهایی موجود در آن جا غیرقانونی است، اما به دلیل عدم تایید و مجوز شهرداری، کارگران شهرداری نمی‌توانند قانون را اجرا کنند.

رئیس اداره اجرای شهر، این منطقه را خارج از قانون و خارج از اجرای قانون تعریف کرد (مصاحبه، ۲۰ ژوئیه ۲۰۰۳). او توضیح می‌دهد که دشواری اجرای این آیین‌نامه در میا شیریم به دلیل کمبود نیروی کار کافی است. می‌گوید: حتی اگر این نشانه‌ها را پایین بیاوریم، دوباره می‌گذارند. این در واقع نشان‌دهنده مبارزه گروه افراطی ارتدوکس برای ایجاد سیاست هویتی و اجتماعی خود از طریق به چالش کشیدن حاکمیت شهرداری و شاید عدم تحمل آن در برابر تفاوت است. هم‌چنین بیانگر این واقعیت است که میا شیریم حاکمیت شهرداری را به رسمیت نمی‌شناسد.

اما این احتمالاً بیان سیاست ضمنی شهرداری در عدم مداخله در این اقدامات است، احتمالاً به دلیل سیاست محلی و روابط قدرت در شورای شهرداری. رئیس اداره اجرای احکام شهر اذعان دارد که اگر این‌گونه تابلوهایی محدودکننده رفت‌وآمد در محله‌های سکولار دیده می‌شد، شهرداری نسبت به این رویه واکنش قهرآمیز نشان می‌داد.

بنابراین، علی‌رغم وضعیت نامشروع، این تابوها همچنان در فضاهای عمومی آویزان هستند و محله را به یک محله بسته تبدیل می‌کنند.

• نتیجه‌گیری

این مقاله نشان می‌دهد که چگونه زندگی روزمره در فضاهای شهری امروزه مستلزم مذاکره بر سر استفاده از فضای عمومی است. هم‌چنین برخورد بین مجموعه‌های مختلف حقوق را برجسته می‌کند: حق فرد به شهر و حق گروه برای متفاوت بودن در نمونه‌های ذکر شده. این برخوردهای آشکار بین حقوق هویت‌ها در حال تبدیل شدن به بخشی از واقعیت‌های روزمره در فضاهای شهری جهانی شده است. مورد می‌شیریم نمونه‌ای افراطی از یک جامعه افراطی ارتدوکس است که به دلیل تمایل خود به حفظ فضاهای یهودی‌نشین خالص و مقدس، با ساختن دروازه‌های نمادین در ورودی‌های محله، غیرقانونی عمل می‌کند و در نتیجه حق استفاده از زنان سکولار در اورشلیم را انکار می‌کند.

این مقاله هم‌چنین موقعیت‌های نسبتاً حساس و پیچیده حاکمیت محلی و شهرداری‌ها را نشان می‌دهد که گاهی خود را به عنوان «مذاکره‌کننده» یا حتی تعدیل‌کننده درگیری‌های شهری می‌بینند. شهرداری اورشلیم این موضع را ندارد و نگرش آن بیش از آن که منعکس‌کننده یک سیاست مشخص باشد، منعکس‌کننده دوگانگی بین مجموعه‌های مختلفی از حقوق است.

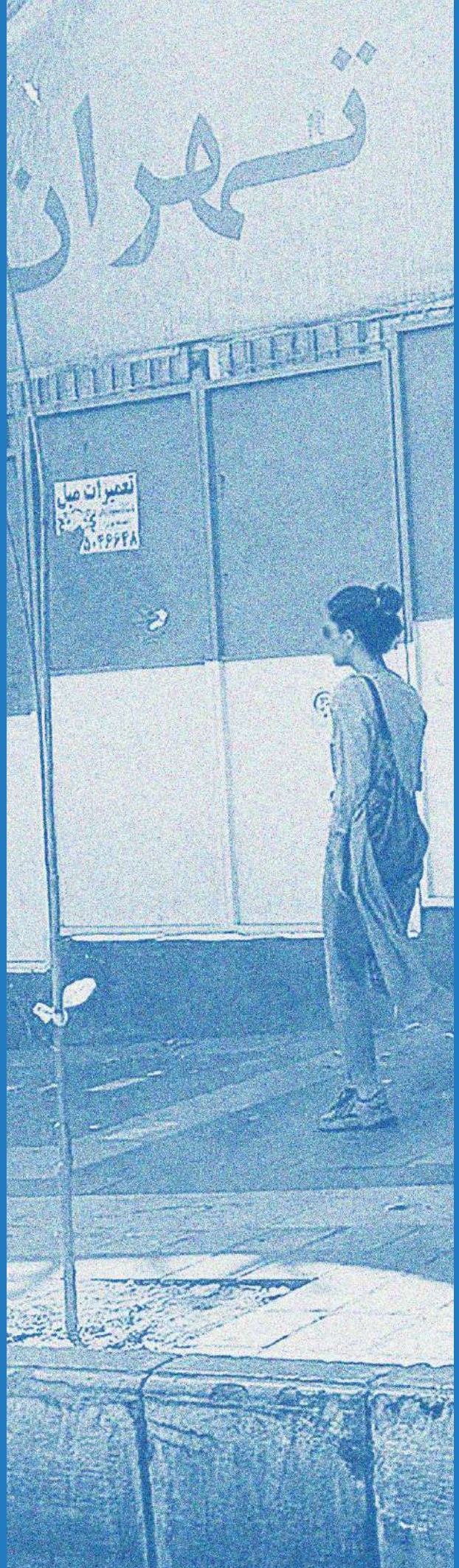
نهاد‌های مشابه مانند شهرداری تهران نیز کاملاً سوگیرانه با سیاست‌های حاوی استانداردهای دوگانه با مخالفان حجاب اجباری رفتار می‌کند. در نمونه‌ای اخیر می‌توان به نصب انبوه پلاکاردهای توجیه‌کننده حجاب اجباری در سطح شهر و یا ممانعت از استفاده زنان با حجاب اختیاری از وسایل نقلیه عمومی مثل مترو اشاره کرد. معانی گاه متناقض حق بر شهر و وضعیتی که در فضاهای شهری جهانی چندقومیتی، چندمقدسی و چندملیتی وجود دارد، نشان‌دهنده این است که چنین معضلاتی بخشی از شغل روزانه مدیریت شهری خواهد بود، زیرا تنوع به یک موضوع مهم فزاینده در فضاهای جهانی جدید تبدیل می‌شود. یکی از چالش‌های عمده مدیریت شهری این است که چگونه به حقوق فردی و گروهی احترام بگذاریم و در عین حال حقوق زنان و سایر گروه‌ها برای آزادی حرکت در شهر را حفظ کنیم.

موارد مورد اشاره در این مقاله درباره ایران از پژوهش در حال انجامی درباره حضور زنان بدون حجاب اجباری در فضاهای شهری نقل شده است. در این پژوهش تأکید شده که در ایران نیز تجربیات مختلفی از تبعیض و نابرابری‌ها وجود دارد که از فردی به فرد دیگر متفاوت است و نمی‌توان آن را به همه زنانی که در ایران بیرون رفتن بدون حجاب را انتخاب کرده‌اند نسبت داد، زیرا تجربیات فردی به طیفی از عوامل مانند زمینه فرهنگی و باورها و نگرش‌های شخصی بستگی دارد. اما نکته مهم این است که برای ترویج شمولیت در جامعه و پرداختن به نابرابری و تبعیض جنسیتی، شناخت و احترام به انتخاب‌ها و حقوق افراد برای لباس پوشیدن و ابراز وجود به روش‌هایی که برای خود فرد معتبر است، مهم است. این ممکن است شامل به چالش کشیدن هنجارها و انتظارات اجتماعی در مورد جنسیت و لباس باشد.

• منبع اصلی

بخش اعظم این مقاله ترجمه‌ای است از یکی از مقالات این کتاب:

Negotiating Urban Conflicts: Interaction, Space and Control. Edited by: Helmuth Berking, Sybille Frank, Lars Frers, Martina Löw, Lars Meier, Silke Steets and Sergej Stotzer, Volume 1, 2006.



یک مبارز و هزار حریف نامرئی

آیا زنان در همه زمینه‌های مبارزه با حجاب اجباری مورد حمایت اند؟

سونگد شایان فرد / سردبیر سابق فروغ

دخترک مومشکی از آن سوی صحرا به طرف او آمد و ناگهان با یک حرکت شدید لباس هایش را پاره کرد و از تن بیرون آورد و با نگاه تحقیرآمیزی به گوشه‌ای انداخت. مع ذلک آرزویی در او برنیا نگیخت و در حقیقت وی حتی نگاهش را هم به بدن او نینداخت. اما آن چیزی که در آن لحظه قلب او را مالامال از شادی کرد ژست و حرکت حاکی از بی‌اعتنایی دختر بود و چنین به نظر می‌رسید که با این حرکت، یک فرهنگ و یک سیستم کامل فکری نابود شده است و می‌توان برادر بزرگ و حزب و پلیس فکر، همه را با یک حرکت دست، هیچ کرد.

۱۹۸۴، اثر جورج اورول

از اصلی‌ترین وظایف هر حکومت، تأمین امنیت شهروندان است. اضطرابی که زنان ایرانی هر روز در مواجهه با آمران به حجاب اجباری متحمل می‌شوند، می‌تواند در بلندمدت منجر به کاهش اعتماد به نفس، سلامتی، طول عمر، کاهش باروری، کاهش تاب‌آوری، ضعف سیستم ایمنی و مشکلات اعصاب و روان شود. واضح است که این اضطراب و ناامنی خاطر، تأثیر شگرفی دارد اما این مسئله در پشت همه مصائب قانونی، فرهنگی و شغلی تبعیض‌آمیزی که زنان ایرانی به دلیل حجاب متحمل می‌شوند، نادیده گرفته می‌شود. اما در پاسخ به این حجم از متلک‌گویی، دخالت و خشونت، نسل دهه ۴۰ و ۵۰ جامعه ایران، سکوت را برای حفظ آرامش روان زنان بدون حجاب اجباری تجویز می‌کرد، در صورتی که زنان امروز با تحمل این فشار مضاعف، می‌دانند که «بسوز و بساز»، یک نصیحت قدیمی و مکرر به زنان است که به طرف مقابل کمک می‌کند بدون هیچ چالش و هماوردی، زمین بازی را اشغال کند. پس در این موقعیت، زنان در شرایطی قرار می‌گیرند که مجبور می‌شوند به ناچار وارد این مشاجره شوند و در مرحله بعد، گشت ارشاد چیزی بیشتر از امنیت روانی، که امنیت جانی زنان را تهدید می‌کند.

از سوی دیگر، اهتمام هرچه بیشتر حاکمیت به تشدید این تشویش با تصویب لایحه حجاب و عفاف در عرض چهار ماه، آن هم در حالی که لویح مهم‌تری مانند منع آزار زنان، که بعد از نزدیک به ۱۰ سال بحث و انتظار، جسد پاره‌پاره و ناقص آن به نام کرامت زنان، خود را به صحن مجلس می‌رساند، خود نشانه دیگری از آن است که جنگ روانی حاکمیت علیه زنان، به طور سیستماتیک، قوی‌تر از قبل ادامه پیدا می‌کند و مستقیماً آرامش روانی شهروندان را نشانه رفته است.

در آخر می‌توان گفت قدم جلو گذاشتن برای حمایت از زنان، قطعاً بار مبارزه را از دوش آنان سبک می‌کند اما همچنان این زنانند که هر روزه با اضطراب و رنج دخالت برخی در امر پوشش‌شان، دست‌وپنجه نرم می‌کنند. البته هر چند زنان بار روانی اصلی این مبارزه را در خانواده، اقوام، محیط‌های کاری و آموزشی و خیابان و زندگی روزمره به دوش می‌کشند، اما شهروندانی که مشاغل عمومی مانند رستوران‌داری، اداره فروشگاه، رانندگی تاکسی‌های خطی و اینترنتی را دارند نیز، برای همراه شدن در مسیر این مبارزه، مشمول سختی‌ها و ممنوعیت‌های مختلفی می‌شوند. لذا جامعه کنونی ایران به یک همدلی جمعی برای کاهش بار روانی مبارزه با حجاب و سیاست‌های غلط حکومتی نیاز دارد.

تاریخچه مبارزه با قانون حجاب اجباری در ایران به اسفند ماه ۱۳۵۷ باز می‌گردد؛ زمانی که برای نخستین بار، رأی صریح و بی‌پرده روح‌الله خمینی، رهبر انقلاب، در خصوص حجاب زنان مطرح شد و در پی واکنش جامعه، برخی انقلابیون به فکر عملکرد خودسرانه در برخورد با مخالفان حجاب اجباری افتادند. از تهدید و ارباب و ایجاد ناامنی گرفته تا قتل نوامیس و سایر زنان، به دلیل عدم اعتقاد به حجاب. پس می‌توان گفت چالش بزرگی که امروز در سطح جامعه با عنوان شکافِ خشونت‌آمیز بین موافقان و مخالفان حجاب اجباری وجود دارد، یک مشکل ریشه‌دار بوده که سر برآوردن شعار «زن، زندگی، آزادی» در تجربه اعتراضی اخیر، آن را عیان‌تر کرده است. نکته حائز اهمیت آن است که پس از وقایع سال ۱۴۰۱، این صدای مخالفان حجاب اجباری بود که رساتر به گوش رسید و برای بسیاری از مردم این امکان را به وجود آورد که با جرأت بیشتری برای مبارزه با قانون حجاب اجباری به خیابان بیایند. اکنون که بسیاری از خیابان‌ها و میدانی اصلی شهرها میزبان حضور زنان بدون حجاب اجباری است، ویدیوهایی گاهاً حماسی، از حمایت و پشتیبانی دسته‌جمعی مردم در برابر حمله آمرین به حجاب اجباری مورد توجه و تحسین شبکه‌های اجتماعی قرار می‌گیرد. سوالی که نویسنده مایل است در این نوشته به آن بپردازد این است که آیا واقعاً زنان در این مبارزه تنها نیستند؟

سپیده‌رشنو، یاسمن آریانی، منیره‌عربشاهی، مژگان کشاورز، صباکردافشاری، لیلیا بلوکات، کتابیون ریاحی و بسیاری دیگر، نام‌های آشنایی هستند که با اتهام مخالفت با حجاب اجباری، دادگاهی شده‌اند. لکن هزاران متهم دیگر هر روز در دادگاه‌های خیابانی مورد تهدید، ضرب‌وشتم و آزار کلامی قرار می‌گیرند. هر چند شجاعت و جسارت این زنان مورد تشویق قرار می‌گیرد و بسیاری را بر آن داشته تادر حمایت از آنان، به مقابله بپردازند، اما جدای از همه بار حقوقی، مالی و آزار جسمی‌ای که می‌تواند به همراه داشته باشد، موضوع پنهان و مهم، بار روانی بزرگی است که بر دوش زنان قرار گرفته است.

استقرار ۴۰۰ حجاب‌بان فقط در متروی تهران، نشان دیگری از علاقه‌مندی حکومت به ادامه این جنگ روانی است. این شیوه زمخت پر خاشگرانه، برای بیرون نگه‌داشتن یا بیرون کردن زنان از خط مبارزه است. محمدا باقر قالیباف، رئیس مجلس، در فراکسیون انقلاب گفت: «مسئله حجاب تبدیل به یک موضوع امنیتی-سیاسی شده است.» شاید این از معدود جملات درستی است که آقای رئیس بیان کرده است چرا که بخش بزرگی از زنان و مردان ایرانی در مبارزه با حجاب اجباری امنیت روانی خود را از دست داده‌اند. حال آن‌که



بررسی وضعیت کلی دانشگاه‌ها پس از پایان اعتراضات خیابانی

کیانوش بابایان / دانشجوی مهندسی مکانیک

● نقطه شروع؛ فروردین ۱۴۰۱

باروی کار آمدن دولت جدید و به تبع آن تغییر تیم مدیریتی دانشگاه‌ها، و همگام با افزایش فشار بر زنان در سطح جامعه، شرایط حاکم بر دانشگاه‌ها هم از فروردین ۱۴۰۱ دستخوش تغییراتی شد. تلاش برای اعمال محدودیت بر زنان با تمرکز بر افزایش فشارها در مورد حجاب اجباری، از فروردین و با حضوری شدن دانشگاه‌ها در این نهاد هم اجرایی شد. بیش از دو سال آموزش مجازی و ناآشنا بودن دانشجویان جدیدالورود با فضای حاکم بر دانشگاه در گذشته به مسئولین این اجازه را می‌داد تا فرآیندهای جدیدی را در راستای کنترل دانشجویان در دانشگاه اعمال کنند. تذکرات پرتکرار مربوط به پوشش در بدو ورود، ضبط مدارک هویتی دانشجویان، گشت‌زنی مأمورین حراست در سطح دانشگاه و ورود آن‌ها به فضای داخلی دانشکده‌ها، مواردی که تا پیش از این دوره در دانشگاه مرسوم نبودند، با شروع مجدد آموزش حضوری به عنوان فرآیندهایی جاافتاده اجرایی شدند. با افزایش فشار بر زنان در سطح جامعه و با توجه به رویه درپیش‌گرفته‌شده توسط حراست و مدیریت دانشگاه‌ها در سه‌ماهه ابتدایی سال ۱۴۰۱، پیش‌بینی می‌شد با شروع مجدد سال تحصیلی از مهر، فشارها بر دانشجویان دختر بر سر حجاب اجباری همچنان افزایش یافته و وارد ابعاد جدیدی شود؛ پیش‌بینی‌ای که با توجه به کشته شدن مهسا امینی و وقایع پاییز محقق نشد.

● شهریور ۱۴۰۱؛ دانشگاه در کنار خیابان

شاید بخشی از اقدامات نیمه ابتدایی سال ۱۴۰۱ بر مبنای این تحلیل بود که با توجه به انفعال مقطعی جامعه، شرایط سیاسی - اجتماعی موجود و وقفه دوساله در فعالیت حضوری دانشگاه، این نهاد دیگر پویایی لازم برای واکنش به اجبار و سرکوب را نخواهد داشت. اما مقاومت نسبی دانشجویان در آن مقطع و اقداماتی از جمله دو تجمع گسترده در اعتراض به رفتارهای حراست در دانشگاه‌های علم و صنعت تهران و علوم پزشکی تبریز، نشان داد با وجود وقفه دوران کرونا و آرامش نسبتاً منفعلانه جامعه حاصل از شرایط حاکم در ابتدای سال ۱۴۰۱، دانشگاه همچنان توان مقاومت دارد.

با جان باختن مهسا امینی، این مقاومت در عمل نمایان شد و با شروع اعتراضات، از همان روز اول دانشگاه با خیابان همراهی کرد. پس از چند ماه و با کم‌رنگ شدن اعتراضات خیابانی و تجمعات دانشجویی، حاکمیت در روندی قابل پیش‌بینی به سمت بازگرداندن شرایط به وضعیت سال گذشته حرکت کرد. در این شرایط، واضح است که کنترل شهروندان در زمینه پوشش و مسائل مشابه و بازگرداندن شرایط حاکم بر جامعه به شرایط پیش از جنبش ژینا، در دانشگاه به مراتب ساده‌تر از خیابان است. امکان احراز هویت مداوم افراد، کنترل ورود و خروج، کنترل فضای محدود دانشگاه با دوربین‌های نظارتی و تأثیرگذاری موارد تنبیهی مثل ممنوع‌الورودی، احضار به کمیته

و تعلیق از تحصیل، به مسئولین اختیار عمل بسیار زیادی برای کنترل دانشجویان می‌دهد، اختیار عملی که با ابزارهای مشابه در خیابان وجود ندارد. همچنین بسیاری از این موارد که به صورت غیرقانونی توسط نهادهایی مثل حراست در دانشگاه اجرایی می‌شد، با تغییر آیین‌نامه انضباطی دانشجویان در آبان ۱۴۰۱ و در بجهت اعتراضات، به فرآیندهایی کاملاً قانونی تبدیل شد. افزایش مجازات عدم رعایت حجاب اسلامی، اضافه شدن چند مورد تنبیهی جدید و افزایش اختیارات نهادهای نظارتی در حد رصد فعالیت مجازی دانشجویان، دست این نهادها را برای برخورد با دانشجویان کاملاً بازگذاشته است. به دلیل وجود همین موارد، پس از کم‌رنگ شدن اعتراضات خیابانی و تجمعات دانشجویی، میان سطح نافرمانی مدنی در خیابان و دانشگاه فاصله قابل توجهی ایجاد شده است. در شرایط فعلی، حاکمیت از طریق بازوهای نظارتی و اجرایی‌اش در دانشگاه یعنی حراست و کمیته‌های انضباطی سعی دارد با استفاده از قوانین جدید و تغییرات آیین‌نامه انضباطی، دانشجویان را تحت کنترل خود حفظ کند تا دانشگاه جنبش و پویایی خود را از دست بدهد. علاوه بر آن، احکام پرشمار تعلیق و محرومیت از تحصیل، لغو مجوز فعالیت تشکلهای دانشجویی، قطع همکاری با بعضی اساتید و ایجاد هزینه‌های مضاعف برای دانشجویانی که در اعتراضات پاییز نقش داشتند، علاوه بر تلاش برای کنترل دانشگاه، نشان‌دهنده میل حاکمیت برای انتقام

از این نهاد است؛ انتقام به دلیل نقش پویا و تعیین‌کننده این نهاد در اعتراضات پاییز.

بنابراین برای جمع‌بندی می‌توان گفت در این دوره چندماهه، به دلیل امکان کنترل بیشتر دانشجویان در فضای دانشگاه، این نهاد شاید به صورت نسبی توان همراهی با خیابان و پیشروی در زمینه نافرمانی مدنی را نداشته باشد. در تکمیل این تحلیل می‌توان گفت نقش نهاد دانشگاه در دوره‌ای مثل دوره فعلی که فشار اجبار و سرکوب افزایش یافته است، مقاومت مستمر است؛ تا در فرصت بعدی، دانشگاه دوباره در کنار خیابان برای پس گرفتن حقوق از دست‌رفته‌اش به پاخیزد.

• خارج از متن؛ گزارشی از وقایع دانشگاه هنر و پردیس هنرهای زیبا

در ادامه به دو مورد از وقایع پیش‌آمده در دانشگاه در ماه‌های گذشته می‌پردازیم. وقایع ۲۳ اردیبهشت پردیس هنرهای زیبای دانشگاه تهران که با ایجاد درگیری توسط حراست شروع شد و با ضرب و شتم دانشجویان و چند تن از اساتید پایان یافت، و همچنین وقایع ۲۴ خرداد دانشگاه هنر، که نمونه‌ای از مقاومت دانشجویان در برابر اجبار و تحمیل سبک پوشش، و برخوردهای امنیتی درون و بیرون دانشگاه در ادامه آن است.

• وقایع پردیس هنرهای زیبا

برای شروع می‌توان گفت برخورد دانشجویان پردیس هنرهای زیبا در این چند ماه اتفاقی تکرار بوده است. علاوه بر تذکرها و برخوردهای رایج این چند ماه، فیلمبرداری افرادی از پشت نرده‌های دانشگاه از دانشجویان، فیلمبرداری یک فرد ناشناس درون پردیس از پوشش دانشجویان دختر و وقایع روز ۴ اردیبهشت - شامل ضرب و شتم و حبس چند دانشجو در اتاقک حراست - را می‌توان مواردی مشابه و به نوعی پیش‌زمینه بعضی از وقایع روز ۲۳ اردیبهشت دانست. همچنین به گفته دانشجویان، فشار نیروهای تندرو مدافع حجاب - از جمله همین افرادی که اقدام به فیلمبرداری از پشت نرده‌ها و تهدید دانشجویان می‌کنند - برای برخورد با دانشجویان هنرها، مخصوصاً بعد از انتشار ویدیوی مذکور که از داخل پردیس‌ها گرفته شده، باعث افزایش فشار حراست بر دانشجویان شده است.

۲۳ اردیبهشت با ممانعت حراست از ورود تعدادی از دانشجویان در درب ۱۶ آذر شروع می‌شود. اتفاقی که مطابق گفته‌ها در ادامه با جمع شدن دانشجویان در محل و درگیری همراه شده است. ساعت ۱۰ صبح، تعدادی از نیروهای حراست (بیش از ۱۰ نفر) شروع به گشت‌زنی در محیط پردیس می‌کنند و حتی وارد سلف و کارگاه‌ها می‌شوند. در ادامه و در مقابل دپارتمان تجسمی، دانشجوی دختری را به دلیل حجاب دوره می‌کنند. در همین حین، دانشجویی که گفته شده در درگیری با حراست در درب ۱۶ آذر هم حضور داشته به محل می‌رسد و در نهایت درگیری لفظی با تهدیدهای حراست بالا می‌گیرد. یکی از نیروهای حراست یقه دختر را گرفته و سعی می‌کند او را با خود ببرد که در این لحظه، برادر او که دانشجوی همین پردیس است با مشاهده صحنه به درگیری ورود می‌کند. دانشجویان در پی سروصدای ایجادشده در کوریدور جمع می‌شوند. نیروهای حراست - که اعضای رده‌بالای حراست دانشگاه هم در میان آن‌ها حضور دارند - اقدام به تهدید دانشجویان به تعلیق و فیلمبرداری از آن‌ها می‌کنند. مهمه موجود با شعارهای دانشجویان علیه حراست همراه می‌شود و دیگر نیروها از سایر نقاط به محل اضافه شده و از نقاط مختلف اقدام به فیلمبرداری از دانشجویان می‌کنند. در ادامه، چند نفر از نیروهای حراست دختری که مشغول فیلمبرداری از اتفاقات بوده را تا تعقیب می‌کنند و وارد دپارتمان می‌شوند. آن‌ها با ورود به یکی از کلاس‌های موسیقی، قصد دارند یکی از دانشجویان را از میان جمعیت حاضر با خود ببرند که در پی این اقدام تش و درگیری به اوج خود می‌رسد. حالا اساتید رشته موسیقی هم در میان جمعیت حضور دارند. درگیری فیزیکی در داخل کلاس شکل می‌گیرد و چند دانشجو و دو تن از اساتید مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند. به گفته دانشجویی که وقایع را روایت کرده است: وضعیت درگیری چنان وخیم است که نماینده نهاد رهبری در پردیس، که در جمعیت حضور دارد، از ایزدیاری می‌خواهد که اعضای حراست را فرا بخواند تا بروند. خودش شخصاً جلوی شخص مهدی شیرازی می‌ایستد و از او می‌خواهد که آرام باشد؛ شیرازی با عصبانیت از او می‌خواهد که جلوی او را نگیرد تا به گفته خودش حسابرسی کند.

پس از مدتی درگیری، ضرب و شتم دانشجویان و اساتید توسط نیروهای حراست و سردادن شعارهای اعتراضی توسط دانشجویان، در نهایت و با گذشت یک ساعت و نیم از شروع مجموعه وقایع، بخش عمده نیروهای حراست پردیس را ترک می‌کنند.

• وقایع دانشگاه هنر

روز ۲۲ خرداد، پیامکی به دانشجویان دانشگاه هنر ارسال می‌شود مبنی بر اینکه از شنبه آینده، حضور در دانشگاه صرفاً با پوشش مقنعه امکان‌پذیر خواهد بود. در واکنش به این امر، روز ۲۴ خرداد تعدادی از دانشجویان از ساعت ۱۷ در پردیس باغ ملی اقدام به تحصن می‌کنند. بنا به گزارش رسانه‌های دانشجویی از جمله شوراهای صنفی دانشجویان کشور و دانشجویان متحد، در جریان تحصن، مسئولین دانشگاه و نیروهای حراست دانشجویان را به بازکردن درهای دانشگاه به روی نیروهای امنیتی تهدید می‌کنند، در حالی که حضور پرتعداد نیروهای حراست فیزیکی در داخل و مأموران لباس شخصی در خارج از دانشگاه گزارش شده است. طبق این گزارش‌ها، مسئولین در حالی که دانشجویان تا پاسی از شب در دانشگاه مانده بودند، از رساندن آب و غذا به آن‌ها جلوگیری کردند. در نهایت حدود ساعت ۴ بامداد، تحصن با خشونت نیروهای حراست به صورت کامل پایان می‌یابد.

مطابق گزارش‌های تکمیلی، در روزهای بعد، از خروج دانشجویان بدون پوشش مقنعه از خوابگاه و ورود آن‌ها به دانشگاه جلوگیری شده، در حالی که حراست با استقرار افرادی در ورودی‌های دانشگاه و گشت‌زنی‌ها در سطح آن، سخت‌گیری‌ها را به شکلی جدی افزایش داده است. همچنین صبح روز شنبه ۲۷ خرداد، ده نفر از دانشجویان در مقابل دانشگاه توسط مأموران لباس شخصی بازداشت و پس از مدتی با امضای تعهد اجباری آزاد شدند. جمعی از دانشجویان دانشگاه هنر در پی این برخوردها بیانیه‌ای منتشر کردند؛ بیانیه‌ای که با وجود سختی‌ها و هزینه‌های اجبار و سرکوب در این ماه‌ها، چراغ راهی برای ادامه مقاومت در دانشگاه شده است.*

* منبع بخش اصلی گزارش وقایع روز ۲۳ اردیبهشت، روایت یکی از دانشجویان این پردیس است که در توییت به صورت کامل منتشر شده است.

هیچ حرفی با شما نداریم الا یک کلمه: «نه»

مدتی پیش ورقه آهنی بزرگی را به در ورودی دانشکده کاربردی جوش دادید که کاملاً درون دانشگاه را از خیابان مخفی می کرد؛ کمی بعد اتفاقاً رنگش هم کردید که یک وقت زشت نباشد. لابد آن موقع با خودتان فکر کردید دانشجو که زیر بار ممنوع الوردی و تعلیق و هزار حکم ناروای دیگر از بیدادگانتان له شده، این هم تیر آخر است؛ فکر کردید حالا دیگر دانشگاه مرده و از خیابان های اطرافش جداست. میان ما و شما دریایی خون فاصله است. ما، که حالا نزدیک یک سالی می شود که «ما» شده ایم، هیچ حرفی با شما نداریم الا یک کلمه: نه. پس از تأکید دوباره تان بر آپارتاید جنسیتی و الزام حضور در دانشگاه با مقنعه، پس از بستن آب و خشونت بر دوستان مان که تنها در جهت برابری در پردیس باغ ملی تحصن کرده بودند، ما هم دوباره تأکید می کنیم که چیزی به عقب بر نمی گردد. این آسمان حتی بعد از تمام ستاره هایی هر روزه زمین کشیده اید، هنوز غرق ستاره است. از زخمی که شهر یوردهن باز کرد هنوز خون می چکد و ما ایستاده ایم، دست در دست هم، برای آزادی.



نگاهی به قانون مجازات

تحلیل مواد ۶۱۹ و ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی



شنبه سیاره / پژوهشگر حقوقی

شماره نوزدهم

۲۰

شهریور ۱۴۰۲

پس از اتفاقات و جریاناتی که از شهریور ماه ۱۴۰۱ آغاز و در آبان همان سال به اوج خود رسید، امروز مردم با جریانی روبرو هستند که نوعی اعتراض مدنی تلقی شده و تأثیرگذاری مردم (خصوصاً زنان) در این جریان مشهود است. مردم خشم و ناراحتی خود را از مسائل حل نشده از سوی دولت در قالب اعتراضات جمعی که در حال حاضر بیشتر جنبه فردی پیدا کرده نشان می‌دهند.

وسایل حمل و نقل عمومی خلاصه می‌شود؟ تمام این سوالات که از دل یک قانون ناقص برخاسته، از دو مورد خارج نیست؛ یا مردم در جامعه با اشخاصی روبرو هستند که نقصان و خلأ قانون را ابزاری برای تفسیر موسع قرار داده و به وسیله همان قانون ناقص می‌تواند هر شخصی را در هر لباس و شرایطی، متخلف از قانون تلقی و او را مجازات کند و یا با قانون‌گذاری روبرو هستند که از دانش کافی و لازم برای اصولی نوشتن قانون برخوردار نبوده، که بعید و دور از ذهن به نظر می‌رسد. باتوجه به عنوان فصلی که این ماده ذیل آن آمده است، و نگاهی به مواد قبل و بعد همین ماده (۶۳۷ و ۶۳۹)، باید این نکته را در نظر گرفت که مواد این فصل پیرامون جرایم منافی عفت، از جمله جرایم جنسی است. در نتیجه منطق قانون‌گذار، جرم‌انگاری رفتارهایی است که پیرامون عفت و اخلاق ارتکاب می‌یابد، گرچه تعریف واضح و شفافی از عفت و اخلاق در قانون ارائه نشده است.

باید افزود که غیر از ماده ۶۳۸، هیچ ماده قانونی دیگری برای مجازات اشخاصی که به جرم اعتراض مدنی دستگیر می‌شوند، وجود

خواهد شد. این ماده یکی از پرچالش‌ترین ماده‌هایی است که در آن، علی‌رغم تمام تلاش حقوقی‌ها در تفسیر مضیق قانون، تفسیر موسع و به ضرر متهم در ماده ۶۳۸ کتاب تعزیرات قانون مجازات اسلامی مشاهده می‌شود، از این حیث که تمام واژگان استفاده‌شده در متن این ماده، مانند اماکن عمومی، عفت عمومی، جریحه‌دار شدن عفت، مخاطب را با این قبیل سوالات روبرو می‌کند:

مرز عفت عمومی کجاست و از کجا شروع می‌شود؟ تعریف جریحه‌دار شدن عفت چیست و دقیقاً چه چیزی و در چه زمانی موجب جریحه‌دار شدن عفت عمومی می‌شود؟ چه کمیت و کیفیتی معیار تعیین جریحه‌دار شدن عفت عمومی است؟ و اماکن عمومی از نظر قانون‌گذار دقیقاً چه نوع مکانی محسوب می‌شوند؟ آیا یک گالری که در آن آثار خاص هنری را به نمایش می‌گذارند و مخاطبان خاص آن حرفه یا صنعت از آن بازدید می‌کنند، مکان عمومی تلقی می‌شود؟ یا منظور قانون‌گذار از اماکن عمومی، در خیابان‌ها و پیاده‌روها و

یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که جامعه امروز با آن روبروست، موضوع حجاب زنان و نحوه برخورد مأموران یا ضابطان دولتی و نیز مردم با زنان معترض است. این مقاله قصد دارد به سراغ مواد قانونی رفته و با تکیه بر آن به پاسخ سوالات مرتبط در این زمینه بپردازد.

با نگاه به قانون این نکته دریافت می‌شود که تنها ماده قانونی ای که ظاهراً حاکمیت با تأکید و تکیه بر آن می‌تواند معترضینی را که در تجمعات اعتراضی دستگیر شده‌اند و یا سلب‌ریتی‌هایی که در یک حرکت اعتراضی دست به انتخاب آزادی در نوع پوشش خود زده‌اند را مورد پیگیری و پیگرد و بعضاً مجازات قرار دهد، ماده ۶۳۸ کتاب تعزیرات قانون مجازات اسلامی است، طبق این ماده:

هرکس علناً در انظار و اماکن عمومی و معابر تظاهر به عمل حرامی نماید علاوه بر کیفر عمل، به حبس از ده روز تا دو ماه یا تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم می‌گردد و در صورتی که مرتکب عملی شود که نفس آن عمل دارای کیفر نمی‌باشد، ولی عفت عمومی را جریحه‌دار نماید، فقط به حبس از ده روز تا دو ماه یا تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم

* این مقاله آخرین بار در تاریخ ۸ مرداد ۱۴۰۲ ویرایش شده است. لازم به ذکر است در صورت تصویب «لایحه حمایت از خانواده از طریق ترویج فرهنگ عفاف و حجاب» موسوم به لایحه حجاب، احتمال بالایی وجود دارد که ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی دچار تغییر یا منسوخ شود.

ندارد. البته لازم به ذکر است که قانون اگر رویکرد پویا و رشدگرایانه داشت، اساساً نباید امروزه هرگونه اعتراض مدنی جنبه جرم‌گونه به خود می‌گرفت.

تبصره ماده ۶۳۸ بیان می‌دارد:

زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند به حبس از ده روز تا دو ماه و یا از دو میلیون تا ده میلیون ریال جزای نقدی محکوم خواهند شد.

درخصوص این تبصره باید گفت همان موضوعی که در ماده ۶۳۸ بررسی شد نیز در این تبصره قابل بیان است.

علاوه بر تمام موضوعات ذکر شده حول محور ماده ۶۳۸، بد نیست به ماده‌ای دیگر از همان قانون نگاهی انداخت.

ماده ۶۱۹ کتاب تعزیرات قانون مجازات اسلامی:

هر کس در اماکن عمومی یا معابر متعرض یا مزاحم اطفال یا زنان بشود یا با الفاظ و حرکات مخالف شئون و حیثیت به آنان توهین نماید به حبس از دو تا شش ماه و تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهد شد.

همان‌طور که در ابتدای مقاله گفته شد، حدوداً از ۶ ماه گذشته تا کنون حساسیت‌ها نسبت به موضوع حجاب و پوشش در جامعه بیشتر شده است، همین حساسیت‌ها باعث شده گاهی حکومت در تشخیص موضوع میان اعتراضات فردی اشخاص که در نوع انتخاب آن‌ها برای پوشش‌شان نمود پیدا می‌کند و مراکزی که آنان برای خرید، تفریح، سرگرمی و... به آن مراجعه می‌کنند، دچار اشتباه شود و هر روز اخبار پلمب اماکن و مراکز فرهنگی و تجاری و تفریحی به گوش برسد. پلمب گسترده کسب‌وکارها در ماه‌های گذشته در حالی انجام شده است که در این مدت کارشناسان، حقوق‌دانان و وکلا

بارها در این زمینه توضیحاتی داده و این اقدام را مغایر با قانون دانسته‌اند. درباره حجاب هم همین استدلال وجود دارد؛ اگر عدم حجاب را یک جرم از منظر قانون در نظر بگیریم، نهایت یک جرم قانونی است که برای همان شخصی که رعایت نمی‌کند مجازات در نظر گرفته می‌شود، تسری این موضوع به موارد دیگر مانند پلمب کردن مبنای قانونی ندارد.

در واقع باید گفت: یک اصل کلی به نام اصل شخصی بودن جرم و مجازات وجود دارد. باید توجه داشت، قانون‌گذار گفته است مجازات یا برای مباشر جرم است یا شرکای جرم یا معاون جرم به‌عنوان کسی که انجام جرم را تسهیل کرده است؛ به‌جز این افراد نمی‌توان اشخاص دیگر را مجازات کرد. قانون‌گذار هم در جای دیگری ذکر نکرده است که می‌توان کشف حجاب پرسنل یا مشتری را دستاویزی برای بستن و پلمب کردن یک مرکز خرید قرار داد. همان‌طور که در قانون گفته شده حجاب قائم به شخص است، و مسئولیت کیفری ناشی از فعل غیر امری استثنایی است که باید تصریح گردد. فروشگاه‌ها نهایتاً می‌توانند بر روی کارکنان خودشان نظارتی داشته باشند، اما درباره کسانی که به آن‌جا مراجعه می‌کنند این امکان وجود ندارد و خلاف حقوق شهروندی است. اینکه به علت کشف حجاب توسط مشتریان، یک مرکز تعطیل شود، آن هم مرکزی که افراد زیادی در آن شاغل هستند، با حقوق آن افراد مغایر است. هیچ‌جای قانون نیز گفته نشده است که اگر یک مشتری بدون حجاب به یک فروشگاه یا مرکز خرید مراجعه کند، می‌شود آن مرکز را پلمب کرد.

از سوی دیگر با در نظر گرفتن ماده ۶۱۹، باید این گونه عنوان کرد که بانک‌ها و سایر مراکز دولتی و غیردولتی نه تنها اجازه ندارند به بهانه

حجاب، مانع ورود و خروج و هرگونه فعالیت اشخاص شوند، بلکه به همین بهانه حق امتناع از ارائه خدمات به بانوان را هم ندارند، ضمن آن‌که اگر کارکنان و کارمندان مؤسسات دولتی یا غیردولتی و یا حتی مردم عادی، به اسم تذکرو امر به معروف هم باعث توهین و تعرض به حقوق بانوان شوند، مرتکب جرم شده و قابل مجازات می‌باشند.

در پایان این نکته قابل اشاره است که توقیف خودرو هم به صرف کشف حجاب فاقد مجوز قانونی است. اگر خودرو به مثابه محل ارتکاب جرم یا وسیله ارتکاب جرم تلقی شود (که قطعاً نباید بشود)، باز هم توقیف آن نیازمند حکم دادگاه است.

تمام این موضوعات از مسائلی است که مصداق قانونی آن هم وجود داشته، اما کیفیت رسیدگی، وجود نص صریح قانونی و اجرای مجازات و پیگیری مجرم، همیشه از مواردی است که نقص در آن موجب آسیب به مردم و در نتیجه باعث خشم آنان شده است.

هر قانونی هر چند سال یک‌بار نیازمند بازنگری و تغییرات است و اساساً اگر قانونی در بازه زمانی طولانی اصلاح نشود، موجب شکل‌گیری اعتراضات مردم، چه به صورت انفرادی و چه جمعی خواهد شد. هدف از نوشتن این مقاله انتقاد از خلا و سکوت قانون و نیز رویه قضات در سوءاستفاده از همین سکوت می‌باشد.

این واحد مسافر نه دلیل

مدیریت روابط عمومی و مسئولیت اسلامی

بسیار گردیده است

بسیار نظارت بر اماکن عمومی فرماندهی انتظامی جمهوری اسلامی



لایحه حجاب

نقد و بررسی «لایحه حمایت از فرهنگ عفاف و حجاب»

هدیه احمدی / دانشجوی ارشد حقوق
عمومی دانشگاه علامه

«از نظر کانت [اطاعت از قوانین باید توأم با روح آزادی باشد. اگر روح آزادی بر جامعه حکم فرما باشد، عقل من به من می گوید که الزام قانونی، عادلانه و بحق است. آنچه امکان می دهد که مردم با هم در جامعه زندگی کنند، حق و قانون است. راست است که حکومت کامل حق و قانون هرگز به حقیقت نمی پیوندد، ولی استبداد، قانون را بر می اندازد و طغیان [برخاسته از آن]، حیات جامعه را به خطر می افکند. عزت الله فولادوند، «فلسفه سیاسی کانت»

شده است و نه قانون گذار به ضرورت کارکردی آن پرداخته است. این که بشود آن را لایحه نامید نیز شک برانگیز است، چرا که از لایحه پیشین اثری نمانده است. بنابراین به نظر می رسد بهتر است بحث را بر روی «طرح» پیش ببریم.

قطعاً ایرادات شکلی و ماهوی بسیاری به این لایحه وجود دارد. مانند همان نکته اول که طرح یا لایحه؟ یا این که اصلاً این لایحه است یا گردآوری قوانین و مقررات پیشین؟ اگر ضرورت اجتماعی ایجاب چنین طریلی را به نام (بعدها) قانون ایجاب می کرد، این پرسش مطرح می شود چرا قوانین و مقررات پیشین در مورد حجاب یا با شکست مواجه شد یا متروک ماند یا نتیجه اجرایی آن جنبش های اجتماعی فراگیر شد؟ قانون ابزار تنظیم گر نظم اجتماعی است یا موجود زنده و مولد نظم اجتماعی؟

• متن اصلی

نظر به تفکیک اهمیت دو مهم، «هنجار اجتماعی» و «هنجار حقوقی» و همچنین تمایز کارکردی و رابطه علی و معلولی این دو امر، وارد تفکیک موضوعی لایحه مذکور می شویم:

نکته اول: «هنجار اجتماعی» و «هنجار حقوقی» مشروعیت اجرای خود را از دو منبع کاملاً متفاوت اما در طول هم به دست می آورند. یک هنجار، زمانی اجتماعی است که پذیرش آن در طی زمان از یک خاستگاه اجتماعی صورت گرفته باشد و کارکرد آن برقراری نظم اجتماعی خواهد بود، که این هنجار اجتماعی، زمانی که پذیرش آن پایگاه اجتماعی را داشته

• **مقدمه**
در ۳۱ اردیبهشت سال جاری، لایحه ای با عنوان «حمایت از فرهنگ عفاف و حجاب» یا «حمایت از سلامت اجتماعی» به پیشنهاد قوه قضائیه و تصویب هیأت وزیران توسط ریاست جمهور به مجلس شورای اسلامی فرستاده شد. این لایحه هم اکنون با یک مقدمه توجیهی و ۱۵ ماده به همراه ۱۰ تبصره با قید دو فوریت در مجلس شورای اسلامی در حال بررسی می باشد. چندی پس از لایحه ابتدایی، لایحه عفاف و حجاب در ۷۰ ماده و ۵ فصل در کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس به تصویب رسید و قرار است گزارش آن برای رسیدگی به هیأت رئیسه مجلس ارسال شود (و در هنگام خواندن این نوشته شاید ارسال شده باشد)؛ در این لایحه اقداماتی با محوریت خانواده و با هدف حفظ و حراست از کیان نهاد مهم خانواده در نظر گرفته شده است.

به گزارش فارس، در این مصوبه مجازات هایی برای آسیب زندگان به بنیان خانواده در نظر گرفته شده و ظاهراً تمام تلاش این بوده تا از این طریق، از کانون خانواده حراست و حفاظت شود.

در نسخه پیشین این نوشتار به نقد و بررسی مواد لایحه مذکور به تفکیک پرداخته بودیم و در نسخه فعلی که قصد بر به روزرسانی نوشتار ابتدایی بود، ایضاً قرار همین بود، منتها از آن جایی که این ۷۰ ماده نه شکلی از لایحه پیشین دارد و نه ماهیت آن باقی مانده است و حتی در صورت تصویب، هیچ اثری از تعریف قانون در یک جمهوری ندارد، لذا پرداختن به مواد آن عاری از اهمیت و طبعاً عبث می باشد.

این لایحه جدید نه مقدمه توجیهی دارد، نه هدف اجتماعی آن مشخص

باشد، از تدوین قانون بر آن به مثابه بازدارنده بی‌نیاز خواهد بود، اما کارکرد تدوین قانون [در صورت نیاز به یک قانون] در این جا صرفاً شکلی و صورت دادن به یک فرم اجتماعی مقبول خواهد بود.

نکته دوم: «هنجار حقوقی» به صورت منطقی باید نتیجه به رسمیت شناختن یک هنجار اجتماعی که پیش‌تر پذیرش اجتماعی در مورد آن صورت گرفته، باشد. عکس این عمل صرفاً اضافه کردن قانونی به انباشت قوانین متروک دیگر است. هنجار حقوقی با گذر از فرم رژیم سیاسی، از دل یک توافق جمعی حاکمیتی برمی‌خیزد. این که چه چیزی قانون شود حتی با در نظر گرفتن هسته اجتماعی، در هر حال نیازمند یک توافق در مجموعه حاکمیت است. اما «هنجار حقوقی» خود در یک سلسله مراتب تنظیم و تفکیک شده است. هنجار حقوقی پسین نمی‌تواند با هنجار پیشین خود در تضاد باشد یا به عبارتی ساده‌تر، قوانین مصوب مجلس [با عنوان طرح و یا لایحه] نمی‌تواند با قانون اساسی مغایرت داشته باشد.

نکته سوم: اما تفاوت اساسی این دو نوع هنجار در فرآیند جایگزینی آنان است. هنجار اجتماعی با نافرمانی مدنی به راحتی و با هزینه صرفاً اجتماعی و در طی یک چرخش تکراری، با پذیرش هنجار جدید به یک نظم اجتماعی جدید می‌انجامد. اما در هنجار حقوقی به علت تبیین ضمانت اجرا [کیفری، مدنی و حقوقی]، این فرآیند همراه با هزینه‌های بسیار و بسته به قدرت حاکمیتی که با توجه به نوع رژیم سیاسی می‌تواند تعیین‌کننده نظم اجتماعی باشد، در جدال دوسر اجتماع-حکومت ممکن است مغلوب یا غالب شود.

نکته چهارم: با این نتیجه‌گیری چنان‌که نگاه به مسئله حجاب، و رای انتخاب شخصی و تعیین‌کننده فرم رژیم سیاسی باشد، این لوایح توجیه‌پذیر می‌باشند اما اگر حجاب، به عنوان یک امر شخصی که اجتماع نوع و حدود آن را برای خلق نظم اجتماعی تعیین می‌کند، باشد، این لوایح پیش از تصویب متروک است.

نکته پنجم: تأکید جدی این لایحه بر حمایت از «بنیان خانواده» اتفاقاً با استناد به اصول مصرح قانون اساسی می‌باشد. اما این نکته از خاطر افتاده است که قانون اساسی خوانش یک متن اساسی و به هم پیوسته است. نمی‌توان با استناد به چند اصل آن و زائل نمودن اصول دیگر، قانون‌گذاری کرد. استناد به بند هفتم اصل سوم قانون اساسی، سوءاستفاده از این اصل است. آزادی سیاسی و اجتماعی در حدود قانون و اول از همه قانون اساسی است. [که در این لایحه اصول ۱۹ و ۲۰ آن یا نادیده گرفته شده یا با تفسیر حداقلی و خلاف جهت تأمین حقوق شهروندان به کار گرفته شده است]

نکته ششم: این لایحه نه تنها در ماهیت، بلکه در فرم هم پیشامشروطه می‌باشد؛ زمانی که دستورات جدید سلطان در میدان شهر افراشته می‌شد و تخطی از آن موجب مجازات بود. این لایحه هیچ قانون برخاسته از ملتی ندارد. چرا که نه نهاد برخاسته از ملت آن را نگاشته و اصلاح نموده، و نه چنین نهادی قرار است عهده تصویب آن را داشته باشد. بدیهی ست یکی

از ارکان مردم‌سالاری [و چه بسا مهمترین رکن آن]، انتخابات است اما این که چه نوع انتخاباتی و با چه ضوابطی، این مهم محل مناقشه می‌باشد. انتخابات باید آزاد باشد؛ با این توضیح که هرکس در رای دادن و کاندید شدن، آزاد باشد.

نکته هفتم: پیش از این، قانون مجازات اسلامی (تعزیرات و مجازات‌های بازدارنده) با ماده ۶۳۸، این مجرمین به عفت عمومی (زنان بی‌حجاب) را شناسایی کرده بود. شرح ماده این‌گونه است:

هر کس علناً در انظار و اماکن عمومی و معابر تظاهر به عمل حرامی نماید، علاوه بر کیفر عمل به حبس از ده روز تا دو ماه یا تا (۷۴) ضربه شلاق محکوم می‌گردد و در صورتی که مرتکب عملی شود که نفس آن عمل دارای کیفر نمی‌باشد ولی عفت عمومی را جریحه‌دار نماید فقط به حبس از ده روز تا دو ماه یا تا (۷۴) ضربه شلاق محکوم خواهد شد.

تبصره [جزای نقدی اصلاحی ۱۳۹۹/۱۱/۸]: زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند به حبس از ده روز تا دو ماه و یا از ۲/۰۰۰/۰۰۰ تا ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال جزای نقدی محکوم خواهند شد.

حال این لایحه [که تقدم و تأخر آن نسبت به قانون مجازات اسلامی و تکلیف تبصره ماده ۶۳۸ مشخص نیست]، از مجازات‌های مالی مانند جزای نقدی ۶ میلیون تومانی تا ۲۴ میلیون و ۵۰ میلیون و ۱۰۰ میلیون و ۱۵۰ میلیون و ۲۸۰ میلیون تومان آغاز کرده، و محکومیت ده درصدی کل دارایی فرد مرتکب یا ۲ ماه تا ۶ ماه سود از کسب و کار وی (ماده ۴۱) و در برخی موارد حتی ۱ تا ۵ درصد سود سالیانه کسب و کار را نیز ممکن است شامل شود. همین‌طور مجازات‌های ۵ سال و ۱۰ سال و ۱۵ سال زندان و احکام تأمینی دیگری چون ۶ ماه تا ۵ سال ممنوعیت خروج از کشور، و ۶ ماه تا ۵ سال انقصال از خدمات دولتی و محرومیت و ممنوعیت از حضور و فعالیت در فضای مجازی و غیره را نیز پوشش می‌دهد.

این احکام نه در جهت اصلاح جامعه (چرا که صلاح جامعه را مردم می‌دانند)، بلکه در راستای برقراری یک الزام دستوری و نظام از بالا به پایین است که گویی به برخاسته از ملتی است و نه پاسخگو به ملتی.

احکام کیفری این لایحه (و حتماً در اسرع وقت قانون!) نیمی از جامعه را دارای پرونده کیفری می‌کند و این عمل کارکرد قانون را زائل می‌دارد. چرا که در جایی که همه مجرم شناخته شوند، جرم تبدیل به هنجار اجتماعی می‌شود.

• نتیجه‌گیری

اگر اجرای این لایحه (در صورتی که تبدیل به قانون شود) همانند متن مدون آن صورت پذیرد، نتیجه آن بحران اجتماعی و همچنین تغییر در مبانی خوانش حقوق اساسی که وظیفه آن حمایت از شهروندان است، می‌باشد. این لایحه نظم اجتماعی را دستوری می‌کند و آن را از مسیر طبیعی خود دور می‌سازد. این امر نه صرفاً ایرادات نظری، بلکه اشکالاتی جدی را در به‌کارگیری دریایی از عبارات و کلمات که هیچ تفسیر جدی قابل‌انکابی در باب‌شان وجود ندارد، به وجود خواهد آورد.

بهای نافرمانی

مروری بر احکام قضایی و برخوردهای امنیتی

علیه زنان پیشرو در نافرمانی مدنی

بهراد حسینی / پژوهشگر مستقل

در این نوشته، به برخی از احکام قضایی که در این سال‌ها به دلیل نافرمانی از حجاب اجباری علیه زنان صادر شده و برخوردهای امنیتی‌ای که با آن‌ها در این زمینه شده است می‌پردازیم. قطعاً تمام زنانی که مسیر نافرمانی را در پیش گرفته‌اند، به صورت مداوم و در زندگی روزمره خود متحمل هزینه‌های مضاعفی می‌شوند که پرداختن به آن در توان یک نوشته نیست. در این نوشته فقط برخی از موارد بیشتر شنیده‌شده از هزینه‌های نافرمانی که در این سال‌ها به واسطه احکام قضایی و برخوردهای امنیتی بر زنان تحمیل شده ذکر شده است.

شماره نوزدهم

۲۴

شهریور ۱۴۰۲

• دختران خیابان انقلاب

نسرین ستوده (وکیل): نسرین ستوده، وکیل دادگستری و زندانی سیاسی، در جریان این جنبش اعتراضی وکالت بعضی از دختران خیابان انقلاب را بر عهده گرفت:

بار دوم در خرداد ۱۳۹۷، پس از دفاع از «دختران خیابان انقلاب» دستگیر شدم. پرونده سنگینی تشکیل شده بود، شامل هفت اتهام که یکی از آنان «تشویق به فساد و فحشا» از طریق وکالت دختران خیابان انقلاب بود.

در زمستان ۱۳۹۶، شهر تهران و بسیاری از شهرهای دیگر ایران با پدیده‌ای جالب روبرو شدند؛ دختران جوان بالای سکوها می‌رفتند، روسری‌های اجباری را از سر برمی‌داشتند و در هوا تکان می‌دادند. ویدا موحد اولین دختری بود که در خیابان انقلاب، تقاطع وصال، روسری سفیدش را بر سر چوبی زد و در هوا تکان داد. بعد از او بسیاری از دختران دیگر در خیابان انقلاب که از خیابان‌های اصلی شهر است، این کار را تکرار کردند و سپس در خیابان‌های دیگر شهر و همچنین شهرهای دیگر ایران، این کار بارها و بارها تکرار شد. نام این دختران به خاطر اولین کنش‌هایی که در خیابان انقلاب رخ داد، دختران خیابان انقلاب شد.

مجازات چنین عملی، مطابق قانونی که مورد اعتراض زنان بود، ۵۰ هزار تومان جریمه بود که این نافرمانان مدنی حاضر به پرداخت آن بودند. اما آن‌ها را به اتهام سنگین «تشویق به فساد و فحشا» دستگیر کردند که می‌توانست ده سال حبس به همراه داشته باشد. من به درخواست هر یک از این زنان، وکالتشان را رایگان به عهده می‌گرفتم. در آن ماجرا،

به همراه همکاران جوان دیگر، وکیل چهار تن از آنان بودم. دستگاه قضایی که در تسلط کامل حکومت است، با آشفتگی تمام به برخی از آنان حکم به ۴۰۰ هزار تومان جریمه داد و به برخی دیگر حکم به بیست سال حبس. شش ماه پس از این ماجرا، هیچ‌یک از آنان به دلیل برداشتن روسری‌هایشان در زندان نبودند. اما داستان من پس از آن پرونده‌ها و تقریباً در اتمام دفاعیاتم شروع شد.

مرا به اتهام مشابه موکلانم، «تشویق به فساد و فحشا» و اتهامات دیگری که برایم مهم نبودند، به ۳۸/۵ سال زندان/ به اضافه ۱۴۸ ضربه شلاق محکوم کردند که دوازده سال از این حکم در مرحله اول قابل اجرا بود. پس از دو سال، این حکم بدون این که به آن اعتراض کرده باشم به ۲۷ سال حبس و حذف شلاق تغییر یافت که در مرحله اول ده سال از آن قابل اجرا بود. اکنون سه سال و نیم از این حکم اجرا شده است و من از مرداد ۱۴۰۰ تا الان که در حال نوشتن این مطلب هستم در مرخصی و تعویق اجرای حکم به دلایل درمانی، بیرون از زندان به سر می‌برم.^۱

ویدا موحد: ویدا موحد آغازکننده این حرکت در ۶ دی ۱۳۹۶ بود که بلافاصله بازداشت و کمی بعد آزاد شد. در ۷ آبان ۱۳۹۷، در حالی که تعدادی بادکنک در دست داشت و برای اعتراض به قانون حجاب اجباری بر روی گنبد فیروزه‌ای میدان انقلاب ایستاده بود، برای بار دوم بازداشت و

۱. از مقدمه کتاب «نامه‌های زندان»، نوشته نسرین ستوده

به اتهام «تشویق مردم به فساد و فحشا از طریق کشف حجاب» به یک سال حبس محکوم و در نهایت روز ۷ خرداد ۱۳۹۸، از زندان شهری آزاد شد.

نرگس حسینی: نرگس حسینی به عنوان دومین دختر خیابان انقلاب شناخته می‌شود که ۹ بهمن حرکت اعتراضی ویدا موحد را در این خیابان تکرار کرد. او بلافاصله بازداشت و به اتهام «تشویق مردم به فساد از طریق کشف حجاب»، به ۲۴ ماه حبس تعزیری محکوم شد. نسرین ستوده، وکیل خانم حسینی بعدا اعلام کرد باوجود این‌که موکلش در شرایط سختی در زندان قرچک نگهداری می‌شود، حاضر به اظهار پشیمانی نشده است:

خانم نرگس حسینی در دادرسی حاضر نشد ابراز پشیمانی بکند و اعلام کرد به حجاب اجباری اعتراض دارد و نشان دادن اعتراض را حق قانونی خودش می‌داند.

نرگس حسینی همچنین یک بار دیگر در جریان اعتراضات پاییز ۱۴۰۱ بازداشت و پس از ۹۷ روز به قید وثیقه آزاد شد.

اعظم جنگروی: اعظم جنگروی در ۲۶ بهمن ۱۳۹۶ در خیابان انقلاب و در تقاطع وصال به شکلی مشابه بر روی سکو رفت، به حجاب اجباری اعتراض کرد و همان روز بازداشت شد. او بعداً خبر داد که در ابتدای بازداشت، چهار روز در انفرادی بازداشتگاه وزرا بوده است. خانم جنگروی چند سال بعد روایت کرد که به دستور یکی از قضات معروف وقت قوه قضائیه، ماشینش سه ماه توقیف شد، او را از کار در موسسه مطالعات و تحقیقات زنان اخراج کردند و در مراحل پایانی مقطع کارشناسی ارشد از دفاع او جلوگیری شد. او همچنین می‌گوید باوجود طلاق از همسر سابقش و داشتن حق حضانت دخترش، علاوه بر دادگاه اصلی که در آن به سه سال زندان محکوم شده بود، دادگاهی دیگر تشکیل دادند و باوجود طلاق قانونی، در نهایت حق حضانت را از او گرفتند که این حکم در نهایت منجر به خروج غیرقانونی او و فرزندش از ایران شد.

شاپرک شجری‌زاده: شاپرک شجری‌زاده ۲ اسفند ۱۳۹۶ پس از اعتراض به حجاب اجباری در قیصریه تهران بازداشت و مدتی بعد به قید وثیقه آزاد شد. او در مجموع تا اردیبهشت ۹۷ سه مرتبه بازداشت و در نهایت به ۲ سال حبس

تعزیری و ۱۸ سال حبس تعلیقی محکوم شد. نسرین ستوده، وکیل خانم شجری‌زاده اعلام کرد که او در مراجعات خانواده به آن‌ها گفته که در بازداشتگاه مورد ضرب و شتم قرار گرفته است.

رویا صغیری: رویا صغیری که پس از اعتراض مشابه به حجاب اجباری در تبریز بازداشت شده بود، در نهایت به ۲۳ ماه حبس محکوم و در نهایت پس از مدتی از زندان تبریز آزاد شد.

مریم شریعتمداری: مریم شریعتمداری که اسفند ۱۳۹۶ در تقاطع وصال دست به اعتراض زده و بلافاصله با خشونت توسط پلیس بازداشت شده بود، در نهایت به اتهام «تشویق به فساد از طریق کشف حجاب» به یک سال حبس تعزیری محکوم شد.

• موارد دیگر

۵۵ سال زندان برای سه فعال مدنی: یاسمن آریانی، منیره عربشاهی و مژگان کشاورز در ۱۷ اسفند ۱۳۹۷ به مناسبت روز جهانی زن اقدام به پخش کردن شاخه‌های گل در متروی تهران کردند. در پی انتشار این ویدیو، یاسمن آریانی ۲۱ فروردین ۱۳۹۸ و منیره عربشاهی، مادر او، ۲۲ فروردین - در حالی که برای پیگیری وضعیت فرزندش به بازداشتگاه وزرا مراجعه کرده بود - و مژگان کشاورز در روز ۵ اردیبهشت بازداشت و به زندان قرچک منتقل شدند. هر کدام از آن‌ها در جریان محاکمه - در حالی که به وکلای خود دسترسی نداشتند - با اتهامات «تبلیغ علیه نظام»، «اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت ملی» و «تشویق و فراهم نمودن موجبات فساد و فحشا» به ۱۶ سال حبس محکوم شدند. همچنین خانم کشاورز علاوه بر این سه مورد به اتهام «توهین به مقدسات» در نهایت به ۲۳ سال و شش ماه حبس محکوم شد. یعنی در مجموع بیش از ۵۵ سال حبس برای این سه فعال مدنی.

صبا کردافشاری: صبا کردافشاری در پی پیاده‌روی بدون حجاب در خرداد ۱۳۹۸ بازداشت و با سه اتهام «تشویق به فساد و فحشا»، «اجتماع و تبانی به قصد ارتکاب جرم علیه امنیت کشور» و «فعالیت تبلیغی علیه نظام» در مجموع به ۲۴ سال زندان محکوم شد. او در نهایت توسط دیوان عالی کشور از اتهام اول تبرئه شد. خانم کردافشاری همچنین سابقه دو بار بازداشت در سال‌های ۹۶ و ۹۷ را داشته و



به همین دلیل در جریان صدور آخرین حکم به دوران محکومیت او اضافه شده است.

سپیده رشنو: پس از انتشار گسترده فیلم درگیری یک زن آمر به معروف با سپیده رشنو بر سر حجاب در روز ۲۵ تیر، او یک روز بعد بازداشت شد و حدود دو هفته بعد و در روز ۸ مرداد، اعترافات اجباری سپیده در حالی که آثاری از ضرب و شتم به چهره داشت از طریق صداوسیما نمایش داده شد. او در نهایت به ۵ سال حبس تعلیقی محکوم شد. سپیده مدتی پیش در اینستاگرام خود نوشت که از تحصیل در دانشگاه الزهرا هم دو ترم تعلیق شده است.

• پس از «زن زندگی آزادی»

پس از جنبش «زن زندگی آزادی» و گسترده تر شدن نافرمانی زنان در مقابل حجاب اجباری، برخوردهای قضایی و امنیتی با شهروندان هم ابعاد جدیدی پیدا کرده است. از اجبار به مراجعه به روانشناس گرفته تا توقیف خودرو، محرومیت از حقوق شهروندی، پلمب مغازه، کافه و مرکز خرید و حتی بازداشت های ناگهانی در نیمه شب.

دنیا راد: دنیا راد، منشی صحنه و فعال فضای مجازی، روز ۵ مهر و در جریان خیزش اعتراضی عکسی بدون حجاب اجباری از خود منتشر کرد: «بین کار رفتم جوایه صبحانه خوردیم و برگشتیم.» در پی انتشار این عکس، او دو روز بعد پس از احضار تلفنی و مراجعه، بازداشت و به بند ۲۰۹ اوین منتقل شد. دنیا راد نهایتاً ۱۰ روز بعد با قرار وثیقه آزاد شد.

کتابخانه ملی: اولین بار روز ۲۸ آذر، مسئولین کتابخانه ملی روی میز تمام زنانی که حجاب بر سر نداشتند کاغذی با این مضمون قرار دادند که در صورت رعایت نکردن ضوابط پوشش، عضویت این افراد در ابتدا تعلیق و در صورت تکرار ملغی می شود. در واکنش به این اقدام، اعضا در همان روز در میدان اصلی کتابخانه جمع شدند، شعار «زن زندگی آزادی» سر دادند و کاغذها را پاره کرده و درون حوض کتابخانه ریختند.

در ادامه و در روز ۲۴ بهمن، اعضای کتابخانه در واکنش به تعلیق های انجام شده در آن هفته بیانیه ای با عنوان «اجازه نمی دهیم شلاق حذف و طرد روی تن مان حک شود» منتشر کردند و در بخشی از آن نوشتند: با اتمام «سیاست باتوم و گلوله»، گویا دولت جمهوری اسلامی «سیاست حذف نرم» را در پیش گرفته است.

به گفته اعضا، این تعلیق ها در دسته های چندتایی انجام می شده تا از حجم واکنش های احتمالی بکاهد.

با ادامه تعلیق ها، در روز ۱۱ اسفند نامه ای جمعی منتشر شد که در نهایت به امضای ۹۰۰ نفر از اعضای کتابخانه ملی رسید، اما فرآیند تعلیق اعضا همچنان ادامه یافت. در ادامه و در روز ۱۷ فروردین، جمعی از اعضا در محوطه کتابخانه تحصن کرده و شعارهای اعتراضی سر دادند که در روزهای بعدی منجر به تعلیق افراد بیشتری شد.

مطابق گزارش های بعدی، پس از تعطیلات عید مسئولان کتابخانه افرادی را برای تذکر حجاب در «فضاهای داخلی کتابخانه» مستقر کردند. همچنین گزارش ها در این دوره حاکی از پرسه زدن افراد موسوم به «لباس شخصی» در داخل کتابخانه بوده است. به گفته اعضا، هر روز افراد بیشتری در گیت های ورود به صورت ناگهانی متوجه می شوند که تعلیق شده اند و نیروهای حراست بر سر میزها تذکر حجاب می دهند: «مشغول مطالعه بودم که یکی از اعضای حراست بالای سرم حاضر شد و از من کارت خواست. وقتی علت را جویا شدم کارتم را بدون اجازه از روی میز برداشت و اسم و شماره ام را یادداشت کرد. سپس بدون هیچ توضیحی محل را ترک کرد و من فردای آن روز تعلیق شدم.»

دانشگاهها: روایت های اعضای کتابخانه ملی در مورد تعلیق و ممنوع الوردی ناگهانی یادآور وضعیت دانشگاه ها در روزهای پس از اعتراضات است. البته به این موضوع به صورت تفصیلی در متنی جداگانه پرداخته شده است، اما در اشاره ای کوتاه می توان گفت که دانشجویان دختر در این ماه ها با ممنوع الوردی، احضار به حراست و کمیته انضباطی و در مواردی تعلیق و محرومیت از امکانات رفاهی به دلیل رعایت نکردن ضوابط پوششی، فعالیت در فضای مجازی و... مواجه بوده اند.

نازیلا معروفیان: نازیلا معروفیان، خبرنگار و دانشجوی روزنامه نگاری دانشگاه علامه است که در جریان اعتراضات پاییز هم به دلیل انتشار یک گفتگو بازداشت شده بود. بنا بر گزارش های تأیید شده، او روز ۳۰ خرداد در محدوده تئاتر شهر توسط مأموران یگان ویژه مورد ضرب و شتم شدید قرار گرفت. در حالی که روز ۱۳ تیر منزلش توسط مأموران امنیتی مورد تفتیش قرار گرفته بود، او در روز ۱۷ تیر پس از مراجعه به دادرسی اوین - پیرو آخرین احضارش - بازداشت شد. نازیلا معروفیان تا لحظه نگارش این متن در بازداشت به سر می برد.



تبسم جمالپور: پس از انتشار تصویری از یک مرد و دو زن بدون حجاب در مقابل یک هیئت عزاداری، خبر بازداشت آن‌ها منتشر و توسط یکی از رسانه‌های نزدیک به نهادهای امنیتی هم تأیید شد. کمی بعد یک رسانه حقوق بشری خبر داد که هویت یکی از زنان موجود در عکس تبسم جمالپور است که پس از بازداشت در ۲۶ تیر ۱۴۰۲، مورد ضرب و شتم و آزار جنسی قرار گرفته و در نهایت به زندان اوین منتقل شده است.

لیلا ضیافر: لیلا ضیافر، گوینده سابق رادیو، با انتشار یک تصویر روزمره از خود بدون حجاب اجباری در متروی تهران در توئیتر نوشت: «محال است از مسیری که رفتیم برگردیم.» او حدود یک روز بعد و در شب ۲۷ تیر با حمله مأموران به منزلش بازداشت شد. در فیلمی که روز بعد توسط رسانه‌های نزدیک به نهادهای امنیتی از هجوم به منزل ایشان منتشر شد، مأموران که در فیلم صدای خود را عوض کرده‌اند به تهدید لیلا ضیافر می‌پردازند. لیلا در نهایت صبح ۲۹ تیر به قید وثیقه آزاد شد. علی‌نوائی، فعال دانشجویی و از نزدیکان خانم ضیافر در توئیتر خود نوشت که طبق صحبتی که دوستان با لیلا ضیافر داشته‌اند، اتهام «اشاعه فحشا» به او تفهیم شده و ۴۰ ساعت به او غذا نداده‌اند. او همچنین گفت که خانم ضیافر به اصرار آن‌ها برای ابراز پشیمانی در مقابل دوربین تن نداده است.

زنان سینماگر: آزاده صمدی، افسانه بایگان و لیلا بلوکات، سه نفر از زنان سینماگر به دلیل «کشف حجاب» در احکامی جداگانه به ترتیب به موارد زیر محکوم شدند:

- ۶ ماهه ممنوعیت استفاده از فضای مجازی و تلفن همراه و مراجعه به مراکز روانشناسی
- دو سال حبس تعزیری و مراجعه هفتگی به روانشناس
- ۱۰ ماه حبس تعزیری و موارد دیگر از جمله ممنوعیت فعالیت در فضای مجازی، ممنوع الخروجی

دادگاه‌های کیفری: مطابق گزارش‌ها، برای زنان زیادی در این مدت پرونده‌های قضایی تشکیل شده است. افراد متعددی روایت کرده‌اند که در مراجعه به دادگاه و در جریان رسیدگی به پرونده با رفتارهای ناخوشایند از جمله تحقیر و توهین مواجه بوده‌اند. از جمله احکام صادره توسط این دادگاه‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- محکومیت یک زن به پرداخت ۳۱ میلیون ریال و یک ماه شستن میت در غسالخانه شهرستان تهران، بدل از حکم دو ماه حبس تعزیری
- انجام خدمات عمومی رایگان به مدت ۲۷۰ ساعت به عنوان نظافتچی اماکن، بدل از حکم دو ماه حبس تعزیری

البته در نهایت و با منتشر شدن این احکام اولیه در فضای مجازی، هر دو حکم به ترتیب توسط دادگاه تجدید نظر و دیوان عالی کشور فاقد وجاهت قانونی تشخیص داده شدند. نافرمانی مدنی در مقابل حجاب اجباری، از ابتدا تا به امروز همواره هزینه‌های متعددی را برای زنان به همراه داشته است که در این متن به برخی از نمونه‌های مستند آن در این سال‌ها پرداختیم. هزینه‌هایی که گاه یک زن را مجبور می‌کند تا وطن خود را ترک کند. از پاکسازی ادارات و سازمان‌ها از زنان بی‌حجاب و نقض حقوق آن‌ها در اواخر دهه پنجاه و اوایل دهه شصت گرفته تا طرح‌هایی مثل گشت ارشاد، با هدف منصرف کردن زنان از نافرمانی مدنی، هزینه‌های گزافی را در این سال‌ها به آن‌ها تحمیل کرده است. همچنین برخوردهای قضایی و امنیتی از جمله احکام سنگین قضایی برای فعالانی که به مسالمت‌آمیزترین شکل اعتراض خود را نشان دادند و بازداشت شبانه زنان صرفاً به دلیل انتشار یک توییت و عکس بدون حجاب، به عنوان ابزاری برای ارباب زنان در کنار طرح‌های جامع‌تر در دستور کار نهادهای قضایی و امنیتی قرار داشته و دارد. با این وجود، زنان بسیاری با آگاهی از هزینه‌ها به نافرمانی خود ادامه می‌دهند و همان‌طور که لیلا ضیافر نوشت، محال است از مسیری که رفته‌اند برگردند.



تجربه زیسته^s

گذرگاه آزادی

هلیاسرک / دانشجوی مهندسی
شیمی

دیر هنگامی گذشته است از بانگ‌های آزادی با صدای زنانه‌ای آشنا در کوچه‌مان، اما من هنوز امیدوارم و گوش تیز دارم برای شنیدن بار دیگر فریادهای جسورانه او، شب‌های زیادی ست که می‌گذرند و خبری نیست که نیست؛



مادر بعضی اوقات به خنده ولی نیش دار، هنگامی که دور هم نشسته‌ایم می‌گوید: «دل‌تنگ شده برای فریادهای شبانه.» پدر از آن طرف، لقمه را قورت نداده می‌پرد وسط حرفش و می‌گوید: «چقدر هم که تو پایه بودی!» مادر گوشه چشمی به پدر اشاره می‌کند که جلوی من چیزی نگوید و بحث را به سمت نکته اخلاقی گرفتن پیش می‌برد که «لابد گرفتنتش که دیگر صدایش در نمی‌آید.» بحث عوض می‌شود و تا می‌توانند رشته کلام را می‌گیرند و از زن همسایه دور و دورتر می‌شوند، و من هم فضا را دیگر مناسب نمی‌دانم که درباره اتفاقات امروز حرفی بزنم.

«خانم حجابیت را رعایت کن»، آن هم درگوشی. سردر دانشگاه تهران را به سمت کافه گلدون انقلاب پیش گرفتم، مثل همیشه با شال افتاده دور گردن. از لابه‌لای رهگذران که می‌گذشتم، خطاری درگوشی شنیدم، نه فهمیدم که بود و نه می‌خواستم بفهمم، گذشتم و راه را ادامه دادم.

این بار چشمانم، چشمانِ گرگرفته و پرچینش را بیشتر به رهگذران اطرافم چرخاندم و بله! دوباره می‌دیدم، افرادی که زمزمه‌های تکراری بر لب دارند و چشمانی که اخم می‌کردند و من که چشمانم تا لحظه‌ای پیش، از خشم داغ شده بود، گویی در آبی سرد شناور شدند و ناخودآگاه به خود آمدم که چرا نفس کشیدن برایم سخت شد؟ این بغض از کجا آمد و بختک‌وار بر گلویم افتاد؟

و از آن طرف، گاهی زنان رهگذری با پوششی مانند خودم می‌دیدم، که با لبخندی جسورانه علامت پیروزی نشان می‌دادند و به فکر می‌رفتم که دقیقاً به چه مفهوم است؟ تمام شد و به خواسته خود رسیدیم؟ یا نه، مقدمات پیروزی در تمهید است و ما در حال گذاریم؟ به کافه رسیدم و لحظات امروز صبح، حین گذر از ایست بازرسی دانشگاه را مرور کردم. او چه گفت، من چه گفتم، به کدامین حرفم اخم کرد و در کدام قسمت از صحنه و با چه حرف، عصبانی‌اش کردم و چه گفت که دیگر خاموش ماندم و رفتم.

خنده‌ام گرفت، که چرا بحث می‌کردم با «شهروندان تحت کنترل بیکی‌باتم که هیچ حرفی، جز آنچه که از

کلاه‌های سطلی به آنها اعلام می‌شود، نمی‌پذیرند.» این هم نوعی مکانیسم دفاعی ذهن من است، که برای کاهش اضطرابش به دنبال صحنه‌های انیمیشنی می‌گردد که با آن واقعه قرابت دارد و خود را به طور موقت آرام می‌کند.

در همین هنگام که در لحظات صبح سیر می‌کردم، صدای پیشخدمت مرا به فضای کافه برگرداند: «خانم انتخاب کردید؟ و می‌شود خواهشی کنم؟ ممکن است شالتان را سرتان کنید؟» لبخند زدم و بلند شدم: «یک فنجان قهوه، بیرون بر باشه لطفا.» قهوه را گرفتم و رفتم. نمی‌دانم درست است یا غلط اما سماجت و تندی را در چنین مکان‌هایی مناسب نمی‌دانم؛ چرا که دچارگان به بیچارگی را نتوان خرده گرفت. به‌راستی که نمی‌دانم چگونه می‌توان متحد بود، در شرایطی که اگر بخواهی خلاف جریان دستوری، به منظور اجماع با هم فکرات حرکت کنی، اول پاروهایت را می‌گیرند، بعد قایقت را سوراخ می‌کنند، بعد هم پاهایت را می‌شکنند تا نتوانی شنا کنی و در آخر هم نفست را می‌گیرند. اما این را باور دارم که دیگر زور و اجبار کارساز نیست. کسی که مرگ را به چشم دیده را چگونه می‌توان تهدید به مرگ کرد، وقتی تمام ترسی که باید می‌داشت را یک شبه تجربه کرده و حالا دیگر می‌داند پس آن چیزی جز آزادی نیست؟ لاقط با مرگ، آزادی روحش را خریده بود.

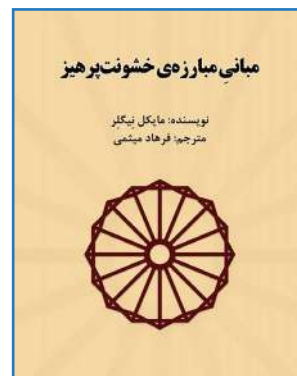
در مترو به سمت خانه ده‌ها بنر می‌دیدم که رعایت قانون را یادآوری می‌کردند، بعضی‌هایشان هم اصول اخلاقی مثل حفظ آبروی دیگری را کنارش می‌گذاشتند. قطار به سرعت رد شد و واگنی روبه‌رویم ایستاد که از پنجره‌اش دخترانی با مدل موهای متفاوت دیده می‌شدند. این شهر چه خلافکاران زیبایی دارد! حال که بعد از شام، پشت پنجره اتاق قرص ماه را می‌بینم، گمان می‌کنم دو شقه شده. یک سویش سرخی شوق و سوی دیگرش که در آن بند بودم، غلیظ و غمگین و تیره. می‌دانم که کشندگی لحظات پیش از آغاز، چنین دل‌آشوبگی و جنبشی می‌طلبند: «موج‌های دریا دیر می‌رسند، اما ارزش خود می‌دانند و بهایی کلان می‌طلبند، بهایی به وزن درد، اما می‌آیند و پیشتاب آمدن خویش پیامی دارند، صبوری! خداحافظ زندگانی تسلیم!»

مبانی مبارزه خشونت پرهیز (۲۰۱۴)

مایکل نیگلر | ترجمه فرهاد میثمی

۱۴۰۱ | ترجمه شده در زندان رجایی شهر

من شهامت را وقتی با آن مواجه می‌شوم می‌شناسم، و من در شهروندان مصمم و پرجراتی که نقل آن‌ها در مثال‌های پروفیسور نیگلر آمده، شهامت بیشتری یافته‌ام تا در آن نیروهای نظامی تا بن دندان مسلحی که در مقابل آنان به صف شده‌اند (برگرفته از مقدمه کتاب).



قدرت بی‌قدرتان (۱۹۷۹)

واتسلاف هاول | ترجمه احسان کیانی خواه

نشر نو | ۱۳۹۸ | ۱۶۴ صفحه

واتسلاف هاول، نویسنده و سیاست‌مدار، اولین رئیس‌جمهور غیرکمونیست چکسلواکی، اولین رئیس‌جمهور جمهوری چک و از تأثیرگذارترین شخصیت‌ها در جریان انقلاب مخملی ۱۹۸۹ چکسلواکی و انحلال مسالمت‌آمیز آن به دو کشور چک و اسلواکی بود. او در این کتاب که در دوره وقوع انقلاب‌های متعدد در اروپای شرقی نوشته شده، به ماهیت و ویژگی‌های نظام پساتوتالیتر می‌پردازد. با توجه به این‌که انقلاب ۱۹۸۹ چکسلواکی در رده انتقال قدرت مسالمت‌آمیز دسته‌بندی می‌شود، این کتاب هم می‌تواند برای علاقه‌مندان به موضوع مبارزات مدنی و خشونت‌پرهیز جالب باشد.



استبداد؛ بیست درس از قرن

بیستم (۲۰۱۷)

تیموتی اسنایدر | ترجمه پیمان طهرانیان

نشر نو | ۱۳۹۶ | ۱۲۰ صفحه

تیموتی اسنایدر در این کتاب به تاریخ استبدادهای قرن بیستم پرداخته و در بیست قسمت نکاتی را برای مبارزه با استبدادهای نوین بیان کرده است.

ما از اروپایی‌های قرن بیستم عاقل‌تر یا باهوش‌تر نیستیم که شاهد بودند دموکراسی چطور جای خود را به فاشیسم یا نازیسم یا کمونیسم داد. تنها مزیت ما این است که شاید بتوانیم از تجربیات آن‌ها درس بگیریم. و حالا زمان مناسبی برای درس گرفتن است (برگرفته از مقدمه کتاب)



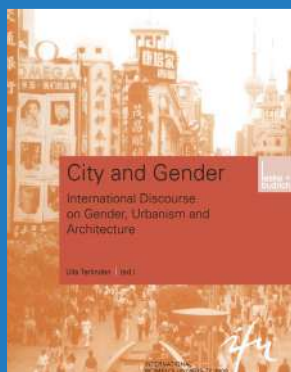
شهر و جنسیت (۲۰۰۳)

اولا تولیندن و جمعی از نویسندگان | ترجمه

مینوش صدوقیان زاده

نشر کلاغ | ۱۳۹۴ | ۳۰۲ صفحه

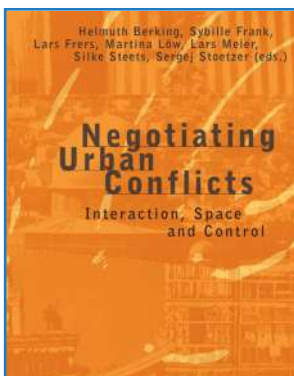
مقالات این کتاب توسط تعدادی از اساتید دانشگاه با زمینه‌های تخصصی متفاوت از جمله معماری، شهرسازی، جامعه‌شناسی، محیط زیست و... نوشته شده است. این کتاب به صورت کلی از دیدگاهی جنسیتی به بررسی جنبه‌های مختلف مطالعات شهری، فضاهای شهری جنسیتی و این‌که فضاهای شهری چگونه می‌توانند نقطه‌ای برای بازتولید هنجارهای مبتنی بر جنسیت باشند می‌پردازد.



Negotiating Urban Conflicts: Interaction, Space and Control (2006)

Edited by: Helmut Berking, and 6 more

موضوع این کتاب درگیری‌ها و منازعات اجتماعی در فضای شهری است؛ این‌که چگونه شهرها همواره به عنوان محل رویارویی بین طبقات، قومیت‌ها و سبک‌های زندگی متفاوت، عرصه درگیری‌های اجتماعی بوده‌اند. همچنین این‌که چگونه بافت‌های شهری محیط‌هایی ایده‌آل برای حاشیه‌نشینی و خشونت هستند. موضوع این جلد از کتاب در همین منازعات در فضای شهری خلاصه می‌شود. همچنین در بخشی از کتاب موضوعات مرتبط با این شماره از جمله رابطه زنان و فضای شهری، حق بر شهر و جنسیتی بودن فضاهای شهری مطرح می‌شود که در متن «زنان و فضاهای شهری» مورد بررسی قرار گرفته است.



شهر حامی حقوق زنان (۲۰۱۹)

لزلی کرن | مترجمان مترجمان ابوالفضل

مشکینی، پریسا بیکی

نگارستان اندیشه | ۱۴۰۱ | ۲۱۸ صفحه

لزلی کرن، دانشیار جغرافیا و محیط زیست و مدیر مطالعات زنان در دانشگاه مونت آلیسون است. کتاب «شهر حامی حقوق زنان» از پژوهش‌های جدید او در حوزه مطالعات شهری و جنسیت است. او در این کتاب در کنار رویکرد علمی، تجربه‌های رایج را بیان کرده و به ارائه راهکارهایی برای زیست‌پذیری بهتر شهر برای گروه‌ها به ویژه زنان می‌پردازد. (نام اصلی: شهر فمینیست)



به ناامیدی از این در مرو، بزن فال بُود که قرعه دولت به نام ما افتد



ما ایستاده‌ایم. که
تنها چیزی که از
خود آزادی زیباتر
است، ایستادن برای
«آزادی» است.

زن زندگی آزادی

شماره ۱۹ / شهریور ۱۴۰۲ / زن؛ شهروند نافرمان



انجمن اسلامی دانشجویان
دانشگاه صنعتی شریف